

مسائل انقلاب و سوسیالیسم

۳

ارگان

اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

وظائف مبرم کمونیست های ایران ■ در

رد تئوری "دستگاه افشاگری" ■ تورم در

اقتصاد امپریالیستی و در ایران ■ آنگولا

و سیادت طلبی دو ابرقدرت ■ آموزش

مارکسیسم ■ سوسیالیسم علمی از

دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریائی

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران

مسائل انقلاب و سوسیالیسم

- پیروان و وظائف میسر کمونسیت های ایران
(در رد تئوری "دستگاه افشاری")
۳- دستگاه افشاری سیاسی و... امر بیوند سیاسی/تشکیلاتی جنبش مارکسیستی
با طبقه کارگر (۶).... و اختلاف آن با "افشاری جامع الاطراف سیاسی"
(۱۶).... و وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست برای ایجاد حزب
طبقه کارگر (۲۹).
- تصور در اقتصاد امپریالیستی و در ایران
۴۳- مقدمه (۴۵) گردش پول و تورم (۴۷) علل تورم (۵۰) تورم در سیستم
امپریالیستی (۵۳) تورم در ایران (۵۷) تورم و صدور سرمایه (۶۳)
نقش سیستم بانکی در ایجاد تورم (۶۶) نقش وابستگی سیستم مالی و
پولی ایران به امپریالیسم در دامن زدن به تورم (۶۷) تورم و سلب
مالکیت از اقشار خلقی (۶۸)
- آنگولا و سیادت طلبی و ابرقدرت
۷۳- نگاهی به تاریخ آنگولا (۷۸) اوضاع آنگولا از سقوط فاشیسم در پرتغال
تا امضای قرارداد آلور (۸۲) اوضاع آنگولا از امضای قرارداد آلور تا
آغاز جنگ داخلی (۸۳) مداخله و ابرقدرت و عمومی شدن جنگ (۸۹)
وضع جمهوری توده های چین در قبال اوضاع آنگولا (۹۶) جمع بندی (۱۰۳)
ضمیمه: آنگولا پس از جنگ داخلی (۱۰۶)
- آموزش مارکسیسم
۱۰۷- سوسیالیسم علمی از دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریائی
مبحث اول: تعریف و چگونگی پیدایش تئوری انقلاب پرولتاریائی: اوضاع
طبقه کارگر اروپا در نیمه اول قرن نوزده (۱۱۳) چگونه مارکس و انگلس
تئوری انقلاب پرولتاریائی را پایه گذاری کردند؟ (۱۱۹) پرسش نامه و
کتاب نامه (۱۳۰)

پیرامون وظایف مبرم کمونیست‌های ایران

در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

پیرامون وظایف مبرم

پیرامون وظایف مبرم
کمونیست‌های ایران
در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

پیرامون وظایف مبرم
کمونیست‌های ایران
در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

پیرامون وظایف مبرم
کمونیست‌های ایران
در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

پیرامون وظایف مبرم
کمونیست‌های ایران
در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

پیرامون وظایف مبرم
کمونیست‌های ایران
در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

در یکی دو سال گذشته، "اتحادیه" کونیستهای ایران" (سابقاً: "سازمان انقلابیون کونیست - م. ل. م.") مواضع و نظریاتی بیرونی میرم نرین و عده نرین و وظائف کونی جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران بیان نموده است که به عقیده ما اساساً نادرست و انحرافی می باشد. این نظریات انحرافی و نادرست بویژه در آخرین اسناد این سازمان انعکاس داشته است.

طبق احتجاجات و احکام این اسناد، "اتحادیه" سیمسم افشارگری سیاسی وسیع در سراسر جامعه از طریق یک روزنامه، سیاسی - تهبیحی (آزبایستی) و وظیفه میرم و مرکزی جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران و محور فعالیت کونیستها را در شرائط کونی تشکیل میدهد. روزنامه "کونیست" (ارگان "سازمان انقلابیون کونیست - م. ل. م.") در شماره ۱ (دوره دوم) خود درباره اهمیت این وظیفه و نقش آن چنین می نویسد:

"مسئله (ای) که (...) در این جا مورد بحث ماست مسئله پیوسته جنبش انقلابی یا زحمتکشان و بطور اخص طبقه کارگر و بسیج و تشکیک - دهی و هدایت مبارزات آنهاست (...). محوری که برای فعالین سیاسی کونیستها در این رابطه قائم و ایزاری که انجام این وظیفه را عده تسا به عهد هائیم میبندیم یک سیستم افشارگری سیاسی است با یک نشریه سرتاسری در مرکز که خود حاصل کار مشترک چند هسته و گروه کونیستی باشند و (...) راه را در هر شهر و شهرک در هر گوشه این کشور برای فعالیت تشکیلاتی و مبارزاتی هسته های کونیستی هموار ساخته، در عین حال خود وسیله ای کرد در برای ارتباط آنها و جوب بستنی برای وحدت نهائی تماشاگران (...) ما "سازمان دادن یک دستگاه افشارگری سیاسی و تبلیغات سیاسی منظم و فعالیت آگاه گرانه در میان توده" را بعنوان کامی مهم و اساسی در راه بسیج و آگاه سازی توده و وحدت کونیستها جهت رسیدن به حزب پیشهاد کرده ایم." ("کونیست"، شماره ۱، دوره دوم، صفحات ۱۵ و ۱۶) .

بنابراین طبق نظر "اتحادیه" کونیستها، این "سیستم افشارگری" که در مرکز آن یک نشریه، آزبایستیون سرتاسری قرار دارد (و باید حاصل کار مشترک چند هسته

گروه کمونیستی" باشد) میتواند یکجا وظائف عده" زیرا انجام دهد:

- ۱- برقراری "پیوند جنبش انقلابی با زحمتکشان و بطور اخص با طبقه کارگر".
- ۲- "آگاه سازی توده‌ها" و یا بعبارت دیگر بردن آگاهی سیاسی بمیان طبقه کارگر و سایر زحمتکشان در سراسر کشور و انجام کار تبلیغ و ترویج و افشاکاری جامع-الظرف.

۳- متحد ساختن گروهها و هسته های مختلف کمونیستی و پایان بخشیدن به شرایط خرد کاری و پراکندگی گونی در درون صفوف جنبش کمونیستی ایران.

۴- هموار ساختن راه "رسیدن به حزب" طبقه کارگر ایران.

ما در این مقاله کوشش میکنیم انحرافی بودن این تز "دستگاه افشاکاری سیاسی" را مورد بررسی قرار داده و نشان دهیم که طرح پیشنهادی رفقا بمثابه "وسيله وحدت هسته ها و گروههای مارکسیست لنینیست و "گام مهم و اساسی" رسیدن به حزب طبقه کارگر نه فقط بهیچ وجه به فوریترین وظائف گونی جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران پاسخ صحیح نمیدهد، بلکه اصولا پندارگرایانه و غیرعملی است. ما در عین حال با بررسی نمونه تجربی جنبش بین‌المللی کمونیستی - یعنی نقش دستگاه افشاکاری ایسکرا در تدارک و ایجاد "حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" در دوران ۱۹۰۰/۱۹۰۳ (معروف به "دوران ایسکرای لنینی") بی پایه بودن این فریبه سازی و اختلاف اساسی و ریشه‌های طرح "دستگاه" رفقا را با نقشه ایسکرای لنین نشان خواهیم داد.

دستگاه افشاکاری سیاسی و ...

امر پیوند سیاسی - تشکیلاتی جنبش مارکسیستی با طبقه کارگر

در باره وظیفه عده و مهم مارکسیست لنینیستهای ایران در اوضاع و احوال گونی جنبش کارگری و کمونیستی جامعه ما، یعنی وظیفه برقراری پیوند استوار و ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات آن، ما قبلا در کتاب اول و دوم "مسائل انقلابی سوسیالیسم" سخن گفته‌ایم. در اینجا همینقدر تصریح میکنیم که در شرایط گونی، که کارگران ایران تنها با نطفه‌هایی از آگاهی سیاسی طبقاتی (سوسیالیسم علمی) به مبارزات مطالباتی خویش ادامه میدهند و نیروهای مارکسیست لنینیست ایران از طرفی در پراکندگی کامل و بدون پیوند سیاسی - تشکیلاتی با زحمتکشان و با مبارزات آنان قرار دارند و از طرف دیگر، در برابر مشی‌ها و نقطه نظرات ضد مارکسیستی و غیر - مارکسیستی (روزبونیسم، اکونومیسم، مشی‌های التناطی چریکی و شبه چریکی ...) که

هرکدام به نحوی امر خطیر امتزاج جنبش علمی طبقه کارگر با سوسیالیسم علمی را نفی میکنند، وظیفه عده و مهم مارکسیست لنینیستها عبارتست از: سازماندهی، هدایت و ارتقا مبارزات زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر از طریق فعالیت متمرکز در میان کارگران و ایجاد هسته‌های کارگری و کمونیستی و تبلیغ و ترویج دمکراتیک و سوسیالیستی در جریان این پراتیک و از طریق شرکت مستقیم در زندگی و مبارزه روزمره کارگران. ما در کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" در این باره چنین نوشتیم: "وظیفه عاجل برقراری پیوند با طبقه کارگر بمثابه یک وظیفه حیاتی باید در مرکز وظائف گروهها و سازمانهای مارکسیستی ایران قرارگیرد"، "بدون مبارزه و فعالیت متمرکز در میان کارگران بدون برقراری ارتباط ارگانیک مستقیم و استوار با طبقه کارگر و مبارزات خود - بخود آن، بدون ایجاد هسته‌ها و گروه‌های سیاسی در درون پرولتاریا" مارکسیست لنینیستهای ایران نمی‌توانند وظائف عده" خود را در قبال طبقه کارگر و مبارزات آن انجام دهند.

حال ببینیم رفقای "اتحاد به" کمونیستها" به مساله پیوند جنبش مارکسیستی با طبقه کارگر چگونه می‌نگرند و برای تحقق بخشیدن به امر پیوند با زحمتکشان چه ابزاری را به جنبش انقلابی و مارکسیستی لنینیستی توصیه میکنند. در چند سطری که در بالا از "کمونیست" نقل کردیم، با صراحت اعلام میشود که "محور فعالیت کمونیستها" در رابطه با "مساله" پیوند جنبش انقلابی با زحمتکشان و بطور خاص طبقه کارگر و "ابزار" این پیوند یک "سیستم" افشاکاری سیاسی است که مبتنی بر یک نشریه آرتناسیونی می‌باشد. بعبارت دیگر، در شرایطی که بنا بر ارزیابی خود رفقا، جنبش انقلابی و مارکسیستی لنینیستی ما در "مرحله کودکی و نوبائی" قرار دارد و "طبیعت" از یکسری هسته‌ها و گروههای متعدد پراکنده جدا از توده تشکیل میشود و "نماس انقلابیون با توده‌ها تا حد غیرقابل تصویری ناچیز است" (صفحات ۲۹/۳۱ جزوه) "سخنی با پویندگان راه انقلاب" یعنی در شرایطی که جنبش انقلابی و مارکسیستی ایران در جدائی ارگانیک از طبقه کارگر به مبارزه خود ادامه میدهد و فاقد شریانه‌های سیاسی - تشکیلاتی در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است، ایجاد یک نشریه "آرتناسیون سیاسی" بعنوان "محور" فعالیت کمونیستها و "پیش شرط پیروزی" در انجام وظایف مختلف نیروهای مارکسیست لنینیست (صفحه ۲۷ همان جزوه) تبلیغ میشود و آنها هم با این پندار شریین که این "دستگاه افشاکاری" و با بعبارت دیگر این روزنامه آرتناسیون سیاسی "راه را در هر شهر و شهرک و در هر گوشه این کشور (منظور کشور ایران است) برای فعالیت تشکیلاتی و مبارزاتی هسته‌های کمونیستی هموار میسازد" (کمونیست، همانجا). رفقا در ارائه این طرح از حد تخیل و آرزو فراتر نمیروند و در آنجا که به تحقق این طرح و راه‌های عملی مشخص آن مربوط

میشود، خواننده به هیچ نکه، روشنی روبرو نمیشود و بهیچوجه معلوم نمیکرد که چگونه میتوان از طریق يك نشریه، آرتیستون سیال (۱) "حاصل کار مشترک چند هسته و گروه مارکسیستی و انقلابی" جدا از توده "بر مشکل جدایی از توده غلبه کرد و مساله" اساسی فقدان ارتباط ارگانیک (سیاسی - تشکیلاتی) با طبقه کارگر را حل نمود و "راه را برای فعالیت تشکیلاتی" در درون توده "هموار" ساخت. در حالیکه نشریه "سیاسی انقلابی اصولاً" يك وسیله و ابزار تبلیغ، ترویج و افشاگری، در خدمت فعالیت انقلابی گروه ها، هسته ها و سلولهای سیاسی موجود در میان توده ها است و آرتیستون سیاسی بوسیله روزنامه و غیره نقش واقعی خود را هنگامی میتواند ایفا نماید که از جانب هسته ها و شبکه های سیاسی موجود در میان توده ها به خدمت گرفته شود و بطور کلی در چنین صورتی (یعنی در صورتی که نیروهای انقلابی از نفوذ سیاسی - تشکیلاتی در میان توده ها برخوردار باشند) روزنامه، آرتیستون میتواند در رشد و گسترش هرچه بیشتر نفوذ تشکیلاتی انقلابیون در درون توده ها کمک نماید. ما هیچگاه و در هیچ تجربه ای ندیده ایم که در شرایطی که نیروهای انقلابی فاقد نفوذ تشکیلاتی اولیه (وجود هسته ها و ...) در میان توده ها باشند، یعنی در شرایطی که اولین گام آنها می باشد در جهت شرکت مستقیم در مبارزات توده ای برای ایجاد ارتباط ارگانیک با توده باشد، مارکسیست لنینیستهای پیدا شوند و طرح "برپاساختن" يك روزنامه، سرتاسری را بمانند "عمده ترین ابزار" و "محور فعالیت کمنیستها" بمنظور برقراری پیوند بازحمتکشان (هموار ساختن فعالیت تشکیلاتی) ارائه دهند؟! "محور" فعالیت مارکسیست لنینیستها در جهت پایانی بخشیدن به "جدایی خود از توده" همانطور که گفتیم شرکت مستقیم آنان در مبارزات توده ها از طریق کار سازماندهی مستمر و مداوم، از طریق ایجاد هسته ها و کمیته ها و گروهها مختلف مخفی و بر این اساس تلفیق مارکسیسم با جنبش خود بخودی پرولتاریا است. در خدمت چنین هدفی، عمده ترین ابزار، قبل از هرچیز، ابزار تشکیلاتی است. بدون داشتن نفوذ سیاسی - تشکیلاتی در میان توده، مارکسیست لنینیستها نمی توانند وظایف تبلیغی - ترویجی و افشاگری خود را در میان توده بمعنی واقعی، کلمه انجام (۱) البته اگر بپذیریم چنین نشریه ای که "حاصل کار" گروههای جدا از توده است قادر باشد واقعا وظیفه افشاگری جامع الاطراف به معنی لنینی آنرا انجام دهد. ما در صفحات بعد نشان خواهیم داد که دستگاه افشاگری سرتاسری مورد نظر رفقا نه در شکل و نه در محتوی هیچگونه قرباتی با کار تبلیغ و ترویج و افشاگری همه جانبه - مارکسیستی ندارد و بهمین جهت حتی در زمینه "آگاه سازی توده ها" و افشاگریها سیاسی نیز نمیتواند نقش موثر و محسوس ایفا نماید.

دهند. "پیش شرط پیروزی در انجام" امر "آگاه سازی" و افشاگری در امر "تشکیل - دهی" توده ها وجود همین ارتباطات مستقیم و ارگانیک با آن هائی است که در "دورترین روستاها" نشریه "سیاسی آرتیستون" شما را باید مطالعه نمایند. بنابراین، جنبش مارکسیستی ما در شرایط کنونی قبل از هرچیز به ابزار تشکیلات در درون توده احتیاج دارد و روزنامه "سیاسی" که اصولاً لازمه ایفای نقش آن وجود تشکیلات در میان توده ها است، هیچگاه نمیتواند جایگزین ابزار تشکیلاتی گردد. ابزار آرتیستون مانند روزنامه افشاگری و غیره هنگامی میتواند نقش سازماندهنده و گسترش دهنده پیوند های تشکیلاتی با توده را ایفا نماید که تشکلها و هسته هائی از قبل در درون توده موجود باشد. زیرا اولاً انتشار چنین روزنامه ای مستلزم این پیوند است و ثانیاً بدون آن بعبان توده نیز به انکاء این پیوند و شبکه های تشکیلاتی در درون توده باید انجام گیرد. به بیان دیگر، طرح نشریه افشاگری شما هیچگاه قادر نیست "راه را برای فعالیت تشکیلاتی هموار سازد"، بلکه فقط در صورت وجود تشکیلات و شبکه های اولیه در درون توده، "فعالیت تشکیلاتی" موجود را میتواند، آتمم در حد این شبکه ها، گسترش و دامنه وسیعتری بخشد. اگر از اصل لنینیستی حرکت کمیم، نشریه موقعی میتواند به شکل آن "رسمان اساسی" عمل نماید که از قبل "بناها ... سنگهایی را در نقاط مختلف (چیده باشند)" (چه باید کرد، لنین، صفحه ۱۳۵). بدون وجود آن "سنگها"، بدون وجود آن هسته ها، شبکه ها و گروههای اولیه مرتبط با توده، نه طرح "دستگاه افشاگری سراسری" شما میتواند عملی گردد و نه ایسکرای لنینی میتوانست برپا شود. به همین روزنامه "سراسری لنین نظری بیفکیم تا صحت حکم بالا را در پرتو تجربه" درس آموز دوران طفولیت جنبش سوسیال - دمکراسی روسیه بهتر دریا بیم.

در سال ۱۹۰۰، هنگامیکه لنین با توجه به شرایط و احتمالات جنبش کارگری و مارکسیستی روسیه آن زمان، اندیشه ایجاد يك نشریه "سراسری" را مطرح ساخت و نقشه "ایسکرا" مشخصاً در دستور کار سوسیال دمکراتهای روس قرار داد، تعدد اد بسیار زیادی محافل و سازمانهای مارکسیستی و اتحادیه های سوسیال دمکرات کارگری در شهرها و مراکز مختلف صنعتی روسیه بوجود آمد. بودند. این هسته ها و سازمان - های سوسیال دمکراتیک با وجود اینکه هنوز کوچک و ضعیف بودند و در چارچوب "خرد کاری" عدم ارتباط با یکدیگر و تهدید و بیگانه پلیس تزاری قرار داشتند، معیناً از نفوذ سیاسی - تشکیلاتی کم و بیش قابل ملاحظه و مهمی در درون جنبش کارگری روسیه برخوردار بودند. بین سالهای ۱۸۹۵ - ۱۹۰۰، یعنی قبل از ظهور روزنامه "سراسری" "ایسکرا"، مارکسیستهای روسیه فعالیت سیاسی - تشکیلاتی پر دامنه ای را

حسب برقراری پیوند ارگانیک با طبقه کارگر و ایجاد هسته‌ها و کمیته‌ها و "اتحادیه‌های مبارزه" ... در درون جنبش کارگری انجام دادند. در "کلیات لنین" (جلد های ۳ و ۴) و در کتاب "تاریخ مختصر حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی" این نکته و اهمیت و وسعت فعالیت تشکیلاتی هسته‌های مارکسیستی در پیوند با جنبش کارگری روسیه باندازه کافی روشن شده است. در اینجا ما فقط به این نکته اشاره میکنیم که علاوه بر "اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر"، که در ساله ۱۸۹۰ توسط لنین در پترزبورگ تأسیس یافت (سازمانی که "برای نخستین بار در روسیه آموزش سو-سیالیسم یا جنبش کارگری را عملی مینمود" - به نقل از "تاریخ مختصر") در شهرها و ایالات روس و غیر روس و در مراکز کارگری این کشور "اتحادیه‌های مبارزه" و گروه‌های سوسیال دمکرات مختلف دیگری بوجود آمده بودند که در بین زحمتکشان به کار تهییجی و سازماندهی می‌پرداختند:

در اواسط سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰، چندین سازمان مارکسیستی در ماورا^۱ قفقاز شروع به فعالیت میکنند.

در اواخر ۱۸۹۰-۱۹۰۰ اتحادیه سوسیال دمکراسی سیبری که تعدادی از گروهها و محافل مختلف کارگری و مارکسیستی را دربرمیگرفت، تشکیل میشود. - در همین سالها، در چند شهر مهم صنعتی روسیه (ایوانوو، زمتسنسک، یاروسلاول، کستروما و...) دستجات مارکسیستی بوجود می‌آیند که چندی بعد در "اتحادیه شمالی حزب سوسیال دمکرات" متحد میشوند.

در نیمه دوم سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰، دستجات مارکسیستی و "اتحادیه‌های مبارزه" در سایر مراکز کارگری روسیه (از جمله در مسکو، رستوف، کار رودن، کیف، سامارا، باغان و...) تشکیل میشوند.

- بالاخره در اواخر دهه ۹۰، گروهها و سازمانهای مارکسیستی دیگری چون "سوسیال دمکراسی لهستان و لیتوانی"، "سازمانهای سوسیال دمکراسی لتونی" و "اتحاد عمومی سوسیال دمکراسی یهودیان" (بوند) بوجود می‌آیند. (مآخذ: "تاریخ مختصر" ... و جلد ۴ مجموعه آثار لنین).

پس از تشکیل اولین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (در سال ۱۸۹۸، به دعوت اکثر گروهها و سازمانهای سوسیال دمکرات فوق) نفوذ و فعالیت تشکیلاتی سوسیال دمکراسی روس در درون جنبش کارگری آن کشور بازم فزونی یافت، بطوریکه در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰، یعنی دقیقاً هنگامیکه لنین برای پایان دادن به پراکندگی در صفوف سوسیال دمکراسی روسیه و انسجام بخشیدن به حزب طرح روزنامه سیاسی سراسری را پیشنهاد میکند، "در تمام مراکز عمده صنعتی و هم در انکشاف کشور سازمانهای مارکسیستی بوجود آمده بودند" ("تاریخ مختصر"، ص ۴۴ فارسی).

این گروهها و سازمانهای مارکسیستی با توده‌های کارگر در محل خود در تماس نزدیک و فشرده‌ای بودند و غالب آنها اعلامیهها ("شب‌نامه‌ها") و روزنامه‌هایی برای کار سیاسی - تهییجی در میان کارگران منتشر میکردند. فعالیت عمده این سازمانها سازماندهی و رهبری مبارزات و اعتصابات کارگری در محل بود (۱). این فعالیت آنچنان هشی و داشت که در سالهای ۱۹۰۴ - ۱۹۰۱، یعنی در زمان اعتضالی جنبش کارگری، "در همه جا کمیته‌های سوسیال دمکرات رهبری مبارزه سیاسی کارگران را بعهده گرفته بودند" (همانجا، ص ۴۸). بطور خلاصه میتوان گفت که شالوده دستگاه افشارگی "ایسکرا" (و همچنین حزب طبقه کارگر روسیه) همین سازمانها و تشکلهای سوسیال دمکرات در درون جنبش کارگری بود. پس از آنکه بخش مهمی از گروهها و هسته‌های سوسیال دمکراسی (که در بالا شرح آنها رفت) با انتشار یک روزنامه مارکسیستی سراسری و همکاری با آن توافق نمودند، تشریه "ایسکرا" یا به عرصه حیات گذشت. لنین قبل از اینکه برای همکاری مشترک با گروه پلخانف ("گروه آزادی کار") و انتشار ایسکرا بخارج بیاید، با گروهها و محافل سوسیال دمکرات مختلف تماس برقرار کرد. در بهار و تابستان ۱۹۰۰، لنین با چندین گروه و هسته مارکسیستی در شهرهای مختلف کارگری، از جمله در پترزبورگ، ریگا، مسکو، سامارا و... مذاکراتی پیرومون اصل انتشار یک روزنامه سراسری و چگونگی همکاری مشترک برای نشر و توزیع آن بعمل می‌آورد. لنین در این مدت همچنین "گروههای حمایت از ایسکرا" را پایه گذاری میکند. این گروهها با کمک "نمایندگان ایسکرا" مسئول توزیع و پخش ایسکرا در مناطق مختلف کارگری میگرددند. در واقع، همانطور که در "پروژه توافق" برای انتشار ایسکرا اعلام گردیده است (کلیات آثار لنین، جلد ۴، ص ۳۶۳) روزنامه ایسکرا به وسیله دو گروه، گروه "سوسیال دمکرات" (نامی که گروه آزادی کار پس از جدائی از اکتونومیستها در "اتحادیه سوسیال دمکراتهای روسیه در خارج از کشور" بر روی خود گذاشته بود) و "گروه ایسکرا" ایجاد شد. "گروه ایسکرا" چندین هسته و سازمان سوسیال دمکرات را دربرمیگرفت که در نقاط مختلف صنعتی کشور (پترزبورگ، مسکو، سامارا، پمسکوف، نواخی جنوب روسیه و...) فعالیت و نفوذ داشتند. علاوه بر فعالیت هسته‌ها و محافل سوسیال دمکرات، "نمایندگان ایسکرا" نیز به کار تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و سازماندهی در درون جنبش کارگری و توده‌های می‌پرداختند.

(۱) بعنوان مثال: شرکت سوسیال دمکراتها و نقش رهبری کنندگان آنها در اعتضالات عظیم کارگری چند ده هزار نفره در پترزبورگ در سال ۱۸۹۶ و در اعتصابات و تظاهرات کارگری ۱۹۰۳-۱۹۰۰ (مانند اعتصاب رستوف). (رجوع شود به کلیات آثار لنین، جلد ۸، درسهای نخستین).

يك بررسی کوتاه تاریخی از چگونگی عملکرد "نماینده گان ایسکرا" نشان می‌دهد که وظیفه آنان در مناطقی که در آن فعالیت داشتند به پخش و توزیع روزنامه "سراسری محدود" نمیشد بلکه در اغلب موارد نقش مهم و فعالی در بسیج، سازماندهی و هدایت سیاسی - تشکیلاتی مبارزات زحمتکشان و ایجاد گسترش هسته‌ها و محافل مارکسیستی و کارگری در مراکز مختلف کارگری برعهده داشتند (۱).

به پشتوانه فعالیت و نفوذ تشکیلاتی این هسته‌ها و محافل سوسیال دموکرات و "نماینده گان ایسکرا" در درون جنبش کارگری، روزنامه "ایسکرا" توانست نه تنها به افشاگری جامع الاطراف بپردازد (ما در صفحات بعد رابطه "افشاگری جامع الاطراف" را با "حضور و شرکت" در "زندگی و مبارزه" روزمره توده‌ها نشان خواهیم داد)، بلکه بمثابة يك روزنامه مارکسیستی در سراسر روسیه پخش گردد و بنوبه خود دامنه فعالیت تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه را گسترش دهد. لنین در این مورد صریحا خاطر نشان می‌سازد که پیش شرط موفقیت روزنامه "ایسکرا" در انجام وظائفش در وجود فعالیت سیاسی - تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان نهفته است.

"تنها روزنامه ای می‌تواند مستحق داشتن نام يك روزنامه "سراسری برای تمام روسیه باشد که فعالانه از جانب همه کمیته‌ها و هسته‌های محلی پشتیبانی گردد و کم و بیش همزمان در تمام روسیه پخش شود."
(لنین، "درباره نامه کارگران جنوب"، کلیات آثار، جلد ۵، تأکید از ماست)

همین ایده را لنین در "وظیفه فوری ما" (جلد ۴) تصریح می‌نماید. او در این رساله پس از اشاره به بروسه نخستین مبارزه سوسیال دموکراتهای روسیه برای ایجاد حزب طبقه کارگر (مرحله برقراری پیوند تشکیلاتی با جنبش کارگری و شرکت مارکسیست‌ها در مبارزات کارگری و هدایت سیاسی آنها...) و تأکید بر این نکته که در آن زمان "اساس تمام فعالیت حزب را فعالیت تشکلی های سوسیال دموکرات محلی تشکیل می‌دهد، وظیفه فوری سوسیال دموکراسی را در ایجاد يك ارگان حزبی سراسری که می‌بایست با "گروههای محلی ارتباط فشرده‌ای" داشته باشد، تعیین میکند. بعلاوه وجود چنین ارتباطی است که روزنامه "ایسکرا" در محیط‌های کارگری و توده‌های پخش میگردد و در خدمت کار سیاسی هسته‌های مارکسیستی - کارگری قرار میگیرد. در حقیقت، "شرط موفقیت" ایسکرا (یا بهتر بگوئیم یکی از شروط موفقیت آن) بگفته لنین "امکان توزیع

(۱) این فعالیتها نه تنها در مناطق روسی و غیرروسی امپریالیستی تزاری، بلکه هم - چنین در مناطق مرزی همجوار کشور تزاری نیز مانند آذربایجان ایران (بخصوص تبریز...) انجام می‌پذیرفت.

منظم روزنامه در تمام مناطق روسیه" است، که به اتکای هسته‌ها و گروههای مارکسیستی در درون جنبش کارگری انجام میگردد. بهمین جهت، لنین پس از تصریح این نکته که: "آن مراکز اصلی که روزنامه باید بطور منظم و به تعداد وسیع در آنها پخش گردد مراکز صنعتی، شهرها و شهرستانهای که در آنجا فابریک موجود است، محله‌های صنعتی شهرهای بزرگ" است، اضافه میکند که: "ما کاملا قادریم این کار را انجام دهیم اگر چنانچه تمام نیروی خود را بکار بریم، اگر چنان فعالیت کنیم که روزنامه حزب ما اقلاً ۱۲ بار در سال منتشر شود و بطور منظم در مراکز اصلی جنبش و در تمام محیظهای کارگری که به سوسیالیسم می‌توانند گرایش پیدا کنند پخش گردد". (لنین: "یک پرسش معجل"، کلیات آثار، جلد ۴، ص ۲۲۷)

بنابراین، از تجربه تاریخی "ایسکرا" چنین میتوان نتیجه گرفت: اولاً، روزنامه "سراسری" "ایسکرا" محور فعالیتهای کمونیستیهای "جدا از توده" نبوده، بلکه محور فعالیت تشکلات و هسته‌های مارکسیستی درون جنبش کارگری روسیه بود که از مدتی قبل با جنبش کارگری روسیه ارتباط ارگانیک برقرار کرده بودند. ثانیاً، این روزنامه راه را برای فعالیت مارکسیستها در شرایط جدائی از توده هموار ساخت بلکه براساس فعالیت سیاسی - تشکیلاتی موجود توسط هسته‌های مارکسیستی در درون توده بوجود آمد، تغذیه شد و بمثابة یک ابزار تبلیغ و ترویج و افشاگری سیاسی واقعی در خدمت فعالیت تشکلات سوسیال دموکرات در "مراکز مختلف کارگری" روسیه قرار گرفت و بدین ترتیب توانست نقش مهمی را در گسترش همه جانبه جنبش سوسیال - دموکراسی روسی ایفا نماید و بالاخره این روزنامه "پیش شرط" انجام وظائف مختلف مارکسیست‌ها در شرایط عدم ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات طبقاتی آن نبود، بلکه برعکس، "پیش شرط" ایجاد ایسکرا و موفقیت این روزنامه سراسری همان فعالیتی بود که از مدتها قبل (از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۱) سوسیال دموکراتهای روس با شرکت مستقیم در جنبش کارگری روسیه انجام داده بودند.

بطوریکه می‌بینیم، رفقای "اتحادیه" کمونیستها" در برخورد به تجربه تاریخی روزنامه "ایسکرا" به یک برداشت سطحی و الگوسازی مکانیکی دست می‌زنند. زیرا اگر به اختلافات اساسی و ریشه‌ای بین طرح "دستگاه خود" و "نقطه" ایسکرا یعنی لنینی بی‌می‌بینند، در آن صورت همان وظائفی را که لنین برای "ایسکرا" تعیین کرده بود (یعنی وظائف "آگاه‌سازی"، "افشاگری جامع الاطراف"، "متحد ساختن" گروهها و سازمانهای مختلف... تدارک "ایجاد حزب" و غیره) عیناً برای "دستگاه افشاگری سیاسی" خود قائل نمی‌شدند.

رفقا در طرح خود و الگوسازی از تجربه ایسکرا این جنبه اساسی مساله (و یا

بهتر بگوئیم اساس طرح ایسکرا را ندیده میگردند که در روسیه انتشار "روزنامه" سراسر به پشتوانه پنج سال مبارزه مداوم و مستمر سیاسی - تشکیلاتی، مارکسیست های روس در روز جنبش کارگری و توده های زحمتکش میسر گردید. رفقا وقتی در برابر این سوال بجا و منطقی قرار میگیرند که آیا "شما که چنین پیشنهادهای میکید شبکه های بخش این نشریه را در سراسر ایران بوجود آورده اید؟ آیا شما با توده های وسیع کارگران، دهقانان، خرد و بورژوازی شهری... در تماس تشکیلاتی هستید که این نشریه را به دستشان برسانید؟..." تنها جواب آنان اینست که: "این سوالات انحرافی و خارج از بحث است. همه این سوالات برای گریز از پاسخ دادن به سوال اصلی است. سوال این است که آیا ما باید با این تبلیغات وسیع و گوشخراش و گمراه کننده رژیم که پایش را تا دور افتاده ترین روستاهای وطن ما کشیده است مقابله کنیم یا نه؟..." ("کمونیست"، صفحه ۱۶).

بعبارت دیگر، بجای پاسخ به ایرادات اساسی وارد به تز "ستگاه افشاگری"، به عبارت پرد از بهائی دست میزنند که خوب، علاوه بر اینکه نمونه کامل گریز از پاسخ است - هیچ گونه تشابهی با یک برداشت مارکسیستی از مسائل مبارزه اجتماعی ندارد. کسانی که جنبش مارکسیستی ایران برنامه و رهنمود ارائه میدهند، خود ابتدائی ترین اصول مربوط به تعیین تاکتیک و سیاست را ندیده میگیرند و بجای واقعیات عینی و اوضاع مشخص، آرزوها و تخیلات شیرین خود ویا الگوهای جدا از زمان و مکان را مبد اقرار میدهند. نیروهای انقلابی و مارکسیست لنینیستی سیاست و تاکتیکهای مبارزه را در مرحله با توجه به واقعیت عینی و نیازمند بهای مبارزه، با حرکت از شرایط و امکانات و با ارزیابی دقیق از نیروی خود و دشمن و تناسب قوای بین خود و دشمن، تعیین میکنند. صرف این واقعیت که "تبلیغات وسیع و گوشخراش رژیم پایش تا دور افتاده ترین روستاهای وطن ما کشیده است"، بخودی خود هیچ وظیفه مبرم و عمده ای را تعیین نمیکند. رژیم مزدور شاه نه فقط دستگاه تبلیغاتی گسترده، بلکه دستگاه عظیم اداری - نظامی، ابزارهای متعدد تحقیق و سرکوب، شبکه های وسیع پلیسی و یک ارتش متجاوز و سرکوبگر نیز در اختیار دارد و همه اینها نیز در سرتاسر کشور و تا دور افتاده ترین روستاهای وطن گسترش یافته است. و با همه اینها نیز باید مقابله کرد. اما اگر به شیوه رفقا استدلال کنیم، معلوم نیست چرا مثلا ایجاد شبکه هلی نظامی - انقلابی برای مقابله با ابزار گسترده سرکوب و یا ایجاد واحد های ارتش توده های در برابر ارتش مزدور شاه نباید وظیفه مبرم و عمده مارکسیست لنینیستها را در شرایط کنونی تشکیل دهد.

بنابراین، مساله بر سر این نیست که آیا باید با این ابزار تبلیغاتی - سیاسی، نظامی دشمن مقابله کرد یا نه؟ بلکه بر سر تعیین وظیفه عمده و مبرم مارکسیست لنینیست های ایران در شرایط کنونی میهن ما است. تعیین این وظیفه، همانطور که گفتیم بر اساس ارزیابی دقیق وضعیت و نیازهای جنبش مارکسیستی و انقلابی، شرایط

و اوضاع جنبش کارگری و جنبش عمومی خلق و با توجه به وضعیت اردوگاه ضد انقلاب لاپ انجام میگیرد و نه بر اساس یکی از جنبه های تظاهر ضد انقلاب حاکم یعنی واقعیت گسترش شبکه های تبلیغاتی آن. بطوریکه می بینیم در واقع این شما هستید که با توسل به استدالات ساده انگارانه و بیگانه با مارکسیسم از پاسخ داده به سوال اصلی گریز میکنید. سوال ما از شما این نیست که در شرایط وجود گسترده دستگاههای تبلیغاتی رژیم فاشیستی شاه، آیا باید یا نباید توده ها را آگاه ساخت، چه این را حتی سازمانهای چریکی نیز در طرح کلی خود نمیتوانند نفی کنند (۱). سوال ما (که نه "انحرافی" و نه "خارج از بحث" بلکه کاملاً منطقی و دقیقاً مربوط به بحث وظایف مبرم مارکسیست لنینیستها در شرایط کنونی ایران است) اینست که:

— چگونه روزنامه "افشاگری" سراسری شما در شرایطی که بقول خردتان "تماس انقلابیون با توده ها تا حد غیر قابل تصویری ناچیز است"، میتواند در محیط های کارگری در "هر شهر و شهرک و در هر گوشه ایران" و تا "دور افتاده ترین روستا... های" کشور بخش و توزیع گردد؟

— چگونه در شرایط عدم ارتباط ارگانیک مارکسیستها با توده های زحمتکش روزنامه "سراسری" شما میتواند "راه" را برای برقراری تماس تشکیلاتی با توده "هموار سازد"؟ — و بالاخره سوال ما اینست که چگونه در وضعیتی که، بقول خودتان: جنبش انقلابی ما تشکیل میشود از یکسری هسته ها و گروههای... جدا از توده... گروههایی که اگر بخواهند باقی بمانند... باید پیش از هر چیز به جدائی خود از توده پایان دهند" (از جزوه "سخنی با پویندگان راه انقلاب ایران"، ص ۳۱)، چگونه در چنین وضعیتی "تمام شرایط لازم" برای انجام کار افشاگری "سراسری و وسیع" وجود دارد؟! و "توده های وسیعی از انقلابیون و علاقه مندان جنبش به این امر کمک خواهند کرد و نشریه، اعلامیه و جزوهای که در این رابطه پخش شود دست بدست تا دور افتاده ترین روستاها خواهد رفت...؟؟" (همانجا، ص ۱۹۹ - ۱۱۸) خوب بود حد اقل تزهاری خودتان را با تجربه های خود در حد ممکن محک میزدید و به تجربه "روزنامه" خردتان مراجعه میکردید. این توده های وسیع انقلابیون روزنامه، اعلامیه و جزوه های شما را "دست بدست" تا کدام روستاهای دور دست رسانده اند؟ و آیا اگر این روزنامه یا همکاری چند گروه انتشار باید، این آرزوی بزرگ جامه عمل خواهد

(۱) لازمه تذکر است که آنچه در این ارتباط جنبش چریکی را از مارکسیست لنینیسم جدا میسازد، نفی آشکار لزوم آگاه کردن توده ها نیست، بلکه چگونگی انجام این وظیفه، چگونگی آگاه ساختن توده، قواعد، میانی، وسائل و روند آنست. جنبش چریکی، بخاطر بی اعتنائی به آموزشهای مارکسیسم لنینیسم اندیشه "ماتوئسه دون و قرار دادن آلترناتیو و تئوریهای خود در برابر آن، طبیعتاً قادر نیست در راه عملی ساختن این وظیفه گام بردارد.

پوشید؟ آیا واقعا رفا از مسائل مبارزه اجتماعی چنین تصور ساده‌ای در ذهن خود دارند؟

دستگاه افشاگری سیاسی و...

اختلاف آن با "افشاگری جامع‌الاطراف سیاسی"

میدانیم که یکی از وظائف اساسی مارکسیست‌لنینیست‌های ایران در قبال طبقه کارگر، پرورش سیاسی این طبقه و آگاه ساختن کارگران به تئوری سوسیالیسم علمی است و این وظیفه از طریق ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دمکراتیک و در جریان شرکت مارکسیستها در مبارزات طبقاتی کارگران و هدایت و رهبری این مبارزات میسر است. ما در گذشته بطور متوسطی درباره کار تبلیغ و ترویج و ایجاد آگاهی سیاسی در میان کارگران و سایر زحمتکشان سخن گفته‌ایم. در این جا تنها به ذکر چند مسئله تئوریک اساسی برای فهم این قسمت از مقاله بسنده می‌کنیم.

مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوسه دون به ما می‌آموزد که آگاه کردن کارگران و پرورش سیاسی آنان بجز از طریق انجام هماهنگ وظائف سوسیالیستی و وظائف دمکراتیک و حرکت از تجربه سیاسی خود نوده‌ها میسر نیست. لنین در مورد کار تبلیغ و ترویج دمکراتیک می‌نویسد:

"سوسیال‌دمکرات‌های روس به موازات ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ایده‌های دمکراتیک را هم در بین توده‌های کارگر وظیفه خود قرار میدهند. آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلق را با تمام ضرورت فعالیت آن و نیز مفهوم مضمون طبقاتی، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت‌آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیرممکن است، اشتهاد دهند. سوسیال‌دمکرات‌ها ضمن اینکه بین کارگران بر زمینه خواسته‌های فوری اقتصادی تبلیغ میکنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختیها و خواسته‌های طبقه کارگر، تبلیغ بر ضد تعدیات پلیسی که در هر انتصاب و در هر یک از تصدّات کارگران با سرمایه داران بروز میکند، (۰۰۰) و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نماینده برجسته و قزه نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار میگیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان میدهد، نیز بطور لاینفکی با آن مربوط می‌نمایند." (تاکید از ما است)

لنین، در "چه باید کرد؟"، این ایده را - پرورش سیاسی توده‌ها و بخصوص کارگران از طریق تبلیغات سیاسی و دمکراتیک - خلافتانه بسط و توسعه میدهد. او به کار افشاگرایی همه جانبه سیاسی به عنوان یک "وسيله" عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) "تربیت معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها" تکیه میکند و "افشاگری‌های همجانبه" سیاسی را "شرط ضروری و اصلی پرورش فعالیت انقلابی توده" و بویژه کارگران می‌خواند. به گفته لنین، معرفت طبقه کارگر هنگامی "معرفت واقعا سیاسی" است که کارگران طوری تربیت شده باشند که "به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم، اعمال زور و سوءاستفاده اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد جواب دهند و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال‌دمکراسی و نه غیر آن". افشاگری سیاسی همانطور که در بدیهه وسیله عمده ایجاد این آگاهی در میان کارگران است. افشاگری جامع‌الاطراف حکومت مطلق عبارتست از "افشای همه و هرگونه نمودار ستم پلیسی و بیدادگری‌های استبداد" نسبت به طبقات مختلف جامعه که در ششون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کنسوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی، خواه علمی و غیره و غیره، متظاهر میگردد. "افشاگری سیاسی درست بدلیل همین خصوصیت قادر است وظیفه پرورش فعالیت انقلابی و تربیت معرفت سیاسی توده را (به معنای که در بالا اشاره شد) انجام دهد.

خلاصه کنیم. یکی از مسائل مهم و عمده پرورش سیاسی توده‌ها و بخصوص طبقه کارگر تبلیغات سیاسی و دمکراتیک وسیع است که بصورت "افشاگری‌های جامع‌الاطراف سیاسی" از جانب مارکسیستها انجام می‌پذیرد. وظیفه این افشاگری‌ها این است که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را نسبت به شرایط خود و سایر طبقات آگاه سازد. بنابراین، بدون شناخت شرایط واقعی و وضعیت عینی توده‌ها و بدون شناخت "مودارهای" گوناگون ستمی که بر آنها در زمینه‌های مختلف اقتصادی سیاسی و غیره روا میشود، سختی از "کار افشاگری جامع‌الاطراف سیاسی" بمعنی مارکسیستی آن نمیتواند در میان باشد. بدون آگاهی از "بیدادگرایی" فیکه در "شئون مختلف زندگی و فعالیت" مردم به توده‌های زحمتکش وارد می‌آید، هیچگاه نمیتوان به افشای گریه‌هایی دست زد که بقول لنین "معرفت واقعا سیاسی" را به دورن طبقه کارگر ببرد و او را آنچنان تربیت کند که بتواند "به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم و اعمال زور و سوءاستفاده اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد، جواب دهد و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال‌دمکراسی و نه غیر آن". چنین آگاهی و شناختی از اوضاع و احوال توده‌ها و مناسبات آنان با سایر طبقات و با دستگاه جبر و زور اقتصادی - سیاسی حکومت تنها در صورت شرکت مارکسیست‌ها در زندگی و مبارزات طبقاتی توده‌ها و برپایه نقوش سیاسی - تشکیلاتی آنان در درون

توده حاصل میگرد. عبارت دیگر، براساس چنین پراتیک مبارزاتی، براساس حضور در محیط زیست، فعالیت و زندگی مردم شرکت مستقیم در مبارزه، طبقاتی توده‌ها است که مارکسیست‌ها امکان می‌یابند "توده‌های واقعی ظلم و ستمی را که بر توده وارد میشود دقیقاً و بدرستی کشف کرده و تشخیص دهند و به افشای بی‌پروای آن بپردازند. ما در کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" در رد نظریه "مجاهدین خلق مبنی اینکه اعلامیه‌های توضیحی نظامی آنان پیرامون عملیات مسلحانه" چریکی قادر است نقش افشاگرانه "شب‌نامه‌های" دوره "لنین را ایفا نماید، در مورد مفهوم مارکسیستی و علمی از کار "تلیغات سیاسی" و "افشاکری"، با استناد به آموزشهای لنین چنین نوشتیم:

"آگاه کردن پرولتاریا نسبت به موقعیت رهبری‌کننده خود، نسبت به مناسبات خود با سایر طبقات و روشن کردن مظاهر مختلف ستم اقتصادی و سیاسی حکومت و لزوم سرنگونی قهرآمیز آن تنها بر مبنای پراتیک روزمره" این طبقه و شرکت مستقیم مارکسیست‌ها در مبارزات و زندگی اجتماعی اقتصادی پرولتاریا و توده‌های خلق ممکن خواهد بود. لنین وظیفه "سوسیال دموکرات‌های روس را در بردن آگاهی به میان کارگران و ترویج اصول سوسیالیسم علمی و ایده‌های دموکراتیک نه تنها "آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر"، بلکه اصول تبلیغ در بین کارگران را با شرکت در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر مترادف میدانست:

"تبلیغ در بین کارگران عبارتست از اینکه سوسیال دموکرات‌ها در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران بخاطر روزگار، روزمزد، شرایط کار و غیره و غیره با سرمایه‌داران پیدا میکنند شرکت بپردازند." (وظائف سوسیال دموکرات‌های روس)

"و بهمین جهت همچنین بر این نظر بود که تبلیغات چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه مسائل اقتصادی

"ضمن روشن کردن از هان کارگران، ضمن متشکل کردن، با انضباط نمودن و پرورش دادن آنان با روح تشریک مساعی و با روح مبارزه در راه آرمان‌های سوسیال دموکراتیک، در عین حال به کارگران امکان خواهد داد نیروی خود را در مورد مسائل فوری، در مورد حوایج فوری آزمایش کند، از دشمن خود گذشت‌هایی جزئی بدست آورند... (همانجا).

"درست بدلیل این نتایج و معنای کار تبلیغی و توضیحی است که از تاثیر آن در ارتقای آگاهی و یا بگفته لنین "در بسط شعور طبقاتی پرولتاریا" سخن بگوییم می‌آید و بنابراین روشن است که چنانچه وسائل و کار تبلیغاتی ما چیزی جز این معنا

و نتایج را ارائه نهد و نتواند چنین نقشی را ایفا نماید، از ارتقای آگاهی کارگران نیز نمیتواند سختی در میان باشد. (رجوع شود به کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" صفحات ۱۱۲-۱۱۱).

آموزش‌ها، احکام و مفاهیم فوق پرورشی تصورات پند ارگرایانه و متافیزیکی "اتحادیه کمونیست‌ها" را در زمینه آگاه سازی و تشکل توده‌های خلق نشان میدهد. بر قاعده معتقدند که برای آگاه سازی توده‌ها و پرورش "روح فعالیت انقلابی" در آنان "هیچ راهی نداریم جز دست زدن به افشاکری سیاسی و براه انداختن یک جریان افشاکری همه-جانبه" (جزوه "سخنی با...". ص ۵-۱۱۴). سپس با استناد به تزه‌های لنین در مورد "افشاکری‌های سیاسی" ("در چه باید کرد؟") "سازمان" دادن "کار افشاکری جامع‌الطراف و وسیع‌رژیم" را بعنوان اولین "گام" در "راه" پرورش سیاسی کارگران و "مبارزه‌کشایدن" توده‌ها و "تدارک انقلاب" توده‌های پیشنهاد میکنند... (همانجا، ص ۲-۱۱۶).

بدین ترتیب، به زعم رفا، یک "روزنامه" سراسری ("حاصل کار مشترک چند گروه مارکسیستی فاقد پیوند سیاسی-تشکیلاتی با توده) قادر است وظیفه "ساوان دادن کار افشاکری جامع‌الطراف و وظیفه "پرورش سیاسی کارگران" و "به مبارزه کشایدن" توده‌ها را انجام دهد. در حالیکه انجام این وظائف بطوریکه به نحو انفکاک‌ناپذیری به شرکت و حضور مستقیم مارکسیست‌لنینیست‌ها در زندگی و مبارزه روزمره وابسته است و بدون چنین حضور و شرکتی در مبارزه طبقاتی توده‌های زحمتکش، در محیط زیست، کار تولیدی و فعالیت معیشتی آنان نمیتوان درخواستهای فوری" اقتصادی، سیاسی، اجتماعی توده‌ها، احتیاجات سیاسی فوری، مصائب، دشواریها و خواستهای واقعی طبقه کارگر را درک نمود و نمیتوان به وقایع، مشکلات و مسائل مشخص مبارزاتی و "حتما روزمره" زحمتکشان پاسخ گفت و به تبلیغات سیاسی موثری در این زمینه دست زد. و حال شما، بدون این شرط اولیه و اساسی میخواهید "روزنامه افشاکر" تان که متکی بر هیچ پراتیک مشخص فعالیت مارکسیستی در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، متکی بر هیچ نفوذ سیاسی-تشکیلاتی در میان توده‌ها نیست، نقش پرورش سیاسی کارگران، افشای همه و هرگونه تعدی و نقض روشن کردن از هان کارگران متشکل کردن، با انضباط نمودن و پرورش آنان با روح تشریک مساعی و با روح مبارزه در راه آرمان‌های سوسیال دموکراتیک" را ایفا نماید، به کارگران امکان دهد "نیروهای خود را در مورد مسائل فوری و حوایج فوری آزمایش کنند" و بیش از آن زمینه را به قول شما "برای به مبارزه کشیده شدن حق عقب‌مانده‌ترین افشار آحاد سازد"؟! (؟؟) (به نقل از "سخنی با...". ص ۱۱۶).

شما رفقا خوب می بود بجای کار بی درد سر ارائه تزه های مجرد و کپی برداری های ساده از پاره های تجارب تاریخی، ابتدا این تجارب را از دیدگاه مارکسیستی، از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی مورد بررسی قرار میدادید و قبل از ارائه طرح و پیشنهاد برای جنبش مارکسیستی، حداقل به مفاهیم مارکسیستی توجیه گر طرح و برنامه تان توجه میکردید. شما در شرایط عدم وجود ارتباط سیاسی - تشکیلاتی جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران با توده های زحمتکش و جدائی مارکسیست - لنینیستها از مبارزه طبقاتی پرولتاریا، میخواهید از طریق یک "روزنامه سیاسی": "توده های زحمتکش را به حقوق از دست رفته خود آگاه سازید و دشمنان واقعی آنها را به آنان بشناسانید... توده ها را آماده پذیرش آگاهی سیاسی نمائید" و "معرفت سیاسی و روح فعالیت انقلابی" را در آنان رشد دهید (هانا، ص ۵ - ۱۱۴) و بدین منظور طرح "ایجاد یک سیستم افشاکری همه جانبه سیاسی حاصل کار مشترک چند گروه" جدا از توده را بعنوان "محور فعالیت کونیستها" تجویز میکنید، ولی این آموزش اساسی لنینیسم را بیاد فراموشی می سپارید که:

"برای اینکه یک دانش سیاسی حقیقی همه جانبه و زنده در اختیار کارگران گذاشته شود باید در همه جا، در تمام قشرهای اجتماعی و در هر موضعی که امکان شناسائی قشرهای درونی محرک مکانیسم دولتی ما در آنجا هست از افراد خودی یعنی سوسیال دموکراتها وجود داشته باشد و اینگونه اشخاص نه تنها از لحاظ ترویج و تبلیغ بلکه به مراتب بیشتر از آن از لحاظ تشکیلاتی لازمند." (چه باید کرد؟، ص ۱۰۷)

شما رفقا روزنامه افشاکری سیاسی ای میخواهید که طبقه کارگر را "به میدان مبارزه بکشاند" ولی این آموزش مهم دیگر لنینیسم را فراموش میکنید که "روزنامه" علاوه بر افشای "جزئیات" ... باید بیشتر به "افشای نقایص بزرگی که مخصوص جریان کلبه فابریک ها است" بپردازد و

"این عمل باید متکی به مثالهای مخصوصا برجسته ای باشد و بهمین جهت بتواند علاقه کلبه کارگران و کلبه رهبران جنبش را جلب نماید، بتواند حقیقت دانش آنها را غنی سازد، دایره معلومات شانرا توسعه دهد، شالوهای برای بیداری یک ناحیه جدید و یک قشر تازه حرفه ای کارگران بریزد." (لنین، چه باید کرد؟، ص ۱۲۹، تاکید از ما است).

و شما میخواهید یک روزنامه متکی به چند گروه انقلابی جدا از توده و بیرون از مدار کار تولیدی و مبارزات طبقاتی طبقه کارگر این وظائف را انجام دهید؟ شما میخواهید روزنامه تان وظیفه تبلیغ در میان کارگران را انجام دهد، در حالیکه

بر اساس آموزش های لنین کار تبلیغ در بین کارگران عبارتست از:

"شرکت در تمام نظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصاداتی که کارگران بخاطر روزگار، روز مزد، شرایط کار و غیره با سرمایه داران پیدا میکنند."

شما برای "اثبات" درستی نظرات خود همه جا به گفته های لنین (در چند باید کرد؟) در مورد افشاکری های جامع الاطراف استناد میکنید، در حالیکه خود، اساسی ترین دربرهای تجربه سوسیال دموکراسی روسیه را در زمینه "افشاکری سیاسی همه جانبه" یعنی آموزش های تجربه تاریخی "ایسکرا لنینی" را به دست فراموشی سپرده اید. اگر روزنامه "ایسکرا" توانست نقش افشاکری جامع الاطراف سیاسی را ایفا نماید، بدین خاطر بود که برپایه شرط اساسی وجود هسته ها، کمیته ها و سلول های گسترده انش و به کمک "شبهه های مخبرین ایسکرا" در میان افشار و طبقات توده ای و بویژه کارگران و در دور افتاده ترین نقاط روسیه، امکان داشت مستقیما از اوضاع احوال توده ها و جنبش های مختلف توده ای و کارگری اطلاعات نسبتا جامع و زنده و وسیعی کسب کند و پیرامون آن به تبلیغ و افشاکری و هدایت و سازماندهی مبارزات و مقاومت های مردم بپردازد. ما در پیش دربار اهمیت و نقش این تشکل های سیاسی در درون توده ها در ارتباط با توزیع روزنامه و تبلیغ پیرامون آن سخن گفتیم. در اینجا باید به این نکته اساسی نیز اشاره کنیم که هسته ها و کمیته های "ایسکرا" منبع تغذیه روزنامه را تشکیل میدادند. ارگان مرکزی (ایسکرا) ارتباطات گسترده ای با کمیته های مختلف داشت، از آن جمله: "کمیته های منطقه ای"، "محاظ و هسته های ناحیه ای"، "گروه های مبلغ"، "هسته ها و گروه های کارخانه و فابریک"، "هسته های گوناگون در میان افشار و طبقات مختلف دانشجویان، کارمندان، افسران... و بالاخره تعداد زیادی "مخبرین ایسکرا" همه به اشکال گوناگون با روزنامه در تماس نزدیک و بیابا در رابطه بودند (۱). این کمیته ها و "مخبرین ایسکرا" گزارشات مختلفی را در باره فعالیت خود، وضعیت جنبش در محل، وضعیت عمومی از لحاظ سیاسی - اقتصادی، شرح حال اعتصابات و تظاهرات... به روزنامه می فرستادند (۲) و روزنامه ایسکرا (۱) "روزنامه ایسکرا مخبرین دانشی در بین کارگران داشت و به کار درون سازمانی بطور فشرده ای وابسته بود." (لنین، نامه به یک رفیق، کلمات آثار، جلد ۶، صفحه ۲۳۸).

(۲) "در جنبش باید بزرگترین تعداد ممکن گروه های مختلف و غیرمتجانس که از اقطار مختلف پرولتاریا (وسا و طبقات مردم) آمد هاند، شرکت کنند. آنچه که مربوط به هر یک از این گروهها میشود، مرکز حزب (در اینجا منظور هم ارگان مرکزی وهم کمیته مرکزی است) همیشه باید نه تنها اطلاعات درست از فعالیت آنها داشته باشد، بلکه همچنین اطلاعات تاحد ممکن کامل از ترکیب آنان نیز داشته باشد." (لنین، هانا، ص ۲۵۱).

فقط از این طریق بود که می توانست بقول لنین "در جریان جنبش" قرار گیرد و "منعکس-کننده" آن گردد.

"یکی از شروط موفقیت طرح (منظور طرح ایسکراست) را در نظر بگیریم: ارسال منظم مکاتبات و ماتریال از نقاط مختلف کشور به روزنامه. اگر سویسالیان د مکرراتهای مبارز مناطق مختلف روزنامه حزب را هم چون روزنامه خودشان تلقی کنند و وظیفه اولیه خود را در این بدانند که بطور دائمی با روزنامه در تماس باشند و مسائل مورد نظر خود را در روزنامه به بحث بگذارند و جنبش خود را در روزنامه منعکس سازند آنوقت روزنامه ما حتما می تواند در جریان جنبش باشد." (لنین، یک مساله فوری، کلیات آثار، جلد ۴، ص ۲۲۷).

بنابراین روزنامه افشاگری مارکسیستها هنگامی می تواند "در جریان جنبش" توده ها قرار گیرد و بیان کننده خواستها، امیال و مبارزات توده ها و بطور کلی جنبش مردم باشد که مارکسیست ها از یکسو با توده در تماس مستقیم و فشرده ای باشند و روزنامه را بمثابة سلاح تبلیغاتی و مبارزاتی "خودشان" تلقی نمایند، و از سوی دیگر "بطور دائمی" با ارکان افشاگری در ارتباط بوده و مسائل معضلات و مبارزات توده را در آن "منعکس" سازند. در چنین صورتی است که "افشاگری"، از آنجائیکه بر پایه "مبارزه" طبقاتی توده ها و بویژه کارگران استوار است، معنی و مفهوم واقعی و مارکسیستی خود را پیدا میکند.

اما رفقای "انحالیه" کونیستها" این اصل تخطی ناپذیر و اساسی مارکسیستی را که "افشاگری سیاسی"، به معنی واقعی آن، یعنی افشاگری بر اساس ارزیابی و تشخیص صحیح از "نیازمندی ها" و جنبش واقعی توده های زحمتکش، ممکن نیست، مگر در صورت حضور و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست در میان توده ها، نفی کرده و اصولا درک نمیکنند که محتوی "افشاگری سیاسی" چیزی نیست جز بیان منافع و خواسته های عینی توده های خلق و حرکت اجتماعی - سیاسی آنان. رفقا می نویسند:

"آری اگر ما "بیان کننده" دردناکترین نیازمندی های عمومی د مکرانیک" باشیم، سخن ما انبوه انبوه شنونده و انبوه انبوه پخش کننده خواهد یافت. اگر تاکنون به حرفهایی که زده ایم آنچنان توجهی که باید از طرف توده نشده است، تقصیر از حرفهای ما بوده نه از توده. تقصیر از ما بوده که مسائل توده را بیافته ایم و از این مسائل صحبت نکرده ایم.

اما همه اینها می تواند تلافی گردد. همه کوتاهیهای گذشته می تواند برطرف گردد و اگرچه بسیار دیر شده و بسیار نیرو هدر رفته اما میشود و باید هرچه زود تر به ترمیم گذشته پرداخت. ما معتقدیم براه انداختن یک جریان افشاگری سیاسی سرتاسری با کار سیاسی و ایدئولوژیکی که می تواند در کار آن صورت گیرد خواهد توانست جبران کننده هی نقصان های گذشته و فراهم کننده هی زمینه مناسب برای براه انداختن مبارزات توده ها وسیع گردد. (همانجا، ص ۱۲۰).

آری شما برای "نجات یافتن" از "بن بست امروزی" جنبش، برای اینکه "حرفهای" تان را توده مورد توجه قرار دهد و بپذیرد و بالاخره برای برطرف کردن "همه کوتاهی های گذشته" و "جبران نقصان های گذشته" هیچ پیشنهاد و مشی خاصی جز "براه انداختن" یک "سنگاه افشاگری" که در یک کلام همان "روزنامه" تبلیغی - سیاسی سراسری" است ارائه نمیدهد. چنین راهی پیشنهادی از جانب شما، خود نشانه آشکار ارزبایی و درک بغایت نادرست شما از مضمون "بن بست امروزی" جنبش و از چگونگی حل مناسبات مابین "توده" و "نیروهای روشنفکر مارکسیست - لنینیست" می باشد.

اگر بن بست امروزی جنبش ما عدم ارتباط سیاسی - تشکیلاتی نیروهای انقلابی و مارکسیست با توده های زحمتکش و بویژه با کارگران است، بنابراین "نجات یافتن" از آن نه سرگرم شدن به فعالیت های جدا از توده و انتشار روزنامه "برای توده"، بلکه برقراری پیوند واقعی با زحمتکشان است که باید از طرق مختلف و بطور مشخص از طریق رفتن مستقیم روشنفکران مارکسیست و عناصر و اعضای متشکله در گروه ها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی (که عموما فاقد ارتباط تشکیلاتی با طبقه کارگر و بطور کلی زحمتکشان می باشند) به میان پرولتاریا و حضور و فعالیت مستقیم آنان در محیط زندگی، کار تولیدی و مبارزه کارگران و سازماندهی و هدایت مبارزه توده بدان تحقق بخشید. اینست فوری ترین و عاجل ترین وظیفه عملی مارکسیست ها و فراهم کننده واقعی زمینه "براه انداختن مبارزات توده" وسیع. این وظیفه همانطور که قبلا نیز تاکید کردیم همان کار شخصی است که شرایط کنونی جنبش انقلابی، مارکسیستی و کارگری ایران از نیروهای مارکسیست - لنینیست ایرانی طلب میکند. حل مناسبات مابین "توده" و این نیروها نیز در گرو حل "جدائی" مارکسیست ها و انقلابیون ایران از "توده ها" و بویژه از طبقه کارگر است. ریشه این واقعیت که "تاکنون به حرفهایی که (نیروهای انقلابی) زده اند آنچنان توجهی که باید از طرف توده نشده است" درست در همان "جدائی" انقلابیون و مارکسیستها از توده و بویژه از زحمتکشان ترین اقشار و طبقات خلقی (یعنی کارگران و دهقانان) نهفته است، در جدائی

آن از شرائط و موقعیت زندگی و مبارزه توده‌ها و از مسائل و نیازمند بی‌های واقعی آنها. بنابراین راه حل واقعی، برداشتن این حائل، برداشتن این دیوار است و نه پرداختن به وظائف من درآوردی و پاسخ به نیازمندی‌های خود بجای احتیاجات واقعی توده. ما هم مانند شما بر این عقیده ایم که "تقصیر از حرفهای" نیروهای انقلابی و مارکسیست بوده و "نه از توده". اما اشکال "حرف" های آنان در این نبوده (و نیست) که در چارچوب "یک جریان افشاگری سیاسی سرتاسری" بیان نشده (و نمیشود) ، بلکه در جای دیگری است که هم اکنون خود شما نیز بدان توجه ندارید. و اثر انقلابیون ایران یک "روزنامه" افشاگری سرتاسری "روزانه و پرحجمی را هم انتشار دهند، تا زمانی که بر این اشکال اساسی غلبه نکرده‌اند، تا زمانی که با شرایط زیست، کار و مبارزه توده‌ها پیوند فشرده برقرار نساخته‌اند، باز همچنان به "حرف" های آنان، آنچنان توجهی که باید، از طرف "توده" نخواهد شد. و این مسأله یک حقیقت انکارناپذیر و حتی یک قانون تخطی‌ناپذیر است، زیرا در شرایطی که پایگاه اجتماعی و طبقاتی جنبش مارکسیستی ایران را روشنفکران رادیکال یعنی بخشی از خرد بورژوازی شهری تشکیل میدهد، "جدائی" این جنبش از طبقه کارگر و مبارزات آن باعث میشود که این نیروها از پایگاه اجتماعی خود بورژوازی (و در هر حال غیر-پرولتری) خود نبریده، پروسه "پرولتاریزاسیون" خود را طی نکرده و به نیروهای واقعی کمونیستی تبدیل نشوند. در چنین صورتی کاملاً منطقی و طبیعی است که این روشنفکران انقلابی مارکسیست (که "پرولتاریزه" نشده و یا به مفهوم دیگری در تماس نزدیک و در "آمیزش" با کارگران قرارندارند) نه تنها قادر به درک و تشخیص درست نیازمندی‌های واقعی توده‌ها و کار تبلیغ و ترویج و افشاگری (با همان معنی مارکسیستی که در سطور بالا توضیح دادیم) نمیکردند، بلکه "نیازمند بی‌های زائیده" خلیات" خود، یعنی آن نیازمندی‌ها و مسائلی را که از منافع و تمایلات طبقاتی - اجتماعی خود نشان نشأت گرفته تحت عنوان "مسائل و خواسته‌های توده‌ها" تبلیغ میکنند. بنابراین، مارکسیست‌لنینیست‌ها تا هنگامی که رابطه و پیوند خود را با توده زحمتکش برقرار نکرده‌اند، تا هنگامی که "سوسیال‌دمکرات" معنی لنینی نشده‌اند، با طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش در "مرجه‌ای از آمیزش" (۱) قرارنگرفته و یا با آنها "یکی" (۲) نشده‌اند و فعالیت آنها "با فعالیت توده‌ها درهم آمیخته" (۳) نشده است، هیچگاه نمیتوانند "بیان‌کننده" درد ناگترین نیازمند بی‌های توده‌ها باشند. در این حال "افشاگری" ها و "حرف" های آنها هرچقدر هم تند و انقلابی باشد، هرچقدر هم ظاهر

(۱) لنین: "چپ‌روی، بیماری کودکی در کمونیسم".

(۲) مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین".

(۳) مائوتسه دون: "درباره" بعضی از مسائل مربوط به شیوه‌های رهبری".

افشاگری بی‌ایمان رژیم مطلقه و فاشیستی شاه را داشته باشد - اعم از اینکه بخواهید یا نخواهید - در بهترین حالت ممکن، چیزی جز بیان "درد ناگترین نیازمندی‌ها" خواستها و تمایلات دمکراتیک محیط طبقاتی و اجتماعی خودتان نمیتواند باشد. اما شما در مقابل حقایق و واقعیات انکارناپذیر و بی‌پایه فوق، بجای اینکه راه‌حل و ابزار مشکلات، معضلات و نابسامانی‌های جنبش مارکسیستی ایران و رفع "نقص‌های گذشته" را در همین شرایط عینی موجود یعنی در اوضاع و احوال و موقعیت جدائی این جنبش از طبقه کارگر و در ضرورت امتزاج فعالیت مارکسیست‌ها با مبارزات طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش جستجو کنید، سعی میکنید آنها را در اندیشه و تفکرات خود، یعنی در "قدرت" خیالی یک "سنگاه" منفرد از توده و اختراعی مفزنان "گشاد" نمایند. ریشه "اساسی انحراف" مشی برپاساختن سیستم افشاگری سراسری جدا از توده‌ی شما (که در زمینه فلسفی یا مشی‌های التقاطی - غیرمارکسیستی چریکی و شبه چریکی وجه مشترک می‌یابد) درست در همین ابداعات اختراعی، انحرافی و غیرمارکسیستی شما نهفته است.

همانطور که میدانیم، مشی‌های التقاطی - غیرمارکسیستی، از نوع "مشی علیبیات چریکی" (یا "مشی علیبیات مسلحانه" منفرد از توده و "یا مشی تبلیغ عملیات مسلحانه" جدا از توده)... همه بنحوی، تحت پوشش "تئوری" اپورتونیستی "شرایط خاص ایران" (۱)، علیرغم خواست و تمایلات ذهنی ارائه دهنده‌گان و طرفداران این مشی‌ها، نقش رسالت توده‌ها و مبارزات طبقاتی آنان، عوامل و قوانین برانگیزنده حرکت توده‌ها و بالاخره اساسی‌ترین آموزش مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون در زمینه سبک کار یعنی خط مشی توده‌ای "از توده به توده" را (که اجرای آن نیازمند پیوند فشرده و آمیزش با توده‌های کارگر و دهقان... است) نفی میکنند. هواداران مشی چریکی، بعلافت اعتقادات مستحسان نسبت به قدرت توده‌های زحمتکش و نیروهای تاریخساز مبارزات طبقاتی آنان و بعلافت نفوذ و غلبه نقطه نظرها و بینش‌های خود بورژوازی و غیرپرولتری بر تفکر آنان - که عمدتاً اساساً نتیجه جدائی از پرولتاریا و توده‌ها است - به استنتاجات فلسفی و رهنمودهای عملی زیر که مفاد آن با آموزش مارکسیسم دارد، میرسند:

۱- قائل شدن نقش پیشرو برای نیروهایی که در مشی و در عمل، یعنی در زمینه اعمال خط مشی توده‌ای، آمیزش فعالیت خود با زندگی و مبارزات طبقاتی توده‌های زحمتکش و رهبری و هدایت سیاسی و انقلابی مبارزات آنان، پیشرو بودن خود را ثابت نکرده‌اند.

(۱) ما در شماره‌های ۱ و ۲ "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" بار در تئوری "شرایط خاص" فدائیان و مجاهدین نشان دادیم که این‌تازه‌نمائی از "شرایط خاص" میهن‌ها، بلکه توجهیات جنبش چریکی برای نفی کار سیاسی - توده‌ای است.

۲- جانسین ساختن تشکیلات انقلابی جدا از توده؛ خود بجای توده (تشکیلاتی که هنوز در ترکیب سیاسی - تشکیلاتی و سبک کار خورده بورژوازی خود - علیغیرمناخا ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم - تحول ریشه‌ای بوجود نیاورده و هنوز برسوه "پرولتری شدن" و تبدیل خود به یک سازمان واقعا کمونیستی را در جریان پیوند فشرده و ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات آن طی ننموده است) .

۳- بر پایه "بیش‌وردک متافیزیکی فوق از رابطه" بین "پیشرو" و "توده" و قائل شدن نقش پیشاهنگ برای خود ("پیشاهنگی" که بعلمت عدم پیوند با طبقه کارگر، از پایگاه اجتماعی - طبقاتی خورده بورژوازی خود هنوز نبریده است) میکوشد شکل مبارزه خاصی را که خود تعیین و "کشف" نموده است به توده تحمیل نماید و با اتکا بر عوامل خارج از قوانین برانگیزنده حرکت توده، توده را بسوی مبارزه خود جلب نماید .

۴- اعتقاد به اینکه از طریق "تلیخ" شکل خاص و اختراعی مبارزه خود میتواند توده را "برانگیزد"، "آگاه سازد"، به "حرکت رآورد" و به "مبارزه بکشانند". بدین ترتیب، در شرایطی که مبارزه توده به اشکال گوناگون جریان دارد، "پیشاهنگی" که هنوز ابتدائی ترین درس را از مکتب توده نیاموخته است، به "آموزگار" توده تبدیل میشود. در چارچوب این پیش، بجای اینکه تمام سیاست انقلابیون بر این اساس استوار کرد که "بین عناصر پیشرو و توده های وسیع پیوندی نزد یک برقرارشود" و "انقلابیون" با دل و جان خود را بعبان مبارزه انقلابی توده ها بیفکنند و به منافع توده ها خدمت نمایند (۱) و با حرکت از پراتیک مبارزه طبقاتی فوق، راه حل ها، برنامه ها، شعارها، تبلیغات، افشاکاری های خود را تدوین نمایند... در عمل پیوند انقلابیون با توده و خط مشی سیاسی - توده ای با توجیهات گوناگون بدون اساسی نغی میگردد، در چارچوب این پیش، در واقع این توده ها هستند که باید از "پیشرو" ای که از مواضع ماورای توده عمل میکند و از مبارزه خاص او "حمایت" نمایند، بر حول "مبارزه" او متشکل شوند، در خدمت او قرار گیرند، "راه حل ها"، "برنامه ها" "شعارها"، "تبلیغات" و "افشاکاری" هائی را که توسط این "پیشرو" در خارج از مدار مبارزه طبقاتی زحمتکشان تدوین شده است، بپذیرند .

حال با یادآوری مضمون اساسی نقطه نظرهای جنبش چریکی در زمینه "استنتاجات فلسفی و رهنمودهای عملی از شما که مخالفت خود را با مشی چریکی در موضع گیری های مختلفی بیان داشته اید و حتی بیش از آن، طرح "دستگاه افشاکاری" خود را بنحوی بعنوان یک آلترناتیو در مقابل مشی های غیرمارکسیستی، چریکی و غیره قرار داده اید، می پرسیم که آیا بین "مشی دستگاه افشاکاری جدا از توده" خودتان و "مشی عملیات مسلحانه" منفرد از توده "ی چریکها تقارن و تشابهات زیادی نمی بینید؟ بنظر ما، (۱) ما توسط روزن نقش حزب کمونیست چین در جنگ ملی و "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"

نظریه" شما در مورد "دستگاه افشاکاری" حداقل در موارد زیر با پیشراید آلیستی و غیرمارکسیستی مشی چریکی وجه اشتراک دارد :

۱- وجه اشتراک در زمینه "دک انحرافی و متافیزیکی از رابطه" بین "پیشرو" و توده . اگر در نظریه "چریکی، این "اعمال" عمل مسلحانه" منفرد از توده است که معیار "پیشرو" و یا "پیشاهنگ" خلق بودن قرار میگیرد، در طرح شما رفا، نه تنها پیشا-هنگان انقلاب و یا "کادرها و اعضای حزب کمونیست آینده" ایران، در "جریان" همکاری چند گروه جدا از توده و بر زمینه "برپاساختن" یک "روزنامه" سراسری "پرورش خواهند یافت"، بلکه حتی "تنها در این پهنه آزمایش (یعنی در کار "ایجاد یک نشریه" سراسری") است که افراد میتوانند لیاقت خود را برای شرکت در تشکیلات رهبری کنند" انقلاب به اثبات رسانند (به نقل از "حقیقت"، شماره ۱ همانجا) . بطوریکه می بینیم، هم در مشی چریکی و هم در "مشی دستگاه افشاکاری" شما، "پیشرو" و "پیشاهنگان" انقلاب ایران نه در جریان بکاربرد مشی توده ای، نه در جریان آمیزش فعالیت انقلابی خود با زندگی و مبارزات توده ها و "اثبات لیاقت" خود در امر رهبری و هدایت سیاسی مبارزات روزمره زحمتکشان بلکه در فعالیتهای جدا از توده های زحمتکش جدا از مدار شرایط زیست کار و مبارزات آنها (یکی از طریق عملیات مسلحانه، چریکی و دیگری با ایجاد یک نشریه) است که ساخته میشوند .

۲- وجه اشتراک در زمینه "دک انحرافی و غیرمارکسیستی از مفهوم واقعی تبلیغ، ترویج، افشاکاری و ایجاد آگاهی سیاسی در کارگران و نادیده گرفتن عوامل و قوانین برانگیزنده" حرکت توده . اگر مشی چریکی همانطور که نشان دادیم کار تبلیغ، ترویج، افشاکاری و "آگاه سازی" توده ها و بویژه کارگران را در رابطه با عمل مسلحانه" منفرد از توده و "تبلیغ" بر حول آن میداند، شما میخواهید این وظیفه را از طریق "دستگاه افشاکاری" مورد نظرتان، بوسیله "یک فعالیت محدود (انتشاراتی) و در یک کلام بوسیله" روزنامه ای که بعلمت شرایط جدائی انتشار دهندگان آن از توده بهیچوجه قادر نیست مسائل، معضلات و نیازمند بهیای واقعی توده های زحمتکش و مبارزات آنها را دریابد و پیرامون آن افشاکاری نماید، بوسیله" نشریه ای که در بهترین حالتش، همانطور که نشان دادیم، میتواند نیازمند بهیای دمکراتیک محیط اجتماعی - طبقاتی خورده بورژوازی را منعکس سازد و بازگو نماید، انجام دهید و توده های کارگر و سایر زحمتکشان را از این طریق آگاه ساخته، به "مبارزه بکشانید" و بدین ترتیب، در شرایطی که توده ها خود به اشکال گوناگون و بطور روزافزونی به مبارزه روی آورند، شما ابتدائی ترین عوامل و قوانینی که توده ها را به آگاهی سیاسی، حرکت اجتماعی،

مقاومت و مبارزه سوق میدهد، نادیده میگیرید. طرح شما هم مانند "تئوری" های چریکی این حکم اساسی مارکسیستی را که تبلیغ، ترویج، افشاکاری و بردن آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک به دورن طبقه کارگر با فعالیت سیاسی - تشکیلاتی و توده های مارکسیستها در میان کارگران ارتباط ناگسستگی دارد، نفی میکنند. بر اساس این طرح میتوان جدا از طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، "نیازمند بها" و مسائل واقعی توده ها را دریافت و توده ها را بسیج نمود و این آموزش مارکسیسم فراموش میشود که "بردن آگاهی سیاسی طبقاتی" به میان کارگران و بسط و گسترش مبارزات توده ها، یعنی: پیوند فشرده و سیاسی - تشکیلاتی با توده ها، جمع آوری نظرات و تجارب پراکنده و غیرمنظم و تجارب مبارزات آنها به انگای این پیوند، بررسی این نظرات و تجارب پراکنده و غیرمنظم و جمع بندی از آنها و تعمیم آنها بر مبنای نقطه نظرها و اسلوب مارکسیستی لنینیستی و سپس بردن دوباره این نظرات فشرده و جمع بندی شده بصورت سیاست ها و شعارهای معین به میان توده ها، تبلیغ و توضیح آنها در بین توده ها بمنظور اجرای فعال این سیاست ها و نظرات و آزمایش صحت آنها در عمل.

۳- وجه اشتراك در زمینه حفظ و تثبیت شرایط جدائی از توده و منحرف کردن مارکسیست لنینیست ها از وظیفه "میرم و فوری آنها در اوضاع کنونی. اگر مشی چریکی با نفی کار سیاسی - توده ای، یا جانشین ساختن "پیشاهنگ" منفرد از توده بجای توده و با توسل به توجیبات ایپورتونیستی و غیرمارکسیستی، به حفظ و تثبیت شرایط جدائی جنبش انقلابی و مارکسیستی از توده ها خدمت میکند و جنبش را از وظائف عمده ای که برعهده دارد منحرف میسازد... طرح "بریا ساختن" دستگاه افشاکاری جدائی از توده به مثابه "میرم" و "محور" تمام فعالیتهای کونیستهای ایران نیز، همان نقش منحرف کننده مشی چریکی را ایفا میکند. در شرایطی که شعار "میرم" و "محور" تمام فعالیتهای کونیستها باید برقراری پیوند سیاسی - تشکیلاتی با زحمتکشان و بویژه با طبقه کارگر باشد، در شرایطی که وظیفه ابتدائی گروهها و سازمانهای مارکسیستی لنینیستی طی نمودن پیرویه "پرولتری شدن" و تبدیل به نیروهای واقعا کونیستی است، در شرایطی که بدون پیوند با جنبش طبقه کارگر و بدون طی چنین پیرویه ای، جنبش انقلابی مبین ما معنی و مفهوم واقعی خود را به مثابه جنبشی پویا و انقلابی از دست خواهد داد، در شرایطی که هرچقدر این جدائی جنبش مارکسیستی از توده و مبارزاتش بیشتر باشد، رشد و نفوذ افکار و نظرات خرده بورژوازی و پند ارگرایانه در درون صفوف آن شدت خواهد یافت و خطر غلبه نهنگی گری، سگنارسم، گروهی گری و در یک کلام تمام خصایل غیرمارکسیستی، غیرپرولتری، عقب گرایانه و حتی ارتجاعی بر جنبش بیشتر خواهد شد... بلی در چنین شرایطی، شما رقا، بجای ارائه رهنمود مشخص مبتنی بر رفتن عناصر، گروهها و سازمانهای مختلف مارکسیستی و انقلابی بدرون توده و برقراری پیوند

سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، طرحی را پیشنهاد میکنید که عملا هیچ چیز نیست جز ادامه کاری در مبارزه منفرد جدا از مبارزه توده ها و طفره رفتن از اصلی ترین وظائف مارکسیست - لنینیستها در شرایط کنونی، به عبارت دیگر، پیشنهاد "دستگاه افشاکاری" شما راه گریزی است برای عدم انجام اصلی ترین و فوری ترین (و در عین حال دشوارترین) وظائف جنبش مارکسیستی (برقراری پیوند با توده و بویژه با طبقه کارگر)، هیچ چیز نیست جز فرار از مسئولیت خطیری که برعهده انقلابیون و مارکسیست لنینیست های ایران در شرایط کنونی نهفته است، چیزی نیست جز سر فرود آوردن در مقابل همان دشواریهای برقراری ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر که انقلابیون چریک با آن روبرو بودند. با این تفاوت که اگر هواداران مشی چریکی صریحا کار سیاسی - توده ای را با توجیبات غیرمارکسیستی نفی میکنند، شما در پوشش "انتقاد" بر مشی چریکی و به نام "مشی سیاسی - توده ای" و برخی توجیبات غیر - مارکسیستی دیگر، رهنمود و برنامه های ارائه میدید که اساسا از همان بینش متافیزیکی و ایدئالیستی در زمینه رابطه "بین" و "پیشرو" و توده و در زمینه "آگاه سازی" توده ها سرچشمه میگرد.

د دستگاه افشاکاری سیاسی ...

وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست برای ایجاد حزب طبقه کارگر

قبل از بررسی راه حل پیشنهادی "اتحادیه کونیستها" برای وحدت مارکسیست - لنینیست های ایران، لازم است به نتیجه ایسکرا در زمینه ایجاد حزب مارکسیستی نگاهی بیاندازیم.

در بین سالهای ۳ - ۱۹۰۱، روزنامه "ایسکرا"، علاوه بر وظائف تبلیغ و ترویج افشاکاری در میان توده های زحمتکش، وظیفه مهم دیگری نیز برعهده داشت و آن متحد ساختن نیروهای سوسیال دمکرات انقلابی و تدارک کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دمکرات روسیه بود. در آن زمان، از کنگره اول حزب سوسیال دمکرات روسیه (که در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد) فقط یک بیانیه (مانیفست) سیاسی - ایدئولوژیک بجای مانده بود. حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه نه برنامه ای داشت و نه حداقل انسجام تشکیلاتی. در واقع، پس از کنگره اول، عوامل مختلفی موجب پراکندگی و عدم انتظام سازمانی حزب گردیدند. علاوه بر عوامل سرکوب و توقیف اعضای کمیته مرکزی حزب توسط پلیس تزاری، نشست ویریشانی در زمینه ایدئولوژی (رجوع شود به تاریخ مختصر

حزب کمونیست بلشویک" (ص ۵۲) و پیدایش و رشد مشی‌ها و نظرات ضد مارکسیستی و غیرمارکسیستی مانند "مارکسیسم علی"، "اکنونیسم" و "تروریسم" مهمترین عوامل تفرقه و چند پارچگی در درون جنبش سوسیال د مکرسی روسیه را تشکیل می‌دهند. دامنه فون نسبتاً قابل ملاحظه این نظرات و بخصوص "اکنونیسم" در جنبش مارکسیستی و کارگری روسیه (که پشتوانه آن رشد روزیونیسم برزنتسائی در سوسیال د مکرسی بین‌المللی از یکطرف و ضعف جنبش آگاه مارکسیستی از طرف دیگر بود) بسهم خود تفرقه، پراکندگی و خرد کاری در حزب را تشدید می‌کند. "تروریسم" سوسیال رولوسیونرها علاوه بر تقویت تشتت سیاسی و ایدئولوژیک در جنبش جوان مارکسیستی روسیه، بخش مهمی از روشنفکران انقلابی را به راه حل‌های انحرافی کشانیده بود.

در شرایطی که سوسیال د مکرسی روس دچار بحران سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی بود و هر گروه و محفل مارکسیستی فعالیت مستقلی داشت و روزنامه خود را منتشر می‌کرد، مارکسیستهای انقلابی و در رأس آنها لنین نقشه ایجاد یک روزنامه مشترک سیاسی - تبلیغاتی را برای ایجاد وحدت مجسود سوسیال - د مکرسی و تاسیس حزب متحد سیاسی طبقه کارگر روسیه طرح و پیاده کردند. در زیر پرچم "وحدت این محافل و گروهها، چگونگی آن و نقش ایسکرا" مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- انتشار ایسکرا بیان خارجی وحدت چندین هسته و گروه انقلابی سوسیال - د مکرسی روسیه بود (اگرچه این اتحاد در ابتدا بخش کوچکی از سوسیال د مکرسی روس را در بر میگرفت). همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم روزنامه ایسکرا محصول توافق و همکاری مشترک "گروه آزاد ی کار" (گروه پلخانف) با چندین گروه و کمیته‌های مارکسیستی کارگری در نقاط مختلف روسیه بود که هر کدام (البته نه بطور وسیع و همه جانبه) اما بهر حال بطور قابل ملاحظه‌ای با جنبش کارگری روس در تماس ارگانیک بوده و در میان رزات طبقاتی طبقه کارگر شرکت داشتند. بنابراین وحدت گروهها و هسته‌های سوسیال د مکرسی فوق و کار تبلیغاتی خارجی آنها به شکل یک ارگان سیاسی - تبلیغی (ایسکرا) در جریان یک پراتیک مبارزاتی مارکسیستی در جنبش کارگری و مبارزات توده‌ای تحقق یافت.

۲- وحدت هسته‌ها و گروههایی که به انتشار ایسکرا مبادرت ورزیدند بر اساس یک پلانفرم سیاسی - ایدئولوژیک و خط مشی معینی صورت پذیرفت. نتیجتاً ایسکرا نیز یک "سمنگوری" مشخص سیاسی - ایدئولوژیک داشت. لنین در جواب به این سوال که روزنامه ایسکرا چه خط مشی‌ای را را تعقیب میکند می‌نویسد که ارگان سیاسی متشکل کننده سوسیال د مکرسی روس (ایسکرا) باید دارای "سمنگوری خاص" و "آشنکسارا مشخصی" باشد. ("بررزه" اعلامیه هیئت تحریریه ایسکرا و زاریا، کلیات آثار لنین جلد ۴، ص ۳۳۸).

با حرکت از مبانی و اصول سیاسی ایدئولوژیک و وظائف اساسی مصرحه در خط مشی و پلانفرم ایسکرا بود که گروهها و سازمانهای طرفدار آن ("ایسکریست‌ها") "تمام مسائل تئوریک و عملی" جنبش را "طرح و بررسی" میکردند و در "جنبش کارگری و در اعتراضات عمومی د مکرسی" بخاطر پیوند آن با مارکسیسم انقلابی شرکت می نمودند (لنین، همانجا، ص ۳۳۹).

۳- روزنامه ایسکرا در عین داشتن یک "سمنگوری مشخص" سیاسی - ایدئولوژیک، محملی بود برای بحث و تبادل نظر گروهها و جریانات مختلف سوسیال د مکرسی در چارچوب اصول راهنما و پلانفرم ایسکرا. لنین معتقد بود که: مسائل و مباحث "تئوریک" (چه تئوریک عام و چه تئوریک خاص، مربوط به تلفیق عملی مارکسیسم با شرایط روسیه - تئوری انقلاب روسیه) "جای بزرگی" را باید در روزنامه اشغال نمایند (همانجا، ص ۳۳۵). در جریان چنین برخوردهای نظری، از یکطرف مواضع سوسیال - د مکرسی انقلابی دقیق تر میشد و از طرف دیگر وحدت "ایسکریستها" انسجام و استحکام می‌یافت.

۴- بعد از بیش از دو سال، "ایسکریست" ها فعالیت سیاسی - تبلیغاتی و تشکیلاتی خود را بر حول روزنامه ایسکرا در جنبش کارگری و توده‌های روسیه بسط و گسترش دادند. مبارزه پیرامون اصولی و همه جانبه آنها علیه نظریات انحرافی "اکنونیسم" ها در طول این دو سال، باعث اتفاد هرچه بیشتر و طرد تقریباً لامل آنها از جنبش کارگری و مارکسیستی روسیه (در اواخر ۱۹۰۲) گردید. در پرتو فعالیت مستمر طبقاتی بر حول روزنامه سیاسی - تئوریک - تبلیغی ایسکرا، در درون جنبش توده‌ای و بویژه کارگری و در جریان مبارزه علیه بینرها، نقطه نظرات و سبک کار "اکنونیسمتها" (و سپس سوسیال رولوسیونرها) بود که مارکسیستهای انقلابی برهبری لنین موفق شدند از طرفی وحدت ایسکریستها را در سرتاسر روسیه تحکیم و گسترش دهند و بخش‌های مهمی از سوسیال د مکرسی روس را بسوی مواضع و پلانفرم خود جذب نمایند و از طرف دیگر تئوری و برنامه انقلاب روسیه و اصول و موازین یک تشکیلات انقلابی را تدوین نمایند (۱) و راه را برای ایجاد و استحکام "حزب حقیقی کارگری سوسیال د مکرسی روسیه، که کنگره دوم آن در ژوئیه ۱۹۰۳ تشکیل شد) هموار سازند.

(۱) "مهمترین کار ایسکرا تنظیم و طرح برنامه حزب بود". طرح برنامه حزب از طرف ایسکرا به کنگره دوم حزب پیشنهاد شد و تصویب رسید. ("تاریخ مختصر... ص ۹-۱۰) (۲) در کنگره دوم حزب، ۲۶ گروه و سازمان سوسیال د مکرسی از روسیه شرکت داشتند که از جانب آنان ۶ نماینده به کنگره آمده بودند. ایسکریستها در مجموع ۳/۴ آرا کنگره را در اختیار داشتند. وظیفه عمده کنگره عبارت بود از: "ایجاد حزب حقیقی مبتنی بر پایه‌ها اصولی و تشکیلاتی که از طرف ایسکرا طرح گردید بود." (لنین، جلد ۶ کلیات آثار).

× × ×

حال با توجه به تجربه تاریخی پروسه وحدت جنبش مارکسیستی روسیه در اوایل قرن بیست و نقش ایسکرای لنین در آن زمان، به طرح پیشنهادی "اتحادیه کونیستها" برای وحدت کونیستهای ایران نظری بیفکیم.

همانطور که در ابتدای این مقاله مشاهده کردیم، رفقای "اتحادیه کونیستها" بر این باورند که "سیستم افشاکری سیاسی" (و یا بهتر بگوئیم روزنامه آرتیاسیون سیاسی سراسری) آنان "وسيله" ای است برای ارتباط هسته‌های کونیستی ایران و چوب بستنی برای وحدت نهائی تماشان "کونیست" (ص ۱۵). منظور از ایمن هم چیزی نیست بجز "وحدت کونیستها جهت رسیدن به حزب طبقه کارگر" همانجا (ص ۱۷). چگونگی عملی شدن این "وحدت" و "راه رسیدن به حزب کونیست" را هم رفقا در سرمقاله "حقیقت" شماره ۱ ("میرترین وظیفه کونی") در چند جمله بیان میکنند:

"حزب طبقه کارگر ایران حاصل وحدت مارکسیست لنینیستهای ایران است (۱۰۰) برای ساختمان چنین حزبی روشن است که باید نقشه روشن داشت، باید برنامه‌ای داشت که در آن گام بگام مسیر وحدت کونیستها روشن شده و در پایانش دستیابی به هدف بسان امری حتمی دیده شود (۱۰۰) بدیده ما راه ایجاد یک حزب راستین در اوضاع و احوال کونوسی با ایجاد یک نشریه سراسری آغاز میشود... (تاکید از ما است).

این نشریه، علاوه بر وظائف "افشاکری" و کار "تبلیغ و ترویج در بین کارگران" (وظائفی که همانطور که نشان دادیم بهیچوجه از عهده "سنگاه افشاکری" رفقا بر نمی آید) باید:

— یک جریان مبارزه ایدئولوژیک را در بین نقطه نظرهای گوناگون به انجام رساند
 — تئوری انقلاب ایران را از میان نظرات گوناگون و در رابطه با مبارزات روزمره مردم و شرایط خاص جامعه بیاید.

— "رشته پیوندی" شود بین تمام سازمانها، گروهها، هسته‌ها و عناصر مارکسیست لنینیستی که در سرتاسر این کشور پهنور پراکند هاند و فاشیسم خونخوار پهلوی ارتبا-طشان را با همدیگر شیدا دشوار ساخته است. (تاکید از ما است).

این بود تمام آنچه که رفقا تحت عنوان "نقشه" و "برنامه" برای وحدت کونیستها و ایجاد حزب طبقه کارگر ایران بیان کرده اند. همانطور که مشاهده میکنیم طرح آنان در ظاهر (و فقط در ظاهر) شباهت زیادی با نقشه ایسکرای لنین برای وحدت سوسیال دمکراسی و احیای حزب طبقه کارگر روسیه دارد، اما در ماهیت امر

بین این دو طرح اختلافات ماعوی و اساسی موجود است که مهمترین آنها را در زیر بررسی میکنیم:

۱- رفقا صحبت از "پیوند سازمانها، گروهها، هسته‌ها و عناصر مارکسیست لنینیست که در سرتاسر کشور پهنور ایران پراکند هاند" میکنند ولی هیچگاه نه در این مقاله و نه در جای دیگر مشخص نمیکند که باخلافه کدام سازمانها و گروهها... با چه نوع فعالیت، مشی و سبک کار و با کدام درک از مبانی سیاسی-ایدئولوژیک از وظایف مردم مارکسیست-لنینیستی مورد نظرشان می باشد. برای پیدا کردن راه عملی وحدت کونیستهای ایران و ایجاد حزب طبقه کارگر، فقط کافی نیست که به وجود "گروهها و سازمانها... در سرتاسر ایران" واقف باشیم و لزوم اتحاد آنان و خاتمه دادن به پراکندگی در جنبش را احساس نمائیم. از همه مهتر، برای اینکه بتوانیم برنامه مشخصی در زمینه وحدت نیروهای کونیست و ایجاد حزب طبقه کارگر ارائه دهیم لازم است که قبل از هر چیز شناخت معین و حد اقلی از خود "این گروهها و سازمانها" فعالیت آنان در ارتباط با طبقه کارگر و یا سایر اقشار توده‌ای، مواضع، نقطه نظرات و سبک کار آنان در محیط مبارزاتشان و بالاخره از درک آنان نسبت به مبانی و وظائف مارکسیست‌ها داشته باشیم. لنین، بر خلاف روش رفقا، بر پایه چنین شناخت و آگاهی بود که توانست احتیاجات جنبش مارکسیستی روسیه را ارزیابی نموده و نتنها شطر وحدت سوسیال دمکراسی روس را مطرح سازد، بلکه بر اساس یک ارزیابی و تحلیل مشخص و واقعی از وضعیت کم و کیف گروهها و سازمانهای سوسیال دمکرات روسیه "نقشه" و "برنامه" وحدت مارکسیستهای روسیه را تنظیم نماید. در حالیکه در "نقشه" رفقا برای وحدت گروهها و سازمانهای مارکسیستی آنچه مطرح نیست همین اصول و مبانی اساسی سیاسی-ایدئولوژیک و مشی و مواضع این گروهها و سازمانهاست و این نیز بهیچوجه تصادفی نیست، چه در غیر اینصورت رفقا نیز نمی توانستند همه گروهها و سازمانها و عناصر مارکسیست را که "سرتاسر کشور پهنور ایران پراکند هاند" به وحدت دعوت کنند، بلکه ناگزیر این دعوت به گروههایی محدود میگردد که حد اقل از دیدگاه آنها دارای مشی و مواضع سیاسی-ایدئولوژیک مارکسیستی باشند. و این چه بسا نقشه "روزنامه" سراسری و رساندن آن به "هرشهر و شهرک" را نقش بر آب میساخت. همانطور که نشان دادیم، در سال ۱۹۰۰ در روسیه، گروهها و محافظان مختلفی در بین زحمتکشان و عدداً کارگران فعالیت میکردند و بیان خارجی داشتند. کار انتشاراتی این گروهها (روزنامه) محلی، نشریات مختلف، شب‌نامه‌ها و غیره) به نحوی مواضع، نوع فعالیت، سیاست، مشی و برنامه آنها را روشن می نمود. علیرغم شرایط اختناق و پراکندگی و خرد کاری... ارتباطات بین این گروهها در مجموع تأحدی وجود دارد، چنانچه برخی از آنان به همت کوشش لنین در روسیه، موفق

میشوند بر اساس یک پلانفرم و در یک مشترک همکاری مشترکی را برای انتشار یک ارگان مرکزی آغاز کنند و متحد گردند و در پیروسی فعالیت‌های هم‌جانبی خود و تماس‌های بعدی گروه‌های دیگری را هم با خود متحد سازند.

۲- در طرح "اتحادیه" کمونیستها" معلوم نیست آن "چندگروه کمونیستی" که باید روزنامه "سراسری" را منتشر کند بر پایه "کدام پلانفرم سیاسی - ایدئولوژیک و کدام شی و سیاستی دست به "همکاری مشترک" میزنند. عبارت دیگر، اگر روزنامه "سراسری شما" حاصل کار مشترک چند گروه کمونیستی است" معیارهای سیاسی - ایدئولوژیک و عملی چنین همکاری کدامند؟ مگر گروه‌هایی که ایسکرا را بیرون دادند و بر سر یک سلسله اصول و مبانی اساسی توافق نکردند؟ حال شما صحبت از همکاری گروه‌های کمونیستی میکینید بدون اینکه حد اقل شروط و مبانی سیاسی - ایدئولوژیک یکجنین "همکاری مشترک" را روشن سازید؟ باز بی دلیل نیست که روزنامه شما نه سمت‌گیری مشخصی دارد و نه پلانفرم مشخصی. سمت‌گیری مشخص ندارد زیرا همانقدر برای کارگران است که برای اهالی "دورافتاده ترین" دهات "کشورپهنانورایران"! پلانفرمی ندارد زیرا کوچکترین سخنی در این مورد از جانب شما گفته نشده است. روزنامه شما بعثت دو ویژگی فوق اساشنا با ایسراکای لنبن فرق دارد، زیرا ایسکرا اولاً سمت‌گیری مشخص در جهت طبقه کارگر داشت، در محیط‌ها و محله‌های کارگری و کارگر نشین پخش میشد و در واقع عدتاً یک "روزنامه" کارگری بود (لنبن) و ثانیاً یک پلانفرم حد اقلی داشت که خطوط کلی آنرا در بالا نشان دادیم. اما "روزنامه" سراسری شما که وظیفه‌اش "افشاگری"، "تبلیغ و ترویج" آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک و از همه مهمتر "هموار ساختن" راه وحدت نیروهای کمونیستی و ایجاد ستاد سیاسی طبقه کارگر است، در شرائط "جدائی مارکسیست‌لنینیست"ها از طبقه کارگر و مبارزات آن"، نه سمت‌گیری مشخص در ارتباط با طبقه کارگر و نه پلانفرم سیاسی - ایدئولوژیک معینی دارد. بدین ترتیب چگونه، بدون داشتن یک خط مشی حد اقل و هدایت‌کننده "مبارزات عملی ایدئولوژیک، "روزنامه" سراسری شما میتواند "بلک‌جریان مبارزه" ایدئولوژیک را در بین نقطه‌نظرهای گوناگون به انجام رساند و تئوری انقلاب ایران را از میان این نظرات گوناگون... بیاید؟ شاید شما فکر میکنید چنین امری بطور "خود بخودی" انجام خواهد پذیرفت؟

۳- معلوم نیست چرا این "روزنامه" سراسری باید "رشته" پیوندی سر بین تمام سازمانها، گروهها، هستهها و عناصر مارکسیست‌لنینیست؟ و اصولاً چرا فعالیت‌های دیگر مبارزاتی و سیاسی - تشکیلاتی، همکاری‌های مختلف بین گروهها و هستهها در ارتباط با سازماندهی مبارزات کارگری و توده‌ای، برپا ساختن اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات کارگری را عمومی... که طبعاً با فعالیت‌های تبلیغی - آنتی‌سوسیالیستی

همراه است نمیتوانند نقش "رشته" پیوند" را بین گروه‌های مختلف ایفا نمایند؟ در روسیه نیز اگرچه روزنامه "ایسکرا" برای مدتی نقش محوری در فعالیت‌های سوسیالیست‌مکراسی روسیه را بعداً داشت (۱)، تنها رشته پیوند بین سازمانها نبوده و نمی‌توانست باشد.

بطوریکه نشان دادیم، طرح و برنامه عملی که لنبن در شرایط روسیه ۱۹۰۰ برای وحدت مارکسیست‌های روس و ایجاد و استحکام حزب کارگری سوسیالیست‌مکرات روسیه پیشنهاد نمود و با موفقیت مورد اجرا گذاشت با طرح "ستگاه افشاگری" مورد نظر "اتحادیه" کمونیستها" در همه زمینها تفاوت و مغایرت اصولی دارد. این "ستگاه" همانطور که مشاهده کردیم، گذشته از اینکه کار "افشاگری" و "تبلیغ و ترویج" بمعنی واقعی آنرا (یعنی مارکسیستی آن) نمیتواند انجام دهد، در شرایط کنونی جنبش در ایران (چه ائو مارکسیست‌ها از طبقه کارگر و مبارزات آن) و به دلایل مختلفی که در بالا شرح دیدم (از جمله این مسئله که بدون هیچ شناخت و ارزیابی مشخصی از کم و کیف گروهها و سازمانهای کمونیستی ایران "برنامه" پیوند آنها ارائه میشود، "روزنامه" سراسری" بدون مخاطب معین، بدون پلانفرم حد اقل، سمت‌گیری روشن و نقش "رشته" پیوند" آن پیشنهاد میشود) نه میتواند "وحدتی" بوجود آورد و نه "راهی" را برای ایجاد حزب کمونیست "هموار" سازد. بدین سان، بر اساس همه این دلایل "نقشه‌ای" که الگوسازی کرده‌اید، علیرغم خواست و آرزوی تان مبنی بر "داشتن" یک "نقشه" و "برنامه‌ای... که در آن گام به گام مسیر وحدت کمونیستها روشن شود"، نه تنها یک "نقشه" روشن نیست (برعکس نقشه‌ای است پر از مجهولات) نه تنها "کار معینی" برای "ایجاد وحدت" نیست، بلکه طرحی کاملاً اوتوپیک و غیرعملی می‌باشد.

علاوه بر همه مسائل فوق، معلوم نیست چرا پیروسی وحدت جنبش مارکسیستی - لنینیستی و ایجاد حزب طبقه کارگر ایران تصادفاً باید طبق الگو و شکل خاص روند وحدت جنبش سوسیالیست‌مکراسی روسیه انجام پذیرد؟ مگر در چین، در آلبانی، در ویتنام... و یا در کشورهای اروپای غربی (در قرن ۱۹ و ۲۰) وحدت گروه‌ها و

(۱) از دسامبر ۱۹۰۰ (ماه انتشار اولین شماره "روزنامه" ایسکرا) تا یک‌گروه دوم حزب در ژوئیه ۱۹۰۳، ۴ شماره ایسکرا منتشر شد. یعنی تقریباً کمی بیش از یک شماره در ماه (یا ۱۶ شماره در سال).

مخاطف مارکسیستی - کارگری و ایجاد حزب طبقه کارگر، از طریق ایجاد یک نشریه سراسری و بر محور آن انجام پذیرفت؟ مارکسیسم لنینیسم و تجربه جنبش کارگری و کونیستی در زمینه وحدت کونیستها برای ایجاد حزب طبقه کارگر به ما می آموزد که وحدت جنبش کونیستی و کارگری بصورت تشکیلات واحد سیاسی رهبری کنند؟ جنبش پرولتاریا و توده های زحمتکش - بصورت حزب کونیست - در جویان پیرویه امتزاج جنبش مارکسیستی با جنبش عملی طبقه کارگر و در مرحله معینی از رشد این امتزاج بوجود می آید و سپس در طول دوران سازماندهی و رهبری سیاسی مبارزات انقلابی کارگران و سایر اقشار و طبقات توده های رشد و استحکام می یابد. این اصل عام مارکسیستی در همه جا - چه در ایران و چه در سایر کشورها - و در هر شرایطی تخطی ناپذیر است. لیکن شکل ویژه و مشخصی که پیرویه وحدت کونیستها برای ایجاد حزب طبقه کارگر بخود میگرداند در همه جا و در هر شرایطی یکسان نیست. بعنوان مثال، در روسیه، این همکاری مشترک سازمانها و گروه های مارکسیستی (با خصوصیاتی که ذکر شد) در زمینه یک روزنامه آرتیسانونی و سیاسی - تئوریک بود که نقش محوری و محرکی (کاتالیزوری) برای وحدت سوسیال دموکراسی انقلابی روسیه (در شرایط تاریخی سالهای ۱۹۰۰ جنبش مارکسیستی و کارگری روسیه) ایفا نمود. در صورتی که در چین و آلبانی و ویتنام وحدت کونیستها و تشکیلات آنان بصورت حزب کونیست در جریان فعالیتها و همکاری های مشترک در زمینه بسیج سازماندهی مبارزات کارگری و توده های (بدون وجود یک روزنامه مشترک سراسری) و در پرتو ارتباطات و نزدیکی های سیاسی - تشکیلاتی انجام پذیرفت.

و حال این سوال مطرح میشود که در ایران، پیرویه وحدت گروه های کونیستی مرتبط با طبقه کارگر) و تشکیلاتها و هسته های مارکسیستی - کارگری، برای تأسیس و ایجاد حزب طبقه کارگر، چه شکل مشخصی خواهد داشت، آیا مانند روسیه یک "روزنامه سراسری" محور این پیرویه خواهد بود یا سایر فعالیت های سیاسی - تشکیلاتی و عملی نقش "ریسمان اساسی" را ایفا خواهند نمود. پاسخ صحیح به این سوال ها در شرایط کونی جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران و عدم ارتباط آن با جنبش کارگری، از عهدی که هر نیرویی خارج است و تنها با رشد جنبش و براساس داده های مشخص آن میتوان بدان پاسخ واقعی داد. مارکسیست لنینیستها هیچگاه برای شرایط ناشناخته، الگوهای از پیش ساخته معین نمیکنند. روح مارکسیسم تحلیل مشخص از شرایط مشخص و پاسخ مشخص به مسائل مشخص است.

* * *

برخورد مارکسیست - لنینیست ها به مساله وحدت و چگونگی آن در شرایط کشورهای نوسومعه بطور لاینفکی با مساله ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر و در نتیجه با پیروزی انقلاب در این کشورها ارتباط پیدا میکند.

در ایران، مبارزه بخاطر سرنگونی سلطه حکومت مطلقه پهلوی بعنوان نمایندگی امپریالیسم، سرمایه داران کبیرا و زمین داران بزرگ، قطع کامل نفوذ امپریالیسم و انجام امر انقلاب دموکراتیک نوین - استقرار دموکراسی دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا - و بالاخره انجام وظائف مرحله انقلاب سوسیالیستی، بدون همزیستی و رهبری پرولتاریای متشکل و انقلابی ایران، بدون رهبری حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران که ابزار تائید همزیستی و رهبری پرولتاریا در انقلاب ایران است، غیر ممکن می باشد. بنابراین، اگر پیروزی انقلاب مستقل وجود حزب سیاسی طبقه کارگر است و وظیفه مشخصی که در برابر مارکسیست های ایران قرار خواهد داشت، مبارزه برپا ایجاد چنین حزبی می باشد، حزبی که محصول تلفیق مارکسیسم با جنبش عملی طبقه کارگر (جنبش خود بخودی) است. اما اگر ایجاد حزب کونیست محصول آمیزش جنبش مارکسیستی با نهضت کارگری است، بنابراین ایجاد آن نمیتواند چیز دیگری بجز پیرویه وحدت و تشکیلات نیروهای مارکسیست لنینیست باشد.

بدین ترتیب، بدون وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست و مبارزه بخاطر این وحدت نه از ایجاد حزب کونیست ایران میتوان سخن در میان باشد و نه از پیروزی انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی و ادامه و تکامل آن بسوی سوسیالیسم.

امروز جنبش مارکسیستی لنینیستی میهن ما در شرایط پراکندگی کامل بسر می برد. علت اصلی این پراکندگی را باید در جوانی جنبش نوین کونیستی ایران، در پایگاه طبقاتی غیر پرولتری، خود بورژوازی آن و بالانتیجه در نفوذ گرایشات و بینش های ایدئولوژیکی غیر پرولتری و خود بورژوازی در آن جستجو کرد. عبارت دیگر، اساسی ترین علت پراکندگی و رخنه نظرات و گرایش های انحرافی و نادرست در درون جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران، محروم بودن آن از پیوند نزدیکی و فشرده با طبقه کارگر و جدایی تقریباً کامل آن از مبارزات طبقاتی کارگران و سایر زحمتکشان است. بهمین جهت، برای اینکه سازمانها و گروه های مارکسیستی ایران خصلت واقعا کونیستی پیدا کنند و حرکت سیاسی آنان با مسائل و مصالح عمومی طبقه کارگر بطور واقعی معزج گردد و در نتیجه برای اینکه به فرقه گرائی و سکتاریسم که ناشی از دوری این سازمانها و گروهها از طبقه کارگر و از حرکت مستقل و تاریخی این طبقه است خاتمه داده شود، باید قبل از هر چیزی به این دوری و جدایی پایان داده شود (۱). عبارت

(۱) مارکس در توضیح این ارتباط میان فرقه گرائی و رشد جنبش کارگری مینویسد: "تکامل فرقه گرائی سوسیالیستی و جنبش واقعی کارگری همیشه دارای نسبت معکوس اند" (از نامه بولت).

دیگر، باید امر برقراری ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با زحمتکشان و بویژه با طبقه کارگر بمثابة عمده ترین وظیفه جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران، بمثابة يك وظیفه حیاتی و مبرم در مرکز فعالیت و وظائف گروه ها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی قرار گیرد و همه نیروها در راه انجام این وظیفه بسیج شوند.

طبیعی است که چنین درکی از وظائف فوری و مبرم جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران بهیچ روی بمعنای مشروط کردن هرگونه ائتلاف و وحدت بین گروهها و محافل مارکسیستی لنینیستی به يك دوره فعالیت و کار سازماندهی سیاسی مبارزات پرولتاریا نیست، بلکه بعکس در شرایط کنونی پراکندگی و خرده کاری اسف بار جنبش مارکسیستی ایران، آن نیروها و محافل مارکسیستی لنینیستی که در زمینه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و عملی و در مورد وظائف جنبش مارکسیستی در مرحله کنونی درک و برداشت مشترک و یا حتی نزدیک بهم دارند، میتوانند و موظفند (حتی در شرایط حد اثنی از طبقه کارگر و مبارزات آن، شرایطی که امروز ویژگی اساسی جنبش مارکسیستی مارا تشکیل میدهد) متحد شده و بطور متحد و یکپارچه در راه انجام وظائف خطیر خود گام بردارند و کوشش برای وحدت با سایر گروههای مارکسیستی لنینیستی (در صورت وجود نزدیک و توافق نظر بر روی مسائل سیاسی - ایدئولوژیک و وظائف عملی) همواره و در تمام مراحل مبارزه یک وظیفه جدی و تخطی ناپذیر هر گروه مارکسیستی را تشکیل میدهد. هرگونه اجتناب و یا حتی کم توجهی به این مهم هیچ چیز نیست جز یک تظاهر آشکار ترجیح منافع محدود و تنگ نظرانه گروهی بر منافع و مصالح کل جنبش مارکسیستی لنینیستی واقعی نه تنها در تمام مراحل مبارزه، بلکه بویژه در شرایط کنونی رشنسند جنبش کارگری باید کلیه مساعی لازم را در راه طرد سکتاریسم و فرقه گرایی بکار برند و این آموزش مارکس را پیوسته بخاطر داشته باشند که:

"تا زمانی فرقه ها (از لحاظ تاریخی) قابل توجیهاند که طبقه کارگر برای يك جنبش تاریخی مستقل رسیده نیست، بمجرد اینکه چنین پختگی دست می یابد، تمام فرقه ها اساسا ارتجاعی اند." (مارکس نامه به بولت).

در چارچوب کوشش و مبارزه در راه وحدت، هر گروه مارکسیستی میتواند و باید در هر زمینه ای که امکان آن موجود باشد به همکاری و فعالیت مشترک با سایر گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی اقدام نماید. این همکاری و فعالیت مشترک در پاره ای از مسائل و وظائف مشترک بمسئولیت میتواند به افزایش توان جنبش مارکسیستی به هماهنگی و پیشبرد موثر فعالیت در زمینه های مشترک، به پیشبرد اصولی مبارزه ایدئولوژیک و به هموار ساختن زمینه وحدت گروههای نامبرده کمک کند. بنظر ما این همکاریهای

مشترک نه تنها میان گروه های مارکسیستی، بلکه حتی بطور کلی میان گروههای انقلابی مختلف نیز میتواند انجام گیرد (۱). این وظیفه کوشش و مبارزه مستمر در راه وحدت

(۱) بر همین اساس بود که ما به طرح "جبهه واحد توده ای" سازمان مجاهدین خلق بمثابة يك امکان همکاری و هماهنگی میان نیروهای انقلابی و کک به تمرکز فعالیتها پراکنده آنان و بمثابة يك کوشش در راه غلبه بر سکتاریسم (بویژه در شرایط برخورد سکتاریستی سازمان چریکهای فدائی خلق به گروهها و سازمانهای مارکسیستی مخالف مشی چریکی) برخورد کردیم.

لازم به یاد آوری است که ما با این طرح بعنوان يك "پایه بحث" برخورد کردیم (مراجعه شود به اعلامیه گروه درباره تحول سازمان مجاهدین خلق) و این بدان سبب بود که طرح کلی منعکس در "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک...". جای برداشتها و استنتاجات گوناگون را باز میگذاشت، برداشتهایی که از تلقی چنین جبهه ای بمثابة يك امکان همکاریهای مشترک تا قرارداد آن بجای وحدت مارکسیست لنینیستها و حتی مترادف دانستن آن با جبهه متحد ملی را شامل میگردد. روشن است که از دیدگاه مارکسیست لنینیست ها:

۱- چنین جبهه ای نمیتواند "پیش شرط" وحدت مارکسیست لنینیست ها و آلترناتیوی در برابر این وحدت باشد و جانشین وحدت سازمانها و گروههای مارکسیست لنینیست (که شرط ضروری ایجاد حزب کمونیست است) گردد.

۲- این جسمه بطور اولی نمیتواند بمثابة آلترناتیوی در برابر ایجاد حزب کمونیست قرار گیرد و یا جانشین آن گردد. همچنین حزب کمونیست نه از درون این همکاری، بلکه از بطن مبارزه و وحدت مارکسیست لنینیستها در ارتباط با مبارزات طبقاتی پرولتاریا و خلق زاده میشود.

۳- این جبهه نمیتواند با "جبهه متحد ملی" اقتدار و طبقات خلقی (که اساسا چیزی دیگری است) مترادف قرار داده شود. ما در گذشته (در جزوه "برافراشته - یاد پرچم اندیشه" مائوتسه دون...) بطور مفصل درباره "جبهه متحد ملی"، مبانی طبقاتی این جبهه، چگونگی ایجاد و نقش آن... سخن گفته ایم و خاطره نشان ساخته ایم که "جبهه متحد ملی"

"جبهه ای است مرکب از اقتدار و طبقات خلقی. استخوان بندی و اساس چنین جبهه ای را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل میدهد و رهبری آن در دست پرولتاریا و حزب کمونیست است. این جبهه زمانی بوجود می آید که پرولتاریا و حزب آن توانسته باشند توده های وسیع مردم را بسیج و متشکل سازند و به امر اتحاد کارگران و دهقانان تحقق بخشند. اعمال

واحد های پراکنده جنبش مارکسیستی، اما همانطور که گفتیم با دعوت نیروهای مارکسیست لنینیست به وحدت منظور ایجاد حزب طبقه کارگر و یا مطرح ساختن شعار

هزمونی پرولتاریا نیز در این جنبه تنها از این طریق میسر میگرد. فقط جنبه‌ای که بر این اساس بوجوب آید باشد قادر خواهد بود بمثابة یکی از سلاحهای اصلی انقلاب، وظائف جنبه متحد خلق را انجام دهد و تنها در چنین جنبه‌های اعمال هزمونی پرولتاریا و حزب آن میتواند تحقق یابد. به بیان دیگر، این جنبه زمانی بوجود خواهد آمد که پرولتاریا نه تنها توانسته باشد حزب خود را (آنهم بطور واقعی و نه صوری) ایجاد کرده باشد، بلکه همچنین توانسته باشد امر بزرگ اتحاد کارگران و دهقانان را عملی سازد. . . . بنا بر این برای پرولتاریا و حزب آن ایجاد رهبری چنین جنبه‌ای قبل از هر چیز بمعنای عملی ساختن اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است. (نقل از جزوه "برافراشته‌باد پرچم‌اندیشه" ماوتسه دون . . . ، ص ۳۶)

اما تحلیل‌های سازمان مجاهدین خلق در زمینه مشخص کردن طرح نامیبرده (مراجعه شود به جزوه "مسائل حاد جنبش ما - دومین نشریه ویژه" بحث درونق از انتشارات سازمان مزبور) نشان میدهد که آنچه را سازمان تحت عنوان "جنبه واحد تود های" مورد نظر داشته است به انجام یک سلسله همکاریهای مشترک میان نیروهای انقلابی محدود نمیگردد، بلکه آمیزه‌ای است از التقاط‌هایی که در آن نکات اساسی فوق نادریده گرفته میشود و "جنبه واحد تود های" بعنوان پیش-شرط وحدت مارکسیست لنینیستها و آلترناتیوی در برابر این وحدت و عملاً بعنوان آلترناتیوی در برابر ایجاد حزب کمونیست و کاریکاتوری از "جنبه متحد ملی" عرضه میگردد. سازمان مجاهدین خلق تشکیل این جنبه را "مهمترین مساله این مرحله جنبش" (مسائل حاد جنبش ما" ، ص ۹) ارزیابی کرده و در ارتباط با کوششهای خود در این زمینه می نویسد:

"در این مدت سازمان ما برای رسیدن به چنین هدفی (وحدت نیروهای انقلابی خلق) کلیه نیروی فعالیت سیاسی - تشکیلاتی خود را در این جهت، علی‌الخصوص وحدت کامل با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سمت داد. فعالیتهای آموزشی، تئوریک و عملی خود را حول محور "وحدت" متمرکز نمود، خط مشی تبلیغاتی خود را در سطح جنبش بر این اساس پایه‌گذاری کرد. . . ." (همانجا) .

بطوریکه ملاحظه میشود، هدف سازمان مجاهدین خلق از تشکیل "جنبه واحد

وحدت مارکسیست‌ها بعنوان وظیفه عمده و مهم جنبش مارکسیستی لنینیستی امروز ایران ماهیتا تفاوت دارد. شعار وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست (بدون شناخت از

تود های" ، تحقق وحدت نیروهای انقلابی خلق" است که بنظر سازمان "مهمترین مساله" این مرحله جنبش را تشکیل میدهد. برحالیکه: "وحدت نیروهای انقلابی خلق" بدون وحدت مارکسیست لنینیست‌ها، بدون ایجاد حزب کمونیست و بدون رهبری این جنبه نیروهای انقلابی توسط پرولتاریا و حزب آن ممکن نیست و طرح "وحدت نیروهای انقلابی" بمثابة "مهمترین مساله" این مرحله جنبش در شرایط عدم وحدت مارکسیست لنینیستها و عدم وجود سازمان سیاسی پرولتاریا، نهنتها قرار دادن آن بجای وحدت مارکسیست لنینیست‌ها و ایجاد حزب کمونیست است، بلکه اصولاً بمعنای نفی رسالت و هزمونی پرولتاریا و حزب آنست.

در حاشیه نظرات سازمان مجاهدین خلق پیرامون "جنبه واحد تود های" جزوه "مسائل حاد جنبش ما" ما نه تنها با موارد انحراف اساسی فوق (که به بحث ما درباره "وحدت مارکسیست لنینیستها مربوط میگردد) مواجه نیستیم، بلکه با پارهای انحرافات مهم سیاسی - ایدئولوژیک دیگر نیز روبرو می‌باشیم که از آنجمله‌اند: برخورد به مبارزه ایدئولوژیک، برخورد به سازمانهای مخالف با مشی چریکی، برخورد به سازمانهای خارج و طرح "بشت جنبه"، برخورد به مساله وحدت با سازمان چریکهای فدائی خلق. . . آنچه به مورد اخیر مربوط میگردد، همانطور که میدانیم طرح مساله "وحدت کامل" با یک سازمان مستلزم وجود وحدت نظر سیاسی - ایدئولوژیک و وحدت نظریه روی وظائف عملی و مشی و برنامه است (در غیر اینصورت، چنین وحدتی غیراصولی و اپورتونیستی خواهد بود) در حالیکه "مسائل حاد جنبش ما" علیرغم همه تصریح‌های مربوط به در دستور کار قرار دادن این "وحدت کامل"، در هیچ کجا روشن نمی‌سازد که از دیدگاه سازمان مجاهدین خلق آیا این شرایط لازم و مبانی اصولی وحدت وجود دارد یا نه؟ و آیا سازمان مجاهدین خلق هنگامی که مساله "وحدت کامل" با سازمان چریکهای فدائی خلق را در "دستور کار" خود قرار میدهد با این سازمان (حداقل در اساسی - ترین نکات) دارای وحدت نظر سیاسی - ایدئولوژیک و وحدت نظر بر روی وظائف عملی و مشی و برنامه می‌باشد یا نه؟

بهرحال، همانطور که گفتیم، مسائل طرح شده پیرامون این "طرح" حاوی مسوارد ابهام و انحرافات اساسی متعددی است که از بحث ما درباره وحدت مارکسیست لنینیستها فراتر میروند و پرداختن به آنها نیازمند بررسی جداگانه‌ای است.

این نیروها و از مواضع ایدئولوژیک و مشی سیاسی آنها) بمثابة "وظیفه" عمدۀ جنبش مارکسیستی در شرائط کمونی (که از طرف برخی نیروها مطرح میگردد) فاقد معنا و مضمون واقعی یک شعار مشخص و در عین حال عامل ایجاد انحراف در تعیین و تحقق وظیفه" عمدۀ است. همچنین شعار وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست بمنظور ایجاد حزب طبقه" کارگر بدون توجه به شرط اساسی نفوذ و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی این نیروها در درون جنبش توده‌ای، بویژه جنبش کارگری، و خارج از مدار مبارزات طبقاتی پرولتاریا، شعاری است غیراصولی، غیرمارکسیستی و حزبی که بر این اساس بوجود آید به همه چیز میتواند شبیه باشد جز به یک حزب واقعی طبقه" کارگر. همانطور که در کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" نوشتیم:

"اتحاد سیاسی طبقه" کارگر بمثابة یک طبقه" آگاه و ایجاد حزب کمونیست تنها در ارتباط با سازمانها و گروههای کمونیستی که در بین کارگران نفوذ دارند و مبارزه" آنان را رهبری میکنند و در رابطه با وحدت این سازمانهاست که مفهوم واقعی خود را پیدا میکند."

در چنین صورتی فقط در چنین صورتی است که اتحاد سازمانها و گروههای مارکسیستی لنینیستی معنای اتحاد بخش پیشرو و آگاه طبقه" کارگر را می یابد و با آن متسرادف میشود.



تورم

در اقتصاد امپریالیستی و در ایران

بحران سیاسی / اقتصادی فزاینده سالهای اخیر ایران امروز آنگنان عمیق و دامنه‌ای یافته‌است که به یک اختلال عمومی در زمینه‌های مختلف حیات جامعه منتهی شده است. این شرایط که بنوبه خود تشدید تضاد خلق و طبقات ارتجاعی حاکم و تشدید تضاد در صفوف هیات حاکمه را به همراه داشته و دارد، امپریالیسم و رژیم مزدور شاه را به تکاپو برای درگگون نشان دادن ریشه‌های واقعی آن و در عین حال "چاره جویی" معین جهت جلوگیری از گسیختگی کامل وادار ساخته‌است. رژیم فاشیستی و دست‌نشانده شاه به عبث تلاش دارد ریشه‌های بحران اقتصادی و بویژه تورم را که بطور گریز ناپذیری در وابستگی کشور به امپریالیسم نهفته است، پنهان سازد و آنرا ظاهراً در عوامل دیگری جستجو نماید. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم، کارگزاران مزدور و "کارشناسان" اقتصادی آن مزورانه میگویند علل تورم را در اختلالات پولی و یا حتی در افزایش تقاضا و "حیف و میل مردم" (۱) ارزیابی کنند. درحالیکه علت تورم بطوریکه خواهیم دید نه رشد تقاضا بلکه کاهش سقوط تولید مواد اولیه و اساسی زندگی زحمت‌کنان است که نتیجه منطقی وابستگی عمیق اقتصاد کشور ما به امپریالیسم و حصول حاکمیت رژیم دست‌نشانده شاه و سیاست‌های اقتصادی خائنانه آن است. آنچه نیز به تاثیر "حیف و میل" مربوط میگردد، این حیف و میل چیزی نیست جز حیف و میل بی‌بندوبار بورژوازی نوکیسه ایران و وابستگی ارتجاعی بوروکرات، نظامی و بویژه حیف و میل‌های دیوانه وار خاندان ننگین سلطنت و دربار پهلوی.

اقتصاد دانان مرتجع و خود فروخته بورژوازی انحصاری امپریالیستی نیز تلاش دارند چنین وانمود سازند که گویا علل تورم را افزایش دستمزدها زحمتکشان تشکیل میدهد. ج. هابرسر، مشاور اقتصادی نیکسون در این باره می‌نویسد که: "علت عمیق تورم خزنده عصر ما اینست که دستمزدها بیش از میزان رشد تدریجی بارآوری متوسط افزایش یافته‌اند." (مجله "اقتصادی و آمار"، ماه مه ۱۹۵۹) درحالیکه بررسی افزایش دستمزدها نشان میدهد که تقریباً در تمام موارد اگر افزایش ظاهری دستمزدها انجام گرفته است، همواره بعد از افزایش و صعود بهای کالاها و آنها در مقیاسی غیر متناسب با آن بوده است. سخنگویان و کارشناسان خود فروخته رژیم شاه نیز در تلاش برای درگگون نشان دادن ریشه‌های بحران تورم در ایران با بی‌شرمی تمام سفسطه‌هایی از همین مایه را همراه با تبلیغات کینه توزانه ضد کارگری بعنوان "تحلیل اقتصادی" ارائه میدهند. تهرانی اکونومیست در شماره ۱۵ آبان ۱۳۵۵ در بررسی علل بحران و تورم چنین می‌نویسد: "یکی از مسائلی که علاج بحران‌های امروزی را مشکل‌تر ساخته است شرایط قوانین کارگری در کشورهای صنعتی است (۲۰۰۰) سیاست اقتصاد نوین روزولت در آمریکا که توانست رکود

خطرناک کشور را از میان بردارد. وقتی تجزیه و تحلیل کردیم به این موضوع می‌رسد که این سیاست توانست دستمزدها کارگران را تقلیل دهد و این تقلیل دستمزدها از یکسو به دولت و کبیله کارفرمایان امکان شروع کار را داد و کمک بیکاری از میان رفت و از طرف دیگر خود کارگران را که مصرف‌کننده بودند قادر ساخت که قدرت خرید داشته باشند و در نتیجه سطح مصرف‌ولو به مقیاس کم یا متعادل (نه به مقیاس خیلی بالا) رونق پیدا کرد و آثار تدریجی آن همان است که بر رکود غلبه یافت. اما امروز اوضاع کارگری در سراسر دنیا چنین اجازهای را نمی‌دهد. امروز کارگران در هر گوشه‌ای از دنیا که بیکار می‌شوند در حدود ۲/۳ دستمزدشان را دریافت می‌کنند (!) و خود و افراد خانواده‌شان مجاناً معالجه میشوند (!) دیگر چه بهتر که کار نکنند (!). امروز کسوری مانند ایتالیا را می‌بینید که چندین سال است قسمت عمده مراکز صنعتی‌اش در حمال اعتصاب و تعطیل است و کارگران هم گلشان نمی‌گردد (!) چون زندگی برای آنها دشوار بوده است. (تهران اکونومیست، ۵ آبان ۱۳۵۵).

بدون تردید، این تلاش‌های مذبحانه و تبلیغات کینه‌توزانه ضد کارگری نه می‌تواند واقعیات روشن زندگی را پنهان سازند و نه قادر است از رشد مبارزات توده‌ها علیه عوامل و مسببین واقعی نابسامانی‌ها و فقر و تیره‌روزی زحمتکشان جلوگیری کند. تصور بطوریکه در زیر نشان خواهیم داد یک بیماری مزمن و علاج‌ناپذیر سیستم سرمایه‌داری است. تورم در ماهیت طبقاتی سیستم سرمایه‌داری و روابط استثمارگری آن ریشه دارد و تنها با محور این سیستم می‌توان بر آن غلبه کرد و به آن پایان داد. بحران و تورم در ایران و نابسامانی‌های اجتماعی مولود آن نیز که نتیجه اجتناب‌ناپذیر وابستگی کشور ما به امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا و حاکمیت رژیم دست‌نشانده پهلوی است تنها از طریق پایان دادن به سلطه امپریالیسم و سرنگونی طبقات ارتجاعی وابسته به آن می‌تواند التیام‌پذیر و بطور ریشه‌ای از میان برداشته شود.

گردش پول و تورم

تضاد میان خصلت اجتماعی پروسه تولید و شکل خصوصی مالکیت و تصفیه محصولات تولیدی، تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. این تضاد بوسیله هرج و مرج رشد پاینده در تولید سرمایه‌داری و تشدید تضاد‌های طبقاتی میان بیرولتاریا و تمام اقتدار زحمتکشان از یکسو و بورژوازی از سوی دیگر بروز می‌کند و با تکامل سیستم سرمایه‌داری حدت می‌یابد.

تمام بحران‌های این سیستم، از جمله بحران‌های اقتصادی آن، از تضاد فوق ریشه گرفته و حل نهائی آنها در گرو حل این تضاد می‌باشد. تورم بمثابة یکی از بازتساب‌های این تضاد اساسی و یکی از بحران‌های ذاتی سرمایه‌داری است که با بحران عمومی این سیستم پیوند دارد.

تورم یک بیماری مزمن سرمایه‌داری است. این پدیده یک مقوله اقتصادی وابسته به سیستم سرمایه‌داری است که تضاد منافع اقتصادی طبقات و اقتدار درون این سیستم مربوط بوده و بنابراین، برای درک عمیق‌تر چگونگی و ماهیت آن، نستوان مطالعه آن را به عملکردهای خارجی و تظاهرات بیرونی این پدیده یعنی در چارچوب اشکال پولی و مالی این مقوله محدود ساخت، بلکه باید آن روابط اقتصادی ریشه‌ای‌تر را که خود علت این اختلافات است بازشناخته و به کمک آنها این پدیده را درک نمود.

یکی از شکردهای همیشگی اقتصاد بورژوازی یکسان نمودن این پدیده با رشد قیمت‌ها است. بدیهی است که تورم با رشد قیمت‌ها ملازمه دارد، اما رشد قیمت‌ها به هیچ وجه نه ماهیت و نه علت تورم را توضیح می‌دهد. می‌توان در حالاتی شاهد رشد قیمت کالاها بود اما با پدیده تورم سروکار نداشت. در زمانی که معیار واقعی پولی یعنی طلا (یا معیاری قابل تبدیل پذیری به طلا) بعنوان وسیله گردش مورد استفاده واقع می‌شود، افزایش قیمت‌ها با پدیده تورم همراه نیست. میدانیم که مجموع قیمت کالاها متناسب با مقدار کالاهای مورد معامله \times سطح قیمت آنها (بفرض اینکه در اینجا قیمت بیان ارزش باشد). مقدار پول لازم در گردش

بعنوان وسیله مبادله در هر پیروی زمانی معین (پول بعنوان وسیله گردش) از یکطرف با مجموع قیمت تمام کالاهای در گردش نسبت مستقیم و از طرف دیگر با سرعت گردش پول نسبت معکوس دارد. مثلا اگر در یک پیروی زمانی مشخص مقداری کالا به ارزش ۱۰۰ میلیارد تومان بیکار دست بدست شود، برای مبادله آن ۱۰۰ میلیارد تومان بعنوان وسیله گردش لازم است. اما اگر در همین زمان، این کالا ده بار سریعتر مبادله شود، مقدار پول لازم در گردش متناسب خواهد بود با ده میلیارد تومان. (۱۰ = ۱۰ : ۱۰۰) یعنی مقدار پولی ده برابر کمتر با سرعت ده برابر بیشتر همان نقش را در مبادله ایفا می نماید. بنابراین حجم کالاهای در گردش به ۱۰ میلیارد تومان پول، با سرعت گردش معین ندرشده، برای مبادله احتیاج دارد.

حان در زمانی که معیار پولی، طلا یا پولی قابل تبدیل به طلا باشد، در این شرایط، اگر بر اثر عوامل مختلفی حجم کالا زیاد شود، خود بخود پول بیشتری باید وارد گردش شود تا بصورت معادل آن قرارگیرد و بالعکس، اگر حجم کالا کم شود، پول کمتری بعنوان معادل گردش آن لازم است و بنابراین مقداری از پول باید از مدار مبادله خارج گردد. در این حالت، افزایش یا کاهش قیمت کالاهای موجود (بر اثر عوامل مختلف مثل تغییر بارآوری کار...) نیز بطور طبیعی سبب ورود پول بیشتری از خزانه به مدار گردش یا خروج مقداری از پول در گردش به داخل خزانه خواهد گردید. در چنین مواردی، با وجود سروکار داشتن مثلا با افزایش قیمت کالاهای به هیچ وجه با کاهش ارزش پول (طلا یا پول تبدیل پذیر به طلا) روبرو نیستیم، زیرا زمان کار اجتماعا لازم برای تولید طلا تغییر نکرده است.

کاهش قیمت نیز، بخودی خود، ناشی در تغییر ارزش پول (طلا) ندارد. یعنی اگر فرض کنیم قیمت ۱۰۰ میلیارد کالای فوق الذکر بر اثر عوامل مختلف (مثلا کاهش زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آن) ۱۰٪ کاهش یابد، در اینصورت حجم پول (طلای) نماینده آن هم باید به همین نسبت کاهش یابد (درحالیکه ارزش پول، یعنی طلا، که وابسته به زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آنست، ثابت می ماند). بنابراین، در این حالت، مقدار پول واقعی لازم برای معادل قرارگرفتن با این ارزش کاهش یافته جدید کالا عبارت خواهد بود با ۹ میلیارد تومان: $9 : 10 = 90 : 100$ (۱۰ - ۱۰۰) یعنی یک میلیارد تومان از ۱۰ میلیارد تومان سابق از پول اضافه است و باید به خزانه برگشت داده شود.

در صورتی که بعکس، به ارزش کالا مثلا ۱۰٪ اضافه شود، ما شاهد جریان معکوس هستیم. یعنی چون ارزش کالا زیاد تر شده است، بدون اینکه ارزش پول (طلا) تغییری کرده باشد، باید مقدار بیشتری از پول وارد مبادله نمود تا تعادل برقرارشود:

$$11 : 10 = 110 : 100$$

در اینجا بجای ۱۰ میلیارد تومان، ۱۱ میلیارد تومان پول مورد نیاز است، یعنی باید یک میلیارد تومان از خزانه به ۱۰ میلیارد تومان پول موجود در گردش افزود کرد. جریان فوق در حالتی هم که ارزش کالاهای در گردش ثابت مانده و لسی ارزش پول (طلا) کم یا زیاد شود صادق است. در صورتیکه ارزش پول (طلا) بر اثر کشف زمان کار اجتماعا لازم برای تهیه آن کاهش یابد، حجم بیشتری از آن باید وارد گردش شود تا معادل کالاهای موجود در گردش با قیمت ثابت مانده باشد. و در صورتی که نیز ارزش آن افزایش یابد (زیاد شدن زمان کار اجتماعا لازم برای تهیه آن) در اینصورت حجم کمتری از آن در مدار مبادله در مقابل همان مقدار کالا لازم است.

علاوه بر تغییرات فوق، تغییر فاکتور سرعت مبادله هم می تواند مقدار پول لازم در گردش را تغییر دهد. اگر سرعت گردش پول زیاد شود (در صورت ثابت بودن حجم کالا) مقدار پول لازم کاهش می یابد و در صورتی که سرعت گردش پول کم شود، مقدار پول لازم برای نمایندگی همان مقدار ثابت کالا افزایش می یابد.

بنابراین، در کلیه حالات فوق، بشرطی که معیار پولی طلا یا پولی قابل تبدیل به طلا باشد (یعنی پولی که خود دارای ارزش ویژه خود واقعی باشد) مقدار پول در گردش بطور اتوماتیک بوسیله خروج پول از خزانه یا ورود به آن تنظیم شد موکاشش یا افزایش ارزش پول یا کالا تغییری در میزان ارزش دیگری ندارد. در این حالت، می توانیم شاهد افزایش قیمت کالاهای ما باشیم درحالیکه با کاهش ارزش پول (طلا) که متناسب است با زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آن سروکار نداشته و در نتیجه با تورم روبرو نباشیم.

اما بتدریج بر اثر تشدید تضادهای رونی سیستم اقتصادی سرمایه داری، بطور احتساب ناپذیری رابطه تبدیل پذیری میان پول واقعی (طلا) و سمبل های آن، یعنی رابطه تبدیل پذیری میان طلا و پول کاغذی از میان رفته است و پول کاغذی یعنی اسکاس دیگر ارزش معادل خود را از طلا ندارد (۱). مثلا امروزه یک دلار کاغذی ارزش بمراتب کمتر از یک دلار طلا دارد. امروزه دیگر در هیچ کشوری پول کاغذی قابل تبدیل به طلا نیست و سیستم تبدیل پذیری پول به طلا در سطح بین المللی نیز از میان رفته است. بدین ترتیب، اگر مثلا در مبادله به ۱۰ میلیارد دلار طلا احتیاج داشته باشد و این مقدار بوسیله ۱۰ میلیارد دلار کاغذی که قابل تبدیل به همان مقدار طلا باشد تامین شود، ما شاهد پدیده تورم نیستیم. اما بعضی اینکس که دلار

(۱) روند از میان رفتن تبدیل پذیری ناشی از عملکرد تضادهای رونی سیستم سرمایه داری، خود مبحث مهمی را در مطالعه پدیده تورم و علل مشخص تاریخی آن تشکیل میدهد که بر داختن به آن از جارجوب و امکانات این مقاله خارج است.

کافذی دیگر قابل تبدیل به پول واقعی یعنی دلار طلا نباشد و در شرایطی که مدار مبادله به پولی معادل ۱۰ میلیارد دلار طلا احتیاج داشته باشد و دولت بجای ۱۰ میلیارد دلار طلا ۲۰ میلیارد دلار کافذی وارد مدار گردش نماید، در چنین حالتی یک دلار کافذی نقش نیم دلار طلا را ایفا میکند، یعنی ارزش اسمی پول، یعنی پول کافذی یا اسکاسر، به نصف تقلیل یافته است. زیرا در این حالت، ارزش آن معادل نصف طلای است که قبلا نمایندگی میکرد و بنابراین، قیمت کالاها برحسب این معادل دو برابر شده است. در اینجا ما با پدیده ' تورم سر و کار داریم.

در یک اقتصاد سرما پیداری که گردش پول در آن بر پایه پول کافذی غیر قابل تبدیل به طلا ترازد، به ظل گوناگون و اجتناب ناپذیر، دولت یا موسسات دیگر مقداری پول کافذی مازاد بر احتیاج واقعی گردش پولی وارد این مدار می نمایند. در نتیجه، هر واحد پول کافذی در این مدار مبادله معرف مقدار طلای کمتری از قبل میگردد و از ارزش این پول کافذی در مقابل طلا کاسته شده و تورم ناگزیر میشود.

علل تورم

چرا مقداری پول کافذی بیشتر از میزان احتیاج وارنگردن میشود که سبب کاهش ارزش پول کافذی و رشد قیمت ها گردد؟ به زبان دیگر، صرف نظر از شکل های مختلف و مکانیسم های متنوع ایجاد تورم، علل واقعی آن در زمینه تولید چیست؟ حرکت و نوسان قیمت های کالاها و مختلف بر اثر این کاهش ارزش پول و رشد قیمت ها چگونه بوده و تاثیر آن بر طبقات مختلف چگونه است. در سطور آینده کوشش میکنیم که مسائل فوق را ابتدا در زمینه سیستم اقتصادی سرما پیداری انحصاری (امپریالیسم) بطور کلی و آنگاه در ایران بطور اجمال مورد بررسی قرار دهیم.

مارکس در اثر برجسته خود "کاپیتال" (سرمایه) می نویسد :

" نیروی محرکه تولید سرمایه داری نرخ سود است، و در آن فقط چیزی که بتواند همراه سود باشد و فقط تا جایی که همراه سود باشد، تولید میشود. " ("کاپیتال" ، کتاب سوم) .

در زمانی که مونوپولها بر اقتصاد تسلط دارند (در عصر امپریالیسم) این ولسع سود آفرینی و چپاول ذاتی مکانیسم حرکت سرمایه، انحصاری برای افزایش مداوم میزان سود خود، ابعاد بسیار عظیمی می یابد، و مونوپولها از طریق تهیه کالاها با قیمتها بسیار بالاتر از میزان ارزش، یکی از ریشه های اساسی ایجاد تورم مداوم را تشکیل

میدهند. انحصارات می کوشند تا مرتبا فاصله میان دستمز و مخارج تمام شده کالا از یک طرف و قیمت فروش و سود حاصله از طرف دیگر را افزایش دهند، یعنی مرتبا بر قیمت های کالاها تولیدی خود بیفزایند (۱) . اما آنها برای تهیه این کالاها که باید با قیمت سرسام آور به بازار عرضه گردد، اعتبار لازم و پول ضروری برای تهیه آنها و سرمایه گذاری در این جهت را از طریق بانکها و موسسات مالی و دولتی تامین می نمایند. بنابراین، انحصارات از یک طرف با کلیه امکانات و روش های ممکن دستمز واقعی کارگران را کاهش میدهند - مانند ارتش ذخیره بیکاران، سیستم تالیور (مبتنی بر انتخاب کارگران ماهر و اخراج کارگران غیر ماهر، تقطیع و تجزیه کار بر حسب مهارت، تخصصی کردن کار، استفاده حداکثر از زمان کار) و از طرف دیگر پول یا اعتبارات کلانی که بانکهای امپریالیستی به این انحصارات میدهند بر اثر ورود به مدار مبادله، حجم پول موجود را افزایش داده و نه تورم دامن میزنند. در صفحات بعد چگونگی این مساله را بیشتر مطالعه خواهیم کرد.

شرایط جهانی موجود و سیاست های امپریالیستی و در ارتباط با آن رشد دستگاه های اداری، هزینه سرسام آور مخارج نظامی، میلیتاریزه شدن هر چه شد بدتر اقتصاد در کشورهای امپریالیستی و مسابقه تسلیحاتی قدرت های بزرگ امپریالیستی بویژه دو ابر قدرت برای تدارک جنگهای امپریالیستی که خود از ماهیت امپریالیسم ناشی میگردد، یکی دیگر از علل و سرچشمه های اصلی تورم را بطور کلی و بویژه در دوران معاصر تشکیل میدهد. دولت های امپریالیستی و ارتجاعی برای تامین مخارج زائد فوق یا باید بطور مداوم مستقیم مالیات های اقشار زحمتکش را افزایش دهند که این فشار مستقیم طبعا سبب برانگیختن و تشدید مبارزه این طبقات شده و خالصی از خطرات جدی برای امپریالیست ها و دولت های ارتجاعی نمی باشد و یا باید از طریق افزایش قرضه های عمومی و بویژه بوسیله وارد کردن مقادیر جدیدی پول کافذی به مدار گردش از طسوق گوناگون، این مخارج را تامین نمایند.

توضیح این نکته ضروری است که نباید تصور نمود که تنها شکل ایجاد تورم وارد کردن مقادیر جدیدی پول کافذی (۲) در مدار گردش است. در حالت عدم تبدیل پذیری

(۱) فاصله میان دستمز و ارزش اضافی تولید شده در سیستم سرمایه داری غیر- انحصاری (و در حالت مجرد از کلیه عوامل دیگر که در ایجاد تغییر در سود دخالت دارند) در زمان اقتصاد انحصاری باید بصورت رابطه عام تر میان مخارج تمام شده کالا و قیمت فروش آن بررسی گردد.

(۲) در مطالعه تورم نه تنها باید به نقش افزایش پول کافذی در دامن زدن به تور بلکه به نقش افزایش صدور اوراق بانکی، اعتبارات، چک ها و قرضه های دولتی، یعنی وسیله گردش که تاحدودی نقش مشابهی را در تورم (در اقتصاد امپریالیستی) ایفا میکند توجه نمود.

پول به پول واقعی (طلا) هر عامل دیگری که منجر به ایجاد عدم تعادل در مقدار پول لازم در گردش و افزایش غیر لازم آن گردد منجر به ایجاد تورم میشود. مثلا کاهش تولیدات ضروری بر اثر اختصاص دادن بخش‌هایی از اقتصاد به زمینه‌های غیر تولیدی و زائد نیرو می‌تواند تورم ایجاد کند. افزایش تولیدات غیر ضروری و نظامی و کاهش کالاهای ضروری ناشی از آن می‌تواند سبب از یاد تافاضا و کمیود عرضه آنها شده، تورم ایجاد نماید. افزایش قدرت خرید یک طبقه، معین حاکمه نیز می‌تواند سبب افزایش قیمت‌ها شود.

دیدیم که بر اثر ورود اسکاس (غیر قابل تبدیل به طلا) مازاد بر احتیاج به مدار گردش و مبادله، ارزش پول کاهش می‌یابد و در مقابل، قیمت کالاها صعود می‌نماید. اما این صعود قیمت‌ها به شکل متناسبی همه کالاها را در بر نمی‌گیرد. مارکس کالاها را به دو گروه تقسیم می‌نماید: کالاها معمولی که متعلق به سرمایه دار هستند و کالای ویژه یعنی نیروی کار که تنها کالا و دارایی کارگر در سیستم سرمایه داری می‌باشند. صعود قیمت‌ناشی از ورود حجم اسکاس‌های اضافی شامل گروه اول کالاها میگردد و قیمت اینها می‌تواند به بالاتر از حد ارزش خود افزایش یابد. اما بهای نیروی کار یعنی دستمزد کارگران علیرغم مبارزه بسیار شدید آنها برای اضافه دستمزد با نسبتی بمراتب کمتر افزایش می‌یابد. در چنین حالتی، کارگر با دستمزدی مساوی یا اندکی بیش از گذشته بسایه کالاها لازم برای خود و خانواده اش را با قیمت‌هایی که به نسبت بسیار زیاد تری از دستمزد افزایش یافته اند اکتفا نکند. بنابراین، تورم سبب میشود که کارگر علاوه بر استثمار در پروسه تولید کالا (از طریق ایجاد ارزش اضافی برای سرمایه دار) در هنگام خرید آن نیز به دلیل کاهش دستمزد حقیقی خود از قدرت خرید کمتری برخوردار نشود، عاملی که روز بروز وضعیت اقتصادی او را پربیش‌ان تر میکند.

بدین ترتیب، تورم سبب توزیع بیش از پیش نامساوی درآمد‌ها و ثروت در میان طبقات مختلف میشود. باید دانست از نظر افزایش قیمت، بیشترین رشد و صعود در بخش‌های مونوپولیزه شده تولید صورت می‌گیرد و قیمت‌ها در بخش‌های متوسط و کوچک تولید امکان افزایش بمراتب کمتری دارند. بنا بر این بورژوازی مونوپولیست به کمک تسورم اسباب هرچه فربه تر شدن خود را به ضرر تولید کنندگان کوچک و متوسط و دهقانان فراهم میسازد. در این میان، طبقه کارگر، از آنجا که فقط صاحب نیروی کار خویش است و افزایش بهای این نیروی کار هم صرفا تابع خواست کارگر نیست، سخت‌ترین فشار تورم را تحمل میکند. تقسیم ثروت بیش از پیش غیر عادلانه میشود و اقتدار حاکمه مونوپولیست مطلق تر و غنی تر میشود و اقتدار میانی و فرودست جامعه بیش از پیش به فقر و فلاکت می‌افتند. لازم به توضیح است که تورم توزیع نامساوی درآمد را در درون

خود اقتدار مختلف بورژوازی نیز نشدید کرده و تضادهای درونی آنها را از این جهت دامن زده، موجبات تضعیف آنها را فراهم می‌آورد.

تسورم در سیستم امپریالیستی

رشد و توسعه و الحاق مونوپول‌ها و چپاول خارق‌العاده آنان در اوایل قرن بیستم منجر به تمرکز مبالغ هنگفتی از سرمایه اضافی گردید. لنین میگوید:

"در آستانه قرن بیستم، ما به شکل دیگری از انحصار برخوردار می‌نمایم. اولاً اتحادیه‌های انحصاری سرمایه داران در تمام کشورهای که سرمایه داری در آنها تکامل یافته است. ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنی‌ترین کشورها که تجمع سرمایه در آنها به میزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو "سرمایه اضافی" عظیمی بوجود آمد." (لنین، "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری، منتخب آثار، چاپ یک جلدی فارسی، ص ۱۴۱ - تکیه از ما است).

بدیهی است که این سرمایه اضافی نمی‌تواند صرف بهبود اوضاع توده‌های مردم گردد زیرا هدف و انگیزه و نیروی محرکه شیوه تولید سرمایه داری نه بهبود اوضاع توده‌های مردم بلکه اخذ ارزش اضافی هرچه بیشتر است. و در غیر اینصورت، بقول لنین:

"... سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نبود. زیرا هم ناموزونی تکامل (مثلاً عقب ماندن کشاورزی نسبت به صنعت - از ما) و هم زندگی نیمه گرسنه توده‌ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادام که سرمایه داری بجالت سرمایه‌داری باقی است، سرمایه اضافی به مصرف ارتقای سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه داران میشود) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارج یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده، سطح سود معمولاً بالا است؛ زیرا سرمایه اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پایین است و مواد خام ارزان است." (لنین، همانجا، ص ۱۴۱، تکیه از ما است).

بدین رو، رشد عظیم سرمایه اضافی مونوپول‌ها ضرورت صدور آنها پیش‌آورد و این ضرورت ناشی از کاهش نرخ سود در همان کشورهای متروپول است:

" آنچه ضرورت صدور سرمایه را بوجود می آورد اینست که سرمایه داری در معدودی از کشورها بیش از حد نضج یافته و عرصه بکار انداختن سرمایه "سود آور" (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده ها) تنگ شده است. " (لنین، همانجا، ص ۴۱۴)

بطور کلی، مونوپول ها برای مقابله با کاهش تدریجی نرخ سود سرمایه های خود به طرق مختلفی از جمله صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه و تهیه کالا یا قیمت ارزان و فروش آن به قیمت گران، حیف و میل مازاد محصول یا ارزش اضافی از طریق رشد دادن مخارج زائید عمومی و ایجاد تورم و بالا بردن مداوم قیمت ها دست میزنند. این امر به ما نشان میدهد که چگونه در اقتصاد امپریالیستی و تسلط مونوپول ها بر کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته، پدیده های مانند تورم ناگزیر و با مکانیسم کاهش تدریجی نرخ سود در اقتصاد امپریالیستی و عکس العمل اجتناب ناپذیر مونوپول ها در غلبه بر آن از جمله از طریق بالا بردن بهای کالاهای خود و ایجاد تورم برای اخذ سود هرچه بیشتر بطرز فشرده ای پیوند دارد.

در عصر سرمایه داری انحصاری و بحران عمومی نظام سرمایه داری، خلصت تورم اینست که نه تنها در یک کشور منفرد بلکه در تمام کشورهای عمده سرمایه داری ظاهر میشود و شدت و حدت و پریود آن ابعاد بسیار وسیع تری بخود گرفته و چه در زمان "صلح" و چه در زمان جنگها شدت تمام موجود می باشد. جدول های زیر این واقعیت را روشن میسازد.

جدول شماره ۲ نشان دهنده میزان افزایش پول کاغذی در سال ۱۹۴۵ نسبت به سال ۱۹۳۸ و میزان افزایش قیمت ها است. بطوری که می بینیم، علیرغم کنترل شدیدی در قیمت ها و جیره بندی در این دوران، یک عدم تعادل بسیار بارز میان حجم پول و رشد قیمت ها موجود بوده است.

جدول شماره ۱ - تغییرات در میزان پول کاغذی و قیمت ها

| کشور | رشد حجم پول کاغذی در گردش (در سال ۱۹۴۵ نسبت به سال ۱۹۳۸) | افزایش قیمت گم |
|----------|--|----------------|
| انگلستان | ۲۶۱ | ۱۶۷ |
| آمریکا | ۳۱۱ | ۱۳۵ |
| فرانسه | ۵۳ | ۳۷۵ |
| آلمان | ۵۶ | ۱۶۱ |
| ایتالیا | ۱۴۵ | ۲۰۶۰ |
| ژاپن | ۱۱۵ | ۲۶۴ |

معهد ارشد تورم هیچگاه مثل سالهای اخیر ابعاد تهدید کننده هایند داشته است. جدول زیر نشان میدهد که تورم در سالهای "صلح" امپریالیستی، مثلاً در سالهای اخیر، بر مراتب از دوران جنگ شدیدی تر می باشد. آهنگ متوسط سالانه افزایش قیمت کالاهای مصرفی در کشورهای عمده سرمایه داری را در طول سالهای ۱۹۵۰-۷۲ با سال ۱۹۲۴ مقایسه کنیم:

جدول شماره ۲ - آهنگ متوسط سالانه افزایش قیمت کالاهای مصرفی

| کشور | رشد متوسط سالانه در پریود زمانی ۱۹۵۰-۱۹۷۲ | رشد متوسط سالانه در سال ۱۹۲۴ | نسبت به پریود زمانی ۱۹۵۰-۱۹۷۲ |
|------------|---|------------------------------|-------------------------------|
| آمریکا | ۲۷٪ | ۱۱۵٪ | ۴۲ بار |
| ژاپن | ۴۵٪ | ۲۴٪ | ۵۳ بار |
| آلمان غربی | ۲۸٪ | ۷٪ | ۲۵ بار |
| فرانسه | ۴۸٪ | ۱۴٪ | ۳ بار |
| انگلستان | ۴۱٪ | ۱۷٪ | ۴۱ بار |
| ایتالیا | ۳۵٪ | ۱۹٪ | ۵۴ بار |

(نقل از مجله "اقتصاد دانان"، دسامبر ۷۳ و اکتبر ۷۴)

مشاهده میکنیم که در این کشورهای عمده سرمایه داری این آهنگ در سال ۱۹۷۴ بین ۳ تا ۵ بار بالاتر از آهنگ متوسط رشد قیمت ها در تمام دوره ۱۹۵۰-۷۲ بوده است. یعنی اظطال عمده تورم، همانطور که ذکر نمودیم، حدتایی سابقه مسابقه تسلیماتی دولت های امپریالیستی و رقابت بیوانه وار آنها در ساختن سلاح های مرگ زا است. نگاهی کوتاه به مخارج تسلیماتی این کشورها بسادگی تاثیر مخرب این مخارج نظامی را بر اقتصاد و نقش آنرا در ایجاد یک تورم عظیم نشان میدهد.

جدول شماره ۳ - آهنگ متوسط سالانه افزایش مخارج نظامی

| کشور | ۱۹۵۰-۶۰ | ۱۹۶۵-۷۳ |
|------------|---------|---------|
| آمریکا (۱) | ۲۳٪ | ۵۳٪ |
| فرانسه | ۱۳۷٪ | ۶۱٪ |
| آلمان غربی | ۹۴٪ | ۶۱٪ |
| ایتالیا | ۵۲٪ | ۸۸٪ |
| انگلستان | ۱۰۱٪ | ۲۲٪ |
| ژاپن | ۵۷٪ | ۱۴۷٪ |

(۱) در پریود جه سال ۱۹۷۴/۷۵، مخارج نظامی مستقیم آمریکا به ۸۷٫۸ میلیارد دلار و مخارج نظامی آن به ۴۶۰ میلیارد دلار بالغ میگردد. در مورد سوسیال امپریالیسم شوروی، مخارج نظامی آن نزد یک به آمریکا، یعنی حدود ۸۰ میلیارد روبل بوده است، در حالیکه ارزش کل درآمد ملی آن نصف ایالات متحده است. (مراجعه شود به: امپریالیسم امروز)

یکی دیگر از علل تورم کسری موازنهٔ پرداخت‌های کشورهای امپریالیستی و کوشش آنها برای جبران آنست. این دولت‌ها قسمت اعظم کسری فوق را از طریق وارد کردن پول‌های کاغذی جدید در گردش جبران میکنند و به تورم دامن میزنند. طبیعی است که بخشی از حجم پول وارد در گردش میتواند در ارتباط با افزایش تولیدات باشد، اما مطالعهٔ حجم تولیدات ناخالص ملی در کشورهای عمدهٔ سرمایه‌داری در فاصلهٔ ۷۳-۱۹۶۶ نشان میدهد که نسبت پول کاغذی وارد شده به مدار گردش در مقایسه با رشد تولید ناخالص ملی به مراتب بیشتر بوده است.

جدول شمارهٔ ۴ - افزایش حجم پول در رابطه با افزایش تولید
در سال ۱۹۷۳ نسبت به سال ۱۹۶۶

| کشور | افزایش حجم پول کاغذی | افزایش تولید ناخالص ملی |
|------------|----------------------|-------------------------|
| آمریکا | ٪ ۱۵۵ | ٪ ۱۲۷ |
| ژاپن | ٪ ۳۴۴ | ٪ ۲۰۷ |
| آلمان غربی | ٪ ۱۷۹ | ٪ ۱۳۶٫۱ |
| فرانسه | ٪ ۱۴۱ | ٪ ۱۱۷٫۹ |
| انگلستان | ٪ ۱۷۰ | ٪ ۱۲۰٫۷ |
| ایتالیا | ٪ ۳۳۱ | ٪ ۱۳۸٫۹ |

(ماخذ: مجلهٔ ماهانهٔ آمار، سازمان ملل، سپتامبر ۷۴)

همانطور که گفتیم، علت اساسی تورم همان حرص و آز فزایندهٔ مونوپول‌ها در گران کردن بهای کالاها و خویشی‌هاست. مونوپول‌ها از یکطرف بهای کالاها را خود را بمنظور کسب سود هرچه بیشتر افزایش میدهند و از طرف دیگر، دامنهٔ تولید و تسلط خویش را به زمینه‌های تولیدی و اقتصادی جدید تر و گسترده‌تری میکشاند. برای اینکه مونوپول‌ها بتوانند نرخ سود خود را دائما افزایش دهند باید بطور مداوم فاصلهٔ میان دستمزدها و سود را افزایش دهند و کالا را با قیمت بسیار سرسام‌آوری که هیچگونه تناسبی با بهای تمام شدهٔ آن ندارد به فروش برسانند. سرمایه‌گذاری در تولید چنین کالاهایی با قیمت گران تر محتاج تامین پول و اعتبار و وارد کردن مداوم آنها از کانال‌های مختلف به درون اقتصاد می‌باشد. این امر دائما تورم را تشدید کرده و آنرا بصورت خصلت پیوسته و همیشگی اقتصاد امپریالیستی درآورده است.

نگاهی کوتاه به میزان سرمایه‌گذاری مونوپول‌ها و رقم نرخ سودی که نصیب خود می‌حایند بطور آشکار نقش آنها را در ایجاد تورم نشان میدهد. از سال ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۴۹ سود سالانهٔ متوسط کمپانی‌های آمریکائی بالغ بر ۲۴٫۳۵۶ میلیارد

دلار بوده است، در حالیکه از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۶۹ این رقم بسرعت به ۲۷٫۶۲ میلیارد دلار یعنی تقریباً دو برابر بالغ گشته است. (رجوع شود به "آمارهای تاریخی ایالات متحده ۱۹۶۱"، ماهانهٔ ناخبر قدرال، مارس ۶۴، صوابت ۷۱). همانطور که آمار نشان میدهد، انحطرات امپریالیستی هم در زمینهٔ تولید کالاهای مصرفی و هم در زمینهٔ تولید کالاهای تولیدی بر اکثر عرصه‌های اقتصاد تسلط دارند. سلطهٔ انحصارات بر تولید کالاهای مصرفی و افزایش مداوم قیمت کالاها به میزان بسیار شدید، به نحو روزافزونی از قدرت خرید دستمزدها زحمتکشان بویژه کارگران می‌کاهد. طبق آمار خود وزارت کشاورزی آمریکا، تقریباً در تمامی رشته‌های صنعتی و کشاورزی، میزان دستمزدهای واقعی کارگران در ژانویهٔ ۱۹۷۱ از ژانویهٔ ۱۹۷۰ کمتر بوده است (بین ۱۲۵۱۱ - تا ۳۳۱۰۳ دلار) و در اکثر موارد میزان دستمزدها حتی به زیر مقدار حداقل لازم یعنی به زیر سطح "آستانهٔ فقر" رسیده است (رجوع شود به: "اخبار ایالات متحده و گزارش از جهان"، ۱۵ مه ۱۹۷۱).

تورم در ایران

بطوریکه در بدیم، مکانیسم سرمایه‌داری و ولع آزمندانهٔ انحصارات برای کسب سود هرچه بیشتر عامل اساسی تورم است که موسسات مالی، بانکها و دولت نمایندند آنها به تازگی عاملین چپاول و استثمار زحمتکشان با سیاستهای تامین اعتبارات مصنوعی برای انحصارات جهت گسترش زمینهٔ چپاول، با رشد هزینه‌های زائد غیرتولیدی و با افزایش سرسام‌آور مخارج نظامی بطور گریزناپذیری وسایل ایجاد و تعمیق آنها فراهم می‌آورند.

بدین ترتیب، ما در قالب تورم با یک بیماری مزمن و دردناک اقتصاد سرمایه‌داری مواجه هستیم. رشد غول‌آسای موسسات سرمایه‌داری امپریالیستی و چنگ انداختن آنها بر کلیهٔ مناطق جهان سبب میشود که اختلالات و بحران‌های درونی این سیستم به دورترین نقاط سرایت نماید و بحران‌هایی که در یک کشور امپریالیستی ایجاد میشود (بویژه اگر این کشور از موقعیتی ممتاز در اقتصاد جهانی برخوردار باشد) از طریق پیوند های اقتصادی و بازاری جهانی سرمایه‌داری نه تنها به دیگر کشورهای امپریالیستی بلکه به کشورهای تحت سلطه نیز انتقال یافته و تاثیر کم‌شکن خود را بر این کشورها برجای نهد. تاثیر این بحران‌ها و شدت و نیروی تخریبی آن در صورت گسترش روابط سرمایه‌داری وابسته در کشورهای نامبرده، بعد و دامنهٔ بیشتری یافته و انتقال آنها با سهولت بیشتری انجام میگردد.

نگاهی کوتاه به اوضاع اقتصادی ایران بویژه در دههٔ اخیر نشان میدهد که بموازات تشدید وابستگی کشور ما به اقتصاد امپریالیستی و گسترش روابط سرمایه‌داری وابسته

در خدمت امپریالیسم، بحران‌های اقتصادی امپریالیسم نیز در کشور ما بازتاب بیشتری داشته و اقتصاد کشور که هر روز بیشتر به تابعی از متغیر اقتصاد امپریالیسم درمی‌آید بحران زده تر میشود.

بعبارت دیگر، تورم و بحران اولاً در ماهیت سیستم سرمایه‌داری وابسته که بوسیله امپریالیسم در ایران استقرار یافته نهفته است و محصول اجتناب‌ناپذیر و جز «لایف‌سک آتست» ثانیاً امپریالیسم و انحصارات ترجیح میدهند بحرانها و تورم را به کشورهای تحت سلطه و وابسته منتقل سازند تا از این طریق امکانات سلب مالکیت از خلق‌ها را افزایش دهند، ثالثاً تورم دائمی مونوپول‌ها بطور مداوم در این کشورها تاثیر می‌نهد و علاوه بر این بحران‌های شدید و ناگهانی کشورهای امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه که امکان مقاومت اقتصادی بسیار کمتری دارند انتقال داده میشود.

چنین وابستگی فشرده‌ای به اقتصاد امپریالیستی، یعنی شرایطی که اجازه‌میدهد تقریباً کلیه بحران‌های سیستم امپریالیستی در کشوری مثل کشور ما انعکاس‌خوب خود را به شدت‌ترین وجهی داشته باشد، عملاً و اساساً امکان هرگونه حرکت مستقل اقتصاد جامعه را بسوی رشد اقتصادی و یا بسوی انباشت سرمایه‌داری اخلی - که نخستین شرط رشد اقتصادی سرمایه‌داری است - سلب و فقط زمینه چپاول سرمایه امپریالیستی و سرمایه وابسته به آنها را فراهم می‌نماید.

* * *

همانطور که قبلاً دیدیم، در شرایط عدم تعدیل بی‌پایه پول به طلا، عوامل مختلفی که سبب ایجاد عدم تعادل در مقدار پول لازم در گردش میشوند و آنرا به بیشتر از میزان لازم برای گردش کالای موجود افزایش میدهند سبب کاهش ارزش پول و در نتیجه موجب افزایش قیمت کالا و به زبان دیگر موجب ایجاد تورم میگردد. این عوامل می‌توانست ورود حجم پول زیاد بر احتیاج بطور مستقیم در مدار مبادله، کاهش نسبی تولیدات لازم، افزایش مخارج زاید غیرتولیدی مثل مخارج دولتی و حیف و میل طبقات ثروتمند، افزایش سرعت در گردش پول به دلیل رشد ربا، افزایش حقوق و مزایای برخی طبقات ممتاز، رشد تقاضا و کمبود عرضه... و بالاخره بویژه مخارج سرسام‌آور غیرتولیدی نظامی باشد.

در شرایط وابستگی کشوری مانند ایران به اقتصاد امپریالیستی، علل اساسی دیگری نیز به عوامل فوق‌تره میخورد که همانطور که گفتیم می‌تواند به ایجاد یا تشدید تورم حداثی سابقه‌ای بخشد. این عوامل همان بندها و مکانیسم‌هایی هستند که اقتصاد کشور تحت سلطه را به سیستم متروپول مرتب می‌سازند: امتزاج سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌های داخلی وابسته زمینه استثمار مونوپول‌ها را از کلیه امکانات کشور فراهم

میکند و عملکرد مونوپول‌ها در کشور وابسته، که هدفشان مداوم افزایش قیمت کالاها و سود بزرگ است، بصورت مکانیسی تورم را درمی‌آید. صدور سرمایه‌های امپریالیستی که در جستجوی سودهای هرچه کلان‌تر هستند به کشور تحت سلطه، وابسته بودن ارزش پول کشور تحت سلطه به پول‌های مسلط امپریالیستی و بطور کلی وابستگی ارزی و مالی به سیستم مالی جهانی امپریالیسم که سبب انتقال نوسانات و تورم آن به کشور تحت سلطه میشود، وام‌های امپریالیستی و غیره، از جمله این عوامل بشمار میروند.

در زیر کوشش می‌کنیم به برخی از این عوامل و چگونگی پیوند آنها با یکدیگر نظری اجمالی ببینیم: قبل از هرچیز، نگاهی کلی به میزان رشد تولیدات کشور و رشد حجم اسکناس در گردش نشان میدهد که چه تفاوت فاحشی این دو را از هم جدا میکند (۱) "تهران اکونومیست" مورخه ۲۷ آذر ۵۵ میزان رشد تولید ناخالص ملی را در سال ۱۳۵۴ معادل ۱۵٪ اعلام میدارد و مطابق شماره اول آبان‌ماه همین نشریه حجم پول در گردش در همین سال به میزان ۳۶٪ و حجم اعتبارات به میزان ۴۸٪ افزایش یافته‌است (با جدول شماره ۴ مربوط به کشورهای امپریالیستی مقایسه کنید). بطوریکه می‌بینیم، تفاوت برابرتاب‌عظیم‌تر از تفاوت موجود میان این دو فاکتور در کشورهای امپریالیستی است. طبیعی است که این افزایش سرسام‌آور حجم پول به هیچ وجه با رشد تولیدات لازم تناسب نداشته و به شکلی بیمارگونه صورت گرفته‌است و دارای علل مختلفی می‌باشد. این افزایش حجم پول و اعتبارات به شکل کلان نتیجه‌ای جز گران‌تر شدن هرچه بیشتر کالاها که همه شاهد آن هستیم به‌بار نخواهد آورد. یکی از علل مهم تورم در کشور ما وارد شدن بخشی از درآمد نفت از کانال‌های مختلف از جمله از طریق تقسیم بخشی از آن میان اقشار ارتجاعی حاکم و بوروکرات وابسته به رژیم به اشکال مختلفی می‌باشد. تزریق این پول به درون اقتصاد بدون مابهازای تولیدی برای آن به قدرت خرید این اقشار را به میزان فوق‌العاده‌ای افزایش داده و ریخت و پاش و اسراف بی‌حد و حصر اینان و رشد تقاضایشان برای کالاهای مختلف با هر قیمت موجب بالا رفتن بهای کالاها شده و فشار این تورم قیمت‌ها به شانه تهیدستان منتقل میگردد.

معمولاً در اغلب کشورهای وابسته‌ای که در آنها یک طبقه بورژوازی وابسته و یک دستگاه بوروکراتیک آفتاب به رشد و توسعه میکنند، ما همیشه با پدیده "تورم روبرو بودیم". کاهش نسبی حجم تولیدات لازم و رشد سرسام‌آور مخارج غیرتولیدی در کشور ما، ابعاد عظیم بخود گرفته‌است. دستگاه بوروکراتیک - نظامی رژیم وابسته شاه به شکل

(۱) تمام آمارهایی که در طول مقاله از مطبوعات رژیم منعکس میشود، علیرغم روشن بودن و کوششهای بی‌بوحانه رژیم در قلب واقعیت و تنظیم آمار بسود خود، بازهم بیانگر اوضاع وخیم اقتصادی کشور است.

فارجی و هیولاری بزرگ میشود و بورژوازی کبیرا در ایران بعنوان غلام امیرالیسم به جفاقی‌های بازهم بزرگ تری برای سرکوب خلق و ایفای نقش خود نیازمند است. رشد دستگاه‌ها و مخارج فوق‌فقط در کادر وابستگی رژیم به امیرالیسم و نقش آن بمثابة پایگاه اقتصادی، سیاسی، نظامی امیرالیسم قابل درک است. برای ایفای چنین نقشی لازم است که مقدار روزافزونی از امکانات اقتصادی کشور در زمینه‌های غیرتولیدی فوق به هدر روند و کاهش‌عرضه کالاها و وسائل ضروری، کاهش نسبی و گاه مطلق تولید آن در مقابل رشد تقاضا برای این کالاها روز بروز تشدید یابد و عدم تعادل میان عرضه کم کالا و تقاضای زیاد برای آن به عامل مهمی در بالا رفتن قیمت‌ها به شکل تورمی تبدیل گردد.

مخارج سرسام‌آوری که رژیم وابسته ایران صرف امور نظامی میکند عظیم‌ترین بخش بودجه، مملکت را در برمیگیرد و اقتصاد کشور بار چنین هزینه‌های بیبوهه‌ای را سالها است تحمل میکند و این امری نیست که نیازمند ذکر آمار ورقام و یا توصیف و تشریح زیاد باشد، معینا بی‌مناسبت نیست که کاهش نسبی سرمایه‌گذاری و اعتبارات در زمینه‌های ضروری تولیدی را در کادر مطالعه افزایش مخارج غیرتولیدی نیز مورد بررسی قرار دهیم:

مطابق نوشته "تهران آکونومیست" (بتاریخ ۱۴ اسفند ۵۵) میزان اعتبارات دولت برای کشاورزی در سال ۱۳۵۴ در حدود فقط ۹٪ کل اعتبارات را تشکیل میدهد. در حالیکه میزان اعتبارات برای رشته‌هایی مثل برق ۲۴٪، صنایع ۱۲٪، نفت ۱۲٪ و حمل و نقل و ارتباطات ۱۵٪ می‌باشد. یک مقایسه ساده و اولیه به ما نشان میدهد که اعتبارات داده شده از طرف دولت عمدتاً در جهت بخش‌هایی جهت‌یابی میشود که باید زمینه لازم برای عملکرد سرمایه‌های خارجی را فراهم آورد و کشاورزی بعنوان زمینه اساسی زندگی مردم و مهمترین عامل خودکفائی اقتصادی عملاً به بونه فراموشی سپرده میشود و فقط از ۹٪ کل اعتبارات دولت برخوردار میشود.

سهم سرمایه‌گذاری‌های داخلی نیز در سال ۱۳۵۴ در رشته کشاورزی نسبت به کل تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی فقط ۶٪ بوده است. جالب توجه است که سهم آن در سال قبل یعنی ۱۳۵۳ به میزان ۹٫۴٪ بوده یعنی حدود ۳٪ کاهش یافته است. (مطابق آمار همان "تهران آکونومیست")

باید یادآوری کرد که این کاهش تولیدات کالاها می‌مورد نیاز اولاً از یک طرف خود باعث افزایش قیمت‌ها میشود (با برهم زدن رابطه عرضه و تقاضا) و تورم ایجاد می‌نماید و از طرف دیگر برای جبران کمبود کالاهای فوق باید کالاهای مذکور را از خارج بازم با قیمت‌های توری وارد نمود.

همیای این کاهش و یا بعبارت بهتر همیای این فراموشی سپردن و سقوط سرمایه-

گذاری و تولید در این بخش‌های حیاتی تولید، سرمایه‌گذاری بر بخش‌های غیرتولیدی مثل ساختمان بشدت افزایش یافته است. رشد فعالیت‌های ساختمانی در بخش خصوصی در سال ۱۳۵۳ بنا بر محاسبات بانک مرکزی نسبت به سال ۱۳۵۲ به قیمت‌ها جاری ۲۳٫۸٪ و در سال ۱۳۵۴ نسبت به سال ۱۳۵۳ به ۸۰٪ افزایش یافته است. بد نیست اضافه کنیم که مطابق همین آمار بزرگترین میزان افزایش تعدد ساکنان در رشته ساختمانی بوده و از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ یعنی در عرض ۶ سال از ۲۸٫۸٪ کل نیروی شاغل به ۲۴٫۹٪ رسیده، در حالیکه بعکس در رشته کشاورزی این نسبت از ۴۰٫۱٪ به ۳۳٫۱٪ کاهش یافته است.

در زمینه‌های غیرتولیدی دیگری چون خدمات نیز ما شاهد افزایش سرسام‌آور سهم آن در مجموعه فعالیت‌های اقتصادی می‌باشیم. مقایسه آن مثلاً با بخش حیاتی کشاورزی بازم نشان میدهد که چگونه تخریب زیربنای خودکفائی اقتصادی کشور کوچکترین اهمیتی برای رژیم سرسپرده و خائن شاه ندارد. مطابق آمار "تهران آکونومیست"، ۲۷ آور ۱۳۵۵ (که در روغین بودن آن بسادگی قابل مشاهده است) سهم کشاورزی در تولید ملی کشور در سال ۱۳۵۴ معادل ۱۰٪، در حالیکه سهم خدمات ۳۳٫۹٪ بوده است و یا رشد کشاورزی در سال ۱۳۵۴ نسبت به تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی ۱۷٫۹٪ ولی رشد خدمات ۶۴٫۷٪ بوده است. البته باید تاکید نمود که علیرغم این سهم عظیم خدمات بازم توده مردم ما از حداقل وسائل رفاهی زندگی محروم بوده و عمده این مخارج هنگفت در جهت ایجاد وسائل زندگی انگلی و رفاه طبقات ارتجاعی حاکم و دم و دستگاه رژیم و وابستگان منقر آن و ایجاد زمینه لازم برای تسهیل عملکرد سرمایه‌های امیرالیستی مصرف میشود.

رکود در بخش‌های اساسی تولیدی با خود رواج بورس بازی، رباخواری، سوداگری را بدنبال می‌آورد که بطور مصنوعی سبب تشدید سرعت گردش پول (بدون ایجاد رشد تولید) و در نتیجه تشدید تورم میگردد. باید اضافه نمود که خاندان جنایتکار پهلوی خود بزرگترین باند بورس بازی و دلالی و رباخواری را تشکیل میدهد و در اغلب بازارهای خرید و فروش زمین، خانه، و اغلب معاملات مهم و کلان بعنوان عامل فعال شرکت دارند و اساساً اینان با اتکا به قدرت خود و به اتکای دستگاه‌های دولتی یکی از بزرگترین عوامل دامن زدن به رشد مصنوعی بهای زمین و خانه و سایر معاملات دلالی را ایجاد نمودند. رژیم خائن شاه مدام با بی‌شرمی تمام‌اعلام میکند که علت گرانی باالافتن سطح مصرف و تقاضا و پرخوری و اسراف مردم است (!؟)، و این در شرایطی است که همین مردم باید برای اولین ما به احتیاج زندگی خود از نان و گوشت گرفته تا شیر و تخم مرغ ساعت‌ها در صف‌های طولی به انتظار بایستند و اغلب نیز باید دست‌خالی به خانه برگردند. رژیم شاه پرخوری و اسراف و ریخت و پاش خود و بانده

جنايتكار و جنايت پيشه خود را به مردم نسبت ميدهد و توده های تهيد ست و ستم ديدۀ ما را به "پرخوری" متهم می نماید!

از طرف ديگر، رژيم ميکشد کيميايي مايحتاج اوليه يا حتي نايابي آنها را که ناشی از رکود توليد در اين زمينه ها و بحبارت ديگر کاهش عرضه است بعنوان افزايش تقاضا و مصرف جلوه دهد. واقعيت اينست که گرانی کوني نه ناشی از افزايش بي بند و بسار مصرف توده های خلق بلکه ناشی از کمبود عرضه اين کالاها است. وگرنه محتي افزايش عادي تقاضا بمراتب کمتر از نقصان توليد اين محصولات می باشد و نسبت سهم رشد سرمايه گداری در اين بخش ها بحد ربيح نسبت به رشد بخش های غير توليدي ي کاهشي - بايد .

وجود تورم مد اوم در متروپول های امپرياليستي و انتقال آن به انحای مختلف به کشورهای تحت سلطه و وابسته يك وسيله" اساسی برای هرچه بيشتر نابرابر کردن ميدانۀ اقتصادي و تشديد کاهش موازنه تجاری و مالي کشورهای تحت سلطه می باشد. فروش کالا های مونوپول ها در کشوری وابسته مثل کشور ما که یکی از بازارهای فروش کالا های آنها را تشکيل ميدهد، رشد عمومي قيمت ها را در کشورهای امپرياليستي به کشور ما منتقل می نماید و با وابستگي اقتصادي هرچه بيشتر اين پديده احساس و وسيع تري کسب می نماید. در عين حال، پول کلانی که بابت قيمت کالا های مونوپولي که ارزش واقعي بسيار کمتری دارند پرداخته ميشود هميشه موازنه پرداخت ها را به ضرر کشور وابسته برهم می زند. رابطه اقتصادي ميدانۀ نابرابر موجود بين متروپول ها و کشورهای وابسته مرتب تشديد می يابد (۱).

رشد سرسام آور واردات کالا و سقوط صادرات که نتيجه قرار گرفتن اقتصاد ما در خدمت امپرياليسم و ادافان شدن بخش های پايهای توليد است با نتايج بسيار مخرب چند جانبه ای در اقتصاد کشور ما همراه است. اولاً ورود کالا های با قيمت های توري هر روز بيشتر به داخل دامن ميزند. ثانياً ميدانۀ نابرابر که بدین طريق تشديد می يابد خود عامل ديگری را در استثمار اقتصادي تشکيل ميدهد و ثالثاً اين امر نتيجه ای جز تشديد تخريب بخش های پايهای توليد کالا (که اينک فقط عمدتاً وارد ميشود) و تحکيم موقعيت يك قشر دلال واردکننده و وابسته به امپرياليسم، در برنارد.

مطابق آمار "تهران اکونوميست" (۲۴ مهر ۱۳۵۵) قيمت واردات انواع کالا های صنعتی وارداتی در دوره سه سال اخير از ۱۰۰ تا ۳۰۰ درصد ترقی داشته است،

(۱) در سال ۱۹۵۲ تا نيمه ۱۹۶۴ امپرياليسم آمريکا فقط از طريق ميدانۀ نابرابر فوق ميلغ ۲۰ تا ۳۰ ميليارد دلار به جيب زد است. در سال ۱۹۵۴، با ۱۴ کيمسه قهوه يك جيب آمريکائی خريداري ميشد، در حالیکه در سال ۱۹۶۹ يك جيب آمريکائی با ۴۳ کيمسه قهوه ميدانۀ ميگردد.

در صورتیکه قيمت محصولات سنتی کشاورزی صادراتی ما يا درجازه يا کاهش يافته است. طبق اعتراف انصاری وزير اقتصاد شاه قيمت واردات ما از اروپا فقط در سال ۱۳۵۴ بيش از ۲۶٪ بالا رفته است. به اين ترتيب، وجود تورم در متروپول های امپرياليستي مد موجب چپاول ارزش های اقتصادي کشورهای وابسته شده و بيش از بيش آنها را استثمار می کند.

تورم و صدور سرمايه

تورم در شرايط کوني اقتصادي امپرياليستي بوسيله يك عامل بسيار اساسی ديگر يعني تشديد صدور سرمايه از کشورهای متروپول به کشورهای وابسته و فعاليت اقتصادي انحصارات امپرياليستي در کشورهای وابسته نیز دامن زده ميشود.

برای مطالعه چگونگی اين خلط کرد قبلاً بد نيست به اين امر اشاره نمائيم که در دوره اعتيادی سيستم سرمايه داری و شکوفائی آن (يعنی در زمانی که رقابت توليد - کنندگان منفرد يك قاعدۀ و انحصار توليد بوسيله مونوپول ها استثنا بشمار ميرفت) يك توليدکننده منفرد نمی توانست به دلخواه خود قيمت کالا های خود را افزايش دهد زيرا در ميدان رقابت آزاد، مشتریان کالا های خود را از دست مي داد. اما در عصر امپرياليسم، بويژه در سالهای اخير، مونوپول ها که بر مهمترين رشته های توليدي و مالي اقتصاد حاکميت يافته اند و بصورت کنترل کنندگان غول پيکر اقتصاد درآمد هاند، می - توانند قيمت ها را نیز کنترل نمايند و هيچ مانع مهمی در سر راه آنها برای فروش کالا های خود به بهائی بسيار فراتر از ارزش آن با نرخ سود و منفعت فوق العاده وجود ندارد:

"کارتل ها در باره شرايط فروش و موعد پرداخت وغيره با بيک ديگر سازش کرده و مناطق فروش را بين خود تقسيم می نمايند. مقدار محصولی را که بايد توليد شود و نيز قيمت ها را معين ميکنند. سود حاصله را بين بنگاه های جناگانسه تقسيم می کنند وغيره وغيره." (لنن: "امپرياليسم بنابه" بالاترين مرحله سرمايه داری، آثار منتخب، فارس يکجلدی، ص ۱۳۷)

بحبارت ديگر، اگر در گذشته سرمايه دار کالا را تهيه می نمود و چگونگی رقابت و نوسانات بازار قيمت آنرا مستقل از اراده سرمايه دار تعيين می نمود و از طرف ديگر دستمزدها کارگران نیز يك ميزان نسبتاً مشخص و معلومی را در هر شرايط معين تشکيل ميداد و در نتيجه فاصله بين دستمزدها کارگران با بهای فروش کالا يا بطور کلی ترقيت در

سودی که به جیب سرمایه‌دار میرفت (بوسیله) تعیین دستمزدها کارگر و بهای کالا در رقابت بازار) مستقل از خواست سرمایه‌دار تعیین می‌شد، در شرایط کونی که مونوپول‌ها انحصار تولید کالاها را در اختیار دارند، هم بر تعیین دستمزدها و هم بر تعیین قیمت‌های کالا و در نتیجه بر میزان سود خود کنترل دارند و می‌توانند به میل خود تا حدود بسیار زیادی فاصله این دو را افزایش دهند و این عمل را بویژه از طریق افزودن بیش از پیش بهای کالاها خود انجام می‌دهند (۱). ریشه اساسی ثروت مونوپول‌ها همان سود فوق‌العاده و کنترل آنها در افزایش مداوم آنست.

سرمایه مونوپول‌های امپریالیستی همراه با سرمایه‌ها و اعتبارات داخلی وابسته که در تمام زمین‌های اساسی اقتصادی کشور مشغول فعالیت هستند ارقام سرسام‌آوری از سود را چپاول می‌کنند. بدیهی است که تهیه کالای در کشور ما با استفاده از امکانات آن برای مونوپول‌ها و وابستگان نشان نسبت به تهیه کالاهای مشابه در کشورهای امپریالیستی مخارج بسیار کمتر و سود بسیار بالاتری در بر دارد (۲).

"اگر سرمایه‌هایی وجود دارد که به خارج فرستاده شده‌اند، به این دلیل نیست که این سرمایه‌ها مطلقاً نمی‌توانستند در کشورهای خود بکار افتند. بلکه به این دلیل است که این سرمایه‌ها در خارج با نرخ بهره بسیار بالاتری می‌توانند به کار افتند." (مارکس: "کاپیتال"، جلد سوم، ص ۲۴۹)

در چنین شرایطی، مونوپول‌ها بسادگی بیشتری می‌توانند فاصله میان دستمزدها و سود، یا بطور گویا تر فاصله میان مخارج تمام شده و قیمت فروش را افزایش دهند (۱) بعبارت دیگر، در شرایط تسلط مونوپول بر یک بخش تولید، قیمت کالای مونوپول-ها می‌تواند معادل کمیت زیر باشد

(سود فوق‌العاده + سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت)

در حالیکه در شرایط تولید سرمایه‌داری غیر انحصاری قیمت عمدتاً معادل (سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت) بود.

(۲) بعلاوه وجود مواد اولیه ارزان و صنایع که در معرض چپاول این شرکت قرار دارند، حمل و نقل ارزان، استفاده از نیروی کار بمراتب ارزان‌تر از متروپول و امکان سرکوب خشن و بیرحمانه و خونین حرکات اعتراضی و مبارزات مردمی، برای جلوگیری از بی نظمی در تولید و باطل شدن تولید، یعنی امکاناتی که در کشورهای اروپا و آمریکا بسادگی موجود نیست، نرخ سود سرمایه‌های آمریکایی در داخل آمریکا، مطابق آمارهای وزارت بازرگانی معادل ۱۱٪ تا ۱۴٪ بوده و، ولسی در خارج از این کشور، به ۱۵٪ و در کشورهای سفاره به حدود ۲۱٪ تا ۲۲٪ میرسد (مرا- جمع‌شده به کتاب "امپریالیسم امروز"، چاپ جمهوری توو-های چین)

(همانطور که در بررسی نقش سیستم مالی و بانکی خواهیم دید، اعتبار لازم برای پرکردن این فاصله یعنی برای سرمایه‌داری جهت تهیه کالاهای گرانتر نیز از جیب کسب‌وکار وابسته برداشت می‌شود). بدیهی است که خریداران کالاها با عبارت دیگر بازار فروش عمده این کالاها را هم خود کشور وابسته تشکیل می‌دهد. یعنی اقتصاد کشور از یک طرف از طریق چپاول امکانات خود در ساختن کالاها، تحت‌فشار و استثمار قرار می‌گیرد، و از طرف دیگر، از طریق خرید همان کالاها با بهای توری، بدین ترتیب در ایران ما از یک طرف شاهد ورود و عملکرد سرمایه‌های خارجی مونوپول‌ها در ایران کشور و از طرف دیگر شاهد جریان سریع خروج سودهای کلان هستیم. امری که موازنه برداشت‌های کشور را از طریق چپاول ثروت آن بشدت برهم می‌زند (۱).

جریان خروج سریع سود از کشوری وابسته مثل ایران به سوی خارج امکان هرگونه رشد اقتصادی مستقل از امپریالیسم و امکان هر نوع حرکت و انباشت مستقل و مهم سرمایه را در شرایط وابستگی ارگانیک به امپریالیسم و اقتصاد آن غیرممکن می‌سازد. چنین استثمار وحشیانه‌ای از کشور، بوسیله امپریالیسم و مونوپول‌های چپاولگر آن فقط در شرایط حاکمیت یک دولت وابسته و ارتجاعی مثل دولت شاه خائن که حافظ روابط ارگانیک وابستگی و فراهم‌کننده زمینه لازم در مجموعه جهات برای سود بری و غسارت سرمایه‌های امپریالیسم است ممکن و تحقق پذیر می‌باشد.

(۱) از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۶ افزایش کل ارزش تولید ملی کشورهای "در حال توسعه" (به استثنای چند کشور کوچک) معادل ۱۱ میلیارد دلار بطور متوسط در سال بوده است. اما در همین زمان، سودهای برگشتی ناشی از سرمایه‌داری و وام‌ها که از این کشورهای بوسیله کشورهای امپریالیستی بیرون کشیده شده هر سال معادل ۶ میلیارد دلار بود است که معادل است با بیش از ۵۰٪ افزایش کل اندیس تولید ملی این کشورها! (منبع: آمار سازمان ملل). در سال ۱۹۷۰، سرمایه‌داری‌های مستقیم آمریکا در آسیا، آفریقا، آمریکا لاتین به ۲۱۲۹۶ میلیارد دلار رسیده که نصف آن در صنایع نفتی و سایر زمینه‌های استخراجی بوده است. در سال ۱۹۷۰، نرخ سود متوسط سرمایه‌داری‌های آمریکا در خارجه مطابق آمارهای وزارت بازرگانی آمریکا ۱۳٫۱٪ بوده، اما این نرخ در کشورهای سه قاره فوق به ۲۱٪ بالغ شده است! (مراجعه شود به کتاب "امپریالیسم امروز...")

نقش سیستم بانکی در ایجاد تورم

برای اینکه مونیپول‌ها بتوانند در کشور وابسته‌ای مانند ایران فعالیت نمایند لازم است که سیستم بانکی و مالی کشورهای تحت سلطه در خدمت برآورد هرکرن اهدا آنها قرارگیرد. چنین خدمتی همانطور که اکنون خواهیم دید بصورت یک مکانیسم تورم‌زا درمی‌آید. لنین در سالها قبل به نقش و اهمیت بانکهای امپریالیستی مستعمراتسی در چپاول کشورهای تحت سلطه برخورد کرده است:

"بدین طریق میتوان گفت که سرمایه مالی دام خود را به تمام معنسی کلمه در سراسر کشورهای جهان می‌گستراند. در این مورد بانکهای که در مستعمرات تاسیس میشوند و شعب آنها نقش بزرگی را ایفا می‌نمایند." (لنین: "امپریالیسم مابثابه" ...، همانجا، ص ۱۰۵)

در شرایطی که تبدیل پذیری پول به طلا امکان‌پذیر بود، بانک‌ها نمی‌توانستند زیاد به از حد اعتبار صادر نمایند زیرا حفظ قابلیت تبدیل پذیری فوق‌صورت اعتبار بدون پشتوانه را ناعادی مانع میشد (دولتها و بانکها تقریباً فقط در زمان جنگ اقدام به این کار می‌نمودند). اما در دوران حاکمیت انحصارات امپریالیستی، تبدیل پذیری پول از میان رفته است و بانک‌ها در دادن اعتبار آزادی عمل بیشتری یافته‌اند. در این شرایط، مونیپول‌ها برای کسب سود بیشتر از طریق افزایش قیمت کالاها ی خود ناچارند که به تهیه کالاها یا قیمت‌گران تر دست بزنند. تامین اعتبار هنگامت تولید این کالاها باید بوسیله بانکها بویژه بانک مرکزی صورت بپذیرد. بانکها می‌توانند به این خواست پاسخ مثبت یا منفی بدهند و به موسسات فوق‌مقداری پول کافزی یا اعتبار واگذازنمایند. بنابراین در این حالت یعنی در حالت عدم تبدیل پذیری پول، در مقابل خواست مدام مونیپول‌ها در سرمایه‌گذاری از طریق وارد کردن پول کافزی بدون پشتوانه، امر کنترل مالی بوسیله بانکها بویژه برای کنترل تورم اهمیت حیاتی یافته است. اما در شرایط وابستگی اقتصادی-سیاسی عمیق‌کسوری نظیر ایران، بانک مرکزی نه تنها نمی‌تواند در مقابل این تمایل و حرص روزافزون مونیپول‌ها برای اخذ اعتبار و پول و افزایش بهای کالا مقاومت کند، بلکه اساساً وظیفه آن به‌گونه‌ای است که باید زمینه چپاول حداکثر این مونیپولهای امپریالیستی و وابستگان داخلی آنها را حتی با ورود مقدار هنگفتی اسکناس و اعتبار بدون پشتوانه تولیدی یعنی به قیمت دامن زدن سرسام آزر تیرم فراهم نماید. (نمونه‌ای از آنرا در افزایش اسکناس و اعتبار در سال ۱۳۵۴ دیدیم). این اعتبارات از محل درآمد هائی مثل نفت و وام‌های امپریالیستی با سیردهای خرید تولید کنندگان و ... تامین گردد. و با استفاده از این

گونه اعتبارات غیرتولیدی با بهره بسیار نازل است که مونیپول‌ها همیشه میتوانستند سودهای کلان‌تری به جیب بزنند و فاصله میان مخارج و قیمت را بیش از پیش افزایش دهند. اساساً برخورداری مونیپول‌ها از اعتبارات با بهره ناچیز یکی دیگر از ریشه‌های مهم سود فوق‌العاده می‌باشد. مکانیسم فوق‌گوشه‌ای از نقش بانک‌های وابسته را در دامن زدن به بحران و تورم آشکار میسازد.

اعتبارات کلانی نیز که در زمینه‌های غیرتولیدی مثل ساختمان، خدمات و ... داده میشود خود به رشد تورم کمک بی‌سابقه‌ای می‌نماید. نگاهی به میزان اعتبارات بانکها به سرمایه داران وابسته نشان میدهد که توسعه اعتبارات بانکها به بخش خصوصی (و به عبارت درست تر به سرمایه داران وابسته، به انحصارات امپریالیستی) در سال ۱۳۵۴ چه از لحاظ مبلغ مطلق و چه از نظر میزان رشد، بنا بر آمار خود بانک مرکزی، در تاریخ ۱۵ ساله بانک مرکزی ایران ابعاد بی‌سابقه‌ای یافته است (۱). هنگامی هم که بعلت و خامت اوضاع مساله کنترل اعتبارات ضرورت می‌یابد، بانک بمثابه حافظه منافع انحصارات امپریالیستی، این کنترل را از طریق کاهش میزان اعتبارات تولید کنندگان کوچک و متوسط (یعنی از اعتباراتی که فقط میزان بسیار اندکی از کل اعتبارات را در برمیگیرد) انجام میدهد. و با ایفای این نقش خائنه اقتصادی، در واقع زمینه و فضای رشد تولید داخلی راه‌رچه بیشتر تنگ ساخته به روند تهاجم سرمایه امپریالیستی و سلب مالکیت از خلق بیش از پیش خدمت میکند.

نقش وابستگی سیستم مالی و پولسی ایران به امپریالیسم در دامن زدن به تورم

وابستگی سیستم پولی و مالی ایران به کشورهای امپریالیستی و سیستم مالی جهانی موجب مضمون که کلیه اختلالات سیستم موجود از حمله تورم بالاجبار در درون کشور ما منعکس گردد و نوسانات ارزش ارزهای خارجی حتی در شرایطی که ارزش‌های اقتصادی مورد مبادله میان طرفین نیز بدون تغییر مانده باشند رابطه مبادله نابرابر را تشدید نمایند. زیرا از آنجا که ارزش پولی مثل ریال به پشتوانه پولی مسلط چون دلار وابسته است، هرگونه کاهش ارزش دلار خود بخود منجر به کاهش ارزش ریال خواهد شد و از قدرت خرید آن در مقابل کالاها کاسته خواهد کردید. زیرا ارزش ریال وابسته به اعتماد است که در بازار ارزی بین‌المللی به دلار موجود است. در سالهای اخیر ما شاهد سقوط (۱) جالب توجه است که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران یعنی یکی از محورهای اساسی نفوذ و برنامه‌ریزی اقتصادی امپریالیسم در ایران، توسط اعتبارات همین بانک مرکزی تاسیس کردید.

مرتب ارزش ارزهای خارجی بر اثر تورم موجود در سیستم امپریالیستی هتیم و ارزش پول‌هایی مثل دلار، لیره و فرانک بارها رسماً پائین آمده است. اخیراً دستگا‌ه‌های تبلیغاتی رژیم با سر و صدا اعلام نمودند که ریال دیگر به دلار وابسته نبوده و ارزش آن متناسب با حق برداشت ویژه (۱) می‌باشد که مخلوطی از چند ارز مسلط امپریالیستی است. این امر حتی در صورت صحت آن هیچگونه تغییر کیفی جدیدی در وابستگی ریال به پول‌های امپریالیستی (که ناشی از یک واقعیت عمیق‌تر یعنی وابستگی اقتصاد ما به اقتصاد امپریالیستی است) نمی‌دهد و نهایتاً اینکه ریال را نه به یک ارز بلکه به چندین ارز امپریالیستی وابسته می‌نماید و موقعیت آن بصورت ارزی که ارزش آن عدتاً وابسته به نوسان ارزهای خارجی است همچنان پابرجا می‌ماند.

تمام تاسیسات مالی جهانی که بوسیله امپریالیست‌ها ایجاد شده‌اند مثل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، ... در واقع چیزی نیستند جز ابزارهای مالی که از یک طرفی تورم پول‌های امپریالیستی را به جانب کشورهای تحت سلطه هدایت میکنند و از سوی دیگر سودها و بهره‌های کلان حاصل از سرمایه‌های امپریالیستی، قرضه‌ها، وام‌ها و سپرده‌ها را به جیب مونیپول‌های این کشورهای امپریالیست جهت بایی میکنند. باید یادآوری کنیم که پول و روابط پولی در واقع روابط واقعی مبادله را از نظر مخفی میکنند و خود را ظاهراً جانشین آنها می‌نمایند. پول صورت‌ظاهر یک رابطه استثمارگر را بخود میگیرد اما خود آنرا بوجود نمی‌آورد. ماهیت و جوهر "مساله مالی و پولی" و تقنین و عملکرد آن در کشورهای تحت سلطه جدا از وابستگی اقتصادی این کشورها به سیستم امپریالیستی معنی ندارد و در حقیقت تسلط مالی این کشورها بر کشورهای تحت سلطه نمایش‌وابستگی عمیق اقتصادی این کشورها به سیستم امپریالیستی است و سیستم مالی جهانی بگونه‌ای عمل میکند که منافع اقتصادی را از کشورهای تحت سلطه به کشورهای متروپول و بحران‌ها را از متروپول به کشورهای تحت سلطه هدایت نماید.

تورم و سلب مالکیت از اقشار خلقی

اینگ این مساله اساسی را مورد بررسی قرار دهیم که تورم چگونه و از چه اقسام و طبقاتی سلب مالکیت بعمل می‌آورد و چه تاثیر اقتصادی و سیاسی بر جامعه باقی‌مانده از همانطور که دیدیم تورم به طرق مختلفی بوسیله دولت و مونیپول‌ها ایجاد میگردد و نقش اصلی آن اینست که فاصله میان دستمزدهای زحمتکش و میزان سود حاصله بسیاری

مونیپول‌ها و دولت را بیش از پیش افزایش دهد و از این طریق مقدار بی‌هنگمت‌تری از دسترنج طبقات زحمتکش جامعه را برآید. اما قابل توجه اینست که تاثیر تورم بر همه اقشار خلقی یکسان نیست و شدت و ضعف آن تفاوت دارد.

گفتم که افزایش‌بهای کالا قبل از همه در بخش‌هایی صورت می‌پذیرد و ادامه می‌یابد که تولید بدست مونیپول‌ها باشد. با رشد قیمت‌ها میزان دستمزدهای زحمتکش را دیگر کفاف تامین حداقل مایحتاج اولیه لازم برای بازسازی نیروی کار آنها را نداده و فشار حاصل از این امر سبب میشود که آنها در مقابل چنین شرائطی دست به اعتراض زده و از طریق مقاومت‌ها و مبارزات بسیار شدید سرمایه‌داران را به افزایش دستمزدها وادار سازند. ولی معمولاً این اضافه دستمزدها نسبت به رشد سرسام‌آور قیمت‌ها و هزینه زندگی کمیت بسیار ناچیز و نامتناسبی را تشکیل میدهد. یعنی علیرغم بالا رفتن دستمزدها اسمی یا ظاهری عملاً از میزان دستمزدهای حقیقی آنها یعنی از قدرت خریدشان عدام کاسته میشود. در این میان طبقه کارگر از آنجا که برای تامین معاش خود هیچ امکاناتی جز فروش نیروی کار خود ندارد و افزایش‌بهای آن همانطور که دیدیم نسبت به افزایش‌بهای کارهای دیگر بسیار ناچیز است، بیشترین فشار را متحمل میشود و مجبور است با همان دستمزدهای قبلی یا اندکی از یاد یافته، کالاهایی را اشتیاق کند که این امران بمراتب گران تر شده‌اند. عاملی که این استثمار در کشور تحت سلطه‌ای نظیر ایران ایجاد وسیع‌تری می‌دهد اینست که برخلاف کشورهای امپریالیستی که افزایش میزان دستمزدهای کارگران بعلت وجود سند بگا‌های کارگری و عوامل مختلف دیگر (از جمله چپاول ثروت کشورهای تحت سلطه) هرچند به شکل نامتناسب و با دشواری اما بهر حال تا حدودی معین افزایش قیمت کالاها را تعقیب می‌نماید، در کشورهای تحت سلطه، میان افزایش‌بهای کالاها و افزایش‌بهای نیروی کار هیچگونه هماهنگی و تناسبی موجود نیست و فاصله‌ای بزرگ این دو را از یکدیگر جدا میکند. بدین ترتیب، کارگران بیش از هر طبقه و قشر دیگری بار سنگین تورم را بر دوش میکنند.

تولیدکنندگان متوسط و کوچک نیز از سنگینی تورم (هرچند با فشار کمتر) درامان نمی‌مانند. اینان از یکطرف باید فشار تورمی افزایش‌بهای کالاها را مونیپول‌ها و سرمایه‌های انحصاری و وابستگان آنها را تحمل کنند و از طرف دیگر بنوعی خود در شرایطی میتوانند بهای کالاها را خویش را افزایش دهند. معضله با وجود این، فاصله موجود میان افزایش قیمت کالاها و مونیپول‌ها و کالاها را این تولیدکنندگان بسیار نامتناسب می‌باشد و اینان بهیچ عنوان از پشتوانه سیاسی - اقتصادی مونیپول و تسلط آنها بی‌شک وها و موسسات مالی و دولت برای تامین اعتبار در جهت تولید کالا با بهای گرانتر برخوردار نمی‌باشند. این اقشار علیرغم حاشیه عمل بسیار نازکو نامطمئن، که بوسیله امکان افزایش قیمت کالاهایشان در مقابل مونیپول‌ها دارند، فشار منگنه تورم را (هرچند

نه به اندازه کارگران) احساس کرده و از طرف مونوپولها تحت فشار، ستم و احجاف قرار دارند.

سیاست افزایش قیمت مونوپولها بویژه در زمینه تولید وسایل تولید و صنایع کلیدی تشدید می‌یابد و در صورتیکه خریداران وسائل تولید، تولید کنندگان کوچک و متوسط باشند بهیچ وجه قادر نخواهند بود تناسیب میان بهای پدیدار برای خرید وسائل تولیدی و کالاهای ساخته شده خود برقرار کنند و این تناسب مدام بسود مونوپولها برهم میخورد. از این طریق، انتقال ارزش از موسسات کوچک و متوسط به جیب مونوپولها از یکطرف موجب عدم امکان انباشت و ایجاد سلب مالکیت و ورشکستگی اینسان گردیده و از سوی دیگر به رشد عمومی قیمتها دامن میزند.

در مورد اقتضای چون خرده مالکان دهقان یا دهقانان متوسط، در صورتیکه خود مستغلا تولید کنند، مواد زراعی باشند، از آنجا که رشد قیمت تولیدات کشاورزی سستی بسیار کمتر از رشد کارهای مورد احتیاج آنها و تهیه شده بوسیله مونوپولها است، دائما با فروش کالاهای خود به قیمت ارزان و خرید کالاهای مونوپولها و تولید کنندگان بزرگ به قیمت گران بده ریج بخش مهمی از دسترنج خود را که در شرایط مناسب می‌توانست در جهت تولید مجدداً بکار افتد از دست داده به مونوپولها تقدیم میکند.

از طرف دیگر، چون اغلب تولیدات اینان پایه مصرفی و کالاهای اساسی مورد احتیاج مردم را تشکیل میدهد و گران شدن آن متناسب با گران شدن کالاهای مونوپولها سبب اعتراض و عکس العمل عمومی مردم را فراهم میسازد، از این جهت رژیم وابسته و خائن شاه با خرید این کالاهای ارزان به قیمت گران تر و فروش آن در بازار به قیمت ارزان تر بهای این کالاهای را بطور مصنوعی پائین تر نگاه میدارد و در نتیجه، تولید این کالاهای در مقابل رشد سرمایه آوری بهای کالاهای دیگر برای تولید کنندگان سودی در بر ندارد و آنها را بسوی افلاس و ورشکستگی سوق میدهد. مثلاً بهائی که دولت به تولید کنندگان گندم برای خرید کالاهای آنها پیشنهاد میکند کمتر از ۷۰٪ بهائی است که برای گندم وارداتی آمریکا پرداخت می‌نماید. ("اگرونومیست" لندن - آگوست ۱۹۶۶). این عمل بخودی خود نتیجه‌ای جز گماره گیری تولید کنندگان کالاهای مورد مصرف مردم از زمینه‌های تولیدی فوق نداشته و از آنجا که بهای تمام شده محصول تولید شده آنها در شرایط تورم قیمت دیگر کالاهای اغلب از بهای فروش کالاهای مشابه وارد شده بوسیله دولت بالاتر است، تولید آن مقرون به صرفه نبوده و سبب کسود زمینه‌های تولیدی فوق میگردد. حکومت خائن و دست نشانده شاه با انحصار واردات این کالاهای از خارج بصورت بزرگترین رقیب ورشکست کننده تولید کنندگان کوچک داخلی درمی‌آید و همچنین با حفظ موقعیت انحصاری خرید کالاهای این تولید کنندگان کوچک داخلی و مجبور کردن آنها به فروش کالاهای خود به دولت از طریق تعاونیها و غیره

هیچگونه آزادی عملی برای آنها باقی نمی‌گذارد. این جریان در واقع یکی از علل کاهش و سقوط تولید را در زمینه‌های کشاورزی و مصرفی مردم تشکیل میدهد.

بدین ترتیب، مونوپولها در صورتیکه خریدار مواد اولیه و مواد کشاورزی باشند، آنها را به بهای نازل اکتیاع میکنند و در صورتیکه فروشند باشند مدام بر قیمت آنها می‌افزایند. بهمین جهت است که می‌بینیم در سالهای اخیر بهای مواد مصرفی وارد شده از خارج بشدت سیر صعودی پیچیده ولی رشد بهای کالاهای سنتی بشدت کاهش یافته و یا دچار کاهش است. (۱) .

* * *

همانطور که دیدیم، تورم بمثابة یکی از وجوه بحران امپریالیستی و جزو لاینفک این سیستم، بیش از پیش زمینه مادی تولید و زیست حتمتشان را تنگ تر نموده و آنان را در تضاد آشفتنی ناپذیر با این سیستم قرار میدهد. وابستگی ایران به امپریالیسم آن زمینه و سرچشمه اساسی است که کلیه افشار و طبقات خلق، کارگران، دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی را در معرض سلب مالکیت و استثمار مدام امپریالیستی قرار داده، فقر و تیره روزی توأمهای مردم ما و چپاول و غارت منابع و ثروت‌های سرشار میهن ما را سبب شده است. رژیم فاشیستی شاه، بمثابة سنگ زنجیری امپریالیسم آمریکا و نماینده طبقات ارتجاعی وابسته به آن، حافظ و نگهدارنده این منافعی و وسیله حفظ و تحکیم این وابستگی و چپاول است. بنابراین، تازمانی که حاکمیت سرمایه‌های امپریالیستی بر کشور

(۱) باید یادآوری کنیم که در کشورهای اروپا و آمریکا رشد سرمایه‌داری در یک شرایط ثبات پولی و وجود تبدیل پذیری پول و در حالت پائین بودن سطح قیمتها انجام گرفت (رشد بارآوری کار بده ریج در شرایط رقابت ناگهانی موجب نزول قیمتها میشد و اساساً کاهش قیمتها خود نشانه رشد سرمایه‌داری بود، در حالیکه امروز، در شرایط تسلط مونوپولها بر تولید، نظیرم افزایش بارآوری کار، مونوپولها قیمت کالاهای خود را کاهش نداده بلکه آنها را مدام افزایش میدهند، در حالیکه در کشورهای تحت سلطه رشد سرمایه‌داری باید در شرایط تعدیل تبدیل پذیری پول به طلا، یعنی رشد بی‌رویه حجم پول و اعتبارات را یعنی در شرایط عدم کنترل واقعی پول بوسیله بانکها و ایجاد تورم و افزایش بهای مدام کالاهای صورت گیرد، افزایش مدامی که ناشی از شرایط داخلی نبوده بلکه عمدتاً از خارج تأثیر گرفته و منتقل میشود. و بدین ترتیب، هرگونه امکانی برای رشد روابط سرمایه‌داری مستقل از امپریالیسم را از بین می‌برد. در حقیقت، تورم مدامی عصر ما به مگانیمس انباشت سرمایه (غارت) مونوپولها وابسته است که خود عامل جلوگیری از انباشت سرمایه‌های غیر انحصاری را فراهم میسازد.

ما وجود دارد، خلق ما هیچگونه امکانی برای بستن چشمه‌های بحران و عواقب آن، برآ
 رشد واقعی، برای استقلال و دمکراسی و یا بهبود شرایط اقتصادی/ اجتماعی حاکم
 نداشته و تنها با درهم شکستن سیطرهٔ امپریالیسم و نوکران بورژوا/ کمپرادور آن، بسا
 خشکاندن این سرچشمهٔ ناپسانمانی و بیدار قادر خواهند بود شرایط شکوفائی واقعی
 ایران را فراهم آورند. راه نیل به این آرمان بزرگ خلق ما بسیج و سازماندهی وسیع
 مردم و بویژه طبقهٔ کارگر، تدارک بیکار عظیم جنگ خلق و مبارزهٔ قاطع و تا به آخر علیه
 کلبهٔ دشمنان داخلی و خارجی است. سراب‌های رفهرمیستی و تلفین‌های ضد انقلابی
 از نوع تبلیغات دار و دستهٔ خائن "کمیتهٔ مرکزی" حزب توده، این عمال مزدور سوسیال-
 امپریالیسم شوروی تنها میتواند به خلع سلاح توده‌ها، به کاهش برندگان مبارزات و کم کردن
 سمت آن منتهی گردد. بهمین جهت، پیشبرد مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم مزدور نرسا
 نمیتواند از مبارزه علیه این نمایندگان ضد انقلاب، از مبارزه علیه این میلیشن ادا مه و
 تحکیم بردگی خلقهای میهن ما جدا باشد. امروز در شرایط حساس رشد جنبش مردم ما
 و تلاش امپریالیسم و رژیم شاه جهت "چاره جویی" در برابر بحران فزایندهٔ "کونی، تلاش-
 های "کمیتهٔ مرکزی" در دامن زدن به توهمات رفهرمیستی و طرح تئوری‌های ضد انقلابی از
 قبیل "جهت واحد ضد دیکتاتوری" در خدمت انحراف جنبش نوپای مردم ما از سمتگیری
 درست و گماندن آن به بیراهه‌های سازشکارانه است. برآکندن این امیدواری که گویا
 میتوان در شرایط سلطهٔ امپریالیسم به آزادی و دمکراسی (حتی از نوع بورژوازی آن) نائل
 آمد، هیچ چیز نیست جز تلاش برای سست کردن ارادهٔ پیکارجوی توده‌ها و ایجاد
 انحراف در سمتگیری درست آن. مبارزه برای کسب دمکراسی واقعی، مبارزه برای رهائی
 و شکوفائی میهن، ما هیچ چیز نیست جز مبارزهٔ لاینفک علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه.
 خلق ما تنها از طریق برانداختن سلطهٔ امپریالیسم و پایان دادن به حاکمیت طبقات
 ارتجاعی میتواند به استقلال و آزادی نائل آید. استثمار امپریالیسم و بورژوازی وابسته
 به آن از کلبهٔ افشار خلق زمینهٔ مادی و عینی وحدت آنها را بمنظور دست یابی به
 هدف‌ها و منافع مشترک این مرحله از مبارزه (یعنی مبارزهٔ ضد امپریالیستی و دمکراتیک)
 تشکیل میدهد. هژمونی پرولتاریا و حزب آن جهت تحقق این وحدت، شرط اصلی
 هدایت این مبارزه و پیروزی، است. مارکسیست‌لنینیست‌های ایران در راه نیل به این
 هدف، در راه حل وظائف ضد امپریالیستی و دمکراتیک و انجام انقلاب دمکراتیک نویسن
 به حکم ضرورت‌های مبارزه و آموزش‌های مارکسیسم لنینیسم اندیشهٔ مائوتسهدون، نه در
 جهت توهمات رفهرمیستی، بلکه در راه بسیج و سازماندهی توده‌ها، در راه سازماندهی
 طبقهٔ کارگر و ارتقای آن به یک جنبش آگاه و متشکل انقلابی گام برمی‌دارند و از این طریق
 راه نیل به رهائی واقعی را هموار میسازند.



آنگولا و سیادت طلبی دو ابر قدرت

در دو سه سال اخیر، قاره آفریقا و بویژه آفریقای سیاه دستخوش درگرونی‌ها و تلاطمات متعددی بوده است که هرکدام به سهم خود بر سرنوشت این قاره و خلقهای مبارز آن، بر سرنوشت کل جنبش‌رهای بخش‌ملی، اثرات مثبت و منفی مهم و گاه تعیین‌کننده بجای گذاشته است. این درگرونی‌ها در دو زمینه قابل مشاهده و بررسی است: الف - در زمینه تکامل و پیروزی مبارزات رهای بخش‌ملی در برخی کشورها (پیروزی جنگ خلق در موزامبیک و گینه بیسائو و تکامل مبارزه مسلحانه خلقهای زیعبا بوئسه، نامیبی و آرانیا) و ب - در زمینه تشدید مداخلات و تجاوزات امپریالیستی و سوسیال-امپریالیستی که در شکل تشدید رقابت میان دو ابرقدرت (شوروی و آمریکا) و بویژه در ورود هرچه بیشتر سوسیال‌امپریالیسم بر روی صحنه - چه از طریق رخنه در جنبش‌های رهای بخش و چه از طریق یورش به قرقگاه‌های امپریالیسم آمریکا (در اشکال مختلف سیاسی، اقتصادی و تجاوز مستقیم نظامی) - متجلی گردیده است.

بی‌تردید، نیروهای انقلابی نمی‌وانند در برابر این تکامل بفرنج اوضاع در این قاره بی‌تفاوت بمانند، بویژه آنکه تلاقی دو مولفه فوق‌الذکر (مبارزات رهای بخش از طرفی و رقابت‌های امپریالیستی از طرف دیگر) گاه موجب شرایطی میگردد که درک درست و عمیق آن برای استراتژی جنبش‌گونیستی و جنبش‌رهای بخش‌ملی دارای اهمیت کلیدی است. در آنگولا ما شاهد یکی از این موارد بارز تلاقی دو مولفه هستیم. وقایعی که در آنگولا، از تاریخ امضای قرارداد "آلور" (ALVOR) (ه ژانویه ۱۹۷۵) و بویژه از آغاز جنگ داخلی بی‌عده روی میدهد پرتو نوبنی بر روی ماهیت سوسیال‌امپریالیسم شوروی و هاد اف و عملکرد آن می‌افتد. این امپریالیسم نواخته، از خلال این وقایع، گام جدیدی در تکامل امپریالیستی خود به جلو برمیدارد. اگر تاکنون، از زمان تجاوز به خاک چکسلواکی، سوسیال‌امپریالیسم شوروی در کشورهای جهان سوم از طریق بسط رخنه و نفوذ خود و عملکرد عمدتاً سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک به حفظ و گسترش منافع غارتگرانه و تجاوزگرانه خود اقدام می‌نمود، در آنگولا ما شاهد دخالت نظامی مستقیم و در مقیاس بسیار وسیع سوسیال‌امپریالیسم هستیم، مداخله‌ای که از هر نظر با شکل کلاسیک عملکرد امپریالیسم (امپریالیسم آمریکا) یگانگی دارد. با این تفاوت که اگر امپریالیسم آمریکا تجاوز خود را به ویتنام تحت‌الوای دفاع از "دمکراسی" توجیه می‌نمود، سوسیال‌امپریالیسم به بهانه "انترناسیونالیسم" همین کار را انجام میدهد. این مساله نشان میدهد که امروز دیگر پیکان تجاوز مستقیم

آنگولا در قرن پانزدهم میلادی پس از سرکوب مقاومت مسلحانه مردم این سرزمین توسط نیروهای پرتغالی به مستعمره پرتغال تبدیل گردید. آنگولا با سرزمین وسیع حاصل خیز و با منابع طبیعی سرشار الماس، نفت، فسفات، سنگ آهن... برای استعمارگران آزمند که جهت غارت ثروتها و تجارت برده بسوی قاره آفریقا روی آورده بودند یک کانون مهم تولید ثروت و یک منبع بزرگ غارت و چپاول بشمار میرفت. تاریخ پنج قرن سلطه استعمارگران بر این سرزمین، تاریخ غارت و چپاول بیرحمانه ثروت های این کشور، تاریخ جنایت و سرکوب علیه مردم این سرزمین و در عین حال تاریخ مبارزه و مقاومت مستمر مردم آن علیه این سلطه استعماری و تلاش خستگی ناپذیر برای رهایی از اسارت است. با استقرار فاشیسم در پرتغال، بهره برداری از ثروت های این کشور و استثمار مردم زحمتکش آن ابعاد گسترده ای یافت و آنگولا به یک وسیله مهم کاهش بحران اقتصادی پرتغال تبدیل گردید. از نیمه دوم سالهای پنجاه قرن اخیر صفحه جدیدی در تاریخ مبارزه و مقاومت خلق آنگولا گشوده میشود. این مبارزه که بتدریج بصورت نبرد مسلحانه و جنگ رهایی بخش شگ میگردید، بالاخره در سال ۱۹۷۵ به شکست قطعی استعمارگران پرتغالی در سال ۱۹۷۵ منتهی گردید. رشد مبارزه آزاد بیختر در این سالها دولت پرتغال انحصارات امپریالیستی را که منافع خود را در معرض خطر جدی میدیدند، به تلاش بیش از پیش برای حفظ سلطه خود بر این کشور که از اهمیت اقتصادی استراتژیکی معینی برخوردار بود (۱) وادار ساخت. رژیم فاشیستی پرتغال با آغاز مبارزه رهایی بخش در آنگولا، موزامبیک و کینه بیسافو جهت سرکوب این مبارزات و علاوه بر اختصاص بیش از نیمی از درآمد کشور برای مخارج نظامی، بیش از پیش به امپریالیسم آمریکا که بطور مستقیم و غیرمستقیم در غارت ثروتها و منابع این کشور سهیم و نفع بود توسل می جست، اما نه جنگ و سرکوب وحشیانه، نه افزایش مداوم هزینه های نظامی و نه کمکهای امپریالیسم آمریکا و انحصارات امپریالیستی، هیچ یک نتوانستند از شکست مفتضحانه استعمارگران پرتغالی جلوگیری نماید و حتی به عکس ادامه سیاست استعماری پرتغال، به تشدید بیش از پیش تضاد های گوناگون در این کشور، به تشدید بحران سیاسی و اقتصادی منجر گردید و شرایط مساعدی برای گسترش مبارزه توده ها در پرتغال و سقوط فاشیسم سالازار و کاتتانو فراهم آورد.

(۱) اهمیت استراتژیکی آنگولا از مجاورت آن با اقیانوس اطلس از طرفی و بانکورهای آفریقای جنوبی (نامیبیا و آرانیا) از طرف دیگر ناشی میشود. بطوریکه یکی از اهداف اصلی سوسیال امپریالیسم نیز در تجاوز به آنگولا استفاد از همین موقعیت استراتژیکی بوده است.

مبارزه آزاد بیختر در آنگولا توسط سه سازمان: "جنبش توده های آزاد بیختر آنگولا" ("امپلا" MPLA)، "جبهه ملی برای آزادی آنگولا" ("افلا" FNLA) و "اتحادیه ملی برای آزادی کامل آنگولا" ("اوتینا" UNITA) رهبری میشود.

"جنبش توده های آزاد بیختر آنگولا" ("امپلا") در دسامبر ۱۹۵۶ در نتیجه وحدت چند گروه ناسیونالیستی و گروهی از روشنفکران هوادار حزب کمونیست آنگولا به وجود آمد که تکیه گاه و پایه توده های آنرا بطور عمده اهالی قبیله "مبوندو" (MBUNDU) یکی از اقوام چهارگانه آنگولا، تشکیل میداد. اولین اقدام مسلحانه این سازمان در چهارم فوریه ۱۹۶۱ با حمله به زندان مرکزی شهر لواندا (LUANDA) آغاز گردید. این اقدام که حرکت مهمی در جنبش آزاد بیختر آنگولا بشمار می آید تاثیر قابل ملاحظه در گسترش مقاومت مسلحانه علیه استعمارگران پرتغالی بجای نهاد. از زمان سازمان آزاد بیختر آنگولا، "امپلا" تنها سازمانی بود که مبارزه علیه استعمار پرتغال را با پیگیری و قاطعیت به پیش می برد و علاوه بر مبارزه مسلحانه، مبارزه و کار سیاسی (بویژه تبلیغ ایده های ناسیونالیستی) را سازمان میداد و به همین جهت از هواداری توده های مردم و همچنین از پشتیبانی اکثریت عظیم خرد بورژوازی آفریقا برخوردار بود. رهبران این سازمان عهد تا از میان خرد بورژوازی آفریقا، بویژه بخشهای روشنفکری آن برخاسته بودند و پایه آن عهد تا از خرد بورژوازی و دهقانان نواحی لواندا و اهالی مناطق مرکزی تشکیل میشد. این سازمان در واقع در جریان مبارزه رهایی بخش نماینده اصلی جنبش ناسیونالیستی بورژوازی آنگولا بشمار می آمد. در دوران مبارزه رهایی بخش همچنین عناصر مارکسیست - لنینیست، باستانداری و مور (۱) غالباً در این سازمان فعالیت داشتند. "امپلا" علاوه بر کمک های بیدریغ جمهوری توده های چین، از کشورهای مختلف (از سوسیال دموکراتهای اروپا تا کشورهای ریزینویستی اروپای شرقی کمک میگرفت)، معهدا علی رغم دریافت کمک از بلوک امپریالیستی تا قبل از کودتای ۲۵ آوریل پرتغال، عدم وابستگی خود را به شوروی و بلوک امپریالیستی اروپای غربی حفظ کرده بود و تا این تاریخ با اینکه بارها با شانناز قطع کمک از جانب شوروی مواجه گردید، در برابر کلیه این مانورها و مقاصد اخلالگرانه سوسیال امپریالیسم شوروی مقاومت نمود.

(۱) این دموور عبارتند از: ۱- "ویریتا دا کروز" بنیانگذار حزب کمونیست پرتغال و چند نفر دیگر که در سال ۱۹۶۳ بمنظور تغییر "افلا" از درون، از سازمان "امپلا" خارج گردید و به "افلا" پیوست (تجربه ای که هرگز موفق نگردید). ۲- "جنتیلویانا" که در سال ۷۴ همراه با چند مارکسیست دگروتعداد نسبتاً زیادی از روشنفکران، سازمان "شورش فعال" را ایجاد نمود. این سازمان که همانند "امپلا" دارای یک ترکیب اجتماعی منحصرخرد بورژوازی و یک ترکیب سیاسی متشکل از عناصر کلیه بخشهای ضد استعماری بود، هیچگاه نتوانست در میان توده های مردم رشد کند.

"جبهه ملی برای آزادی آنگولا" ("افلا") در سال ۱۹۶۲ در ادامه فعالیت "اتحادیه" خلقهای آنگولا" (UPA) و در نتیجه وحدت این سازمان با "حزب موم-کراتیک آنگولا" تشکیل شد و رهبری آن به هواداران "روبرتو هولدن"، رهبر "اتحادیه" خلقهای آنگولا" واگذار گردید. هولدن در سال ۱۹۵۴ ابتدا "اتحادیه" خلقهای شمال آنگولا" را با هدف احیای پادشاهی قدیم قوم "باکونگو" در شمال آنگولا تأسیس نمود. این سازمان پس از شرکت هولدن در اولین "کنفرانس سراسری خلق آفریقا" در سال ۱۹۵۸، در نتیجه توصیه و رهنمودهای پائیریس لومومبا و فرانتس فانون جهت شکستن چارچوب قبیله‌ای و انطباق آن با امر آزادی سراسر آنگولا و منافع مشترک خلقهای آفریقا، به "اتحادیه" خلقهای آنگولا" تغییر نام داد. این سازمان در دوران کوتاه استقلال کشور در اواسط سال ۱۹۶۰ توانست با برخورداری از تشویق و کمک‌های لومومبا، رهبر جنبش خلق کنگو، به فعالیت در میان مهاجرین باکونگو در این کشور دست زده و حتی از راه پوی کنگو نیز بمنظور تبلیغ در جهت آزادی خلق آنگولا استفاده نماید. اولین اقدام مسلحانه این سازمان در ۱۵ مارس ۱۹۶۱ بصورت برپاساختن یک جنبش وسیع عمدتاً دهقانی در شمال آنگولا و یورش به مزارع استعمارگران پرتغالی آغاز گردید که در کنار مبارزه مسلحانه، فوریه ۱۹۶۱ "امپلا" بیانگر آغاز مرحله جدیدی در جنبش رهایی بخش آنگولا بود. این شورش که تا سپتامبر همان سال ادامه داشت، در نتیجه سرکوب وحشیانه نیروهای نظامی پرتغال درهم شکسته شد. در این شورش مسلحانه قریب به بیست هزار نفر از اهالی "باکونگو" توسط نیروهای پرتغالی قتل‌عام شدند و حدود بیست هزار نفر به خارج از آنگولا مهاجرت کردند. فعالیت این سازمان در کنگو پس از قتل لومومبا بتدریج محدود گردید و بالاخره در سال ۱۹۶۴ توسط دولت چومبیه غیرقانونی اعلام شد. "افلا" پس از کودتای موبوتو مجدداً از امکان فعالیت در خاک کنگو (زئیر) برخوردار گردید و در آنجا به تشکیل یک ارتش منظم از آنگولایی‌های مهاجر در زئیر دست زد. یکی از خصوصیات بارز این سازمان دید قبیله‌ای و غلبه این دید بر رهبری سازمان بود. پایه اصلی سازمان را اهالی قبیله "باکونگو" در شمال آنگولا تشکیل میداد. سازمان هیچگونه توجهی به کار سیاسی نداشت و حتی در درون خود به سرکوب‌های عصری که میکشیدند در این زمینه کاملاً بی‌تفاوت می‌پرداخت. این سازمان بجز در میان قبیله نامبرده از پایگاه توده‌ای در آنگولا برخوردار نبود. "افلا" در دریافت کمک از خارج بطور قابل ملاحظه‌ای به دولت زئیر و امپریالیسم آمریکا متکی گردید. این "کمک" های امپریالیسم آمریکا که در اندیشه مستحکم کردن مواضع آینده خوب در آنگولا بود با توجه به ماهیت "افلا" نمی‌توانست به ایجاد پیوند‌های مستقیم و غیرمستقیم آن با امپریالیسم آمریکا منتهی نگردد. این پیوند‌ها بویژه در آستانه استقلال و در جریان جنگ داخلی بیش‌ازپیش آشکار گردید و نتایج شوم خود را نشان داد.

"سازمان اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا" ("اونیتا") در سال ۱۹۶۶ توسط یک گروه از انشعاب‌یون "افلا" به رهبری "ساوینیسی" تشکیل گردید. "ساوینیسی" و سایر رهبران جدا شده از "افلا" علت انشعاب خود را ناپیگیری سازمان در مبارزه، غلبه دید قبیله‌ای بر رهبری سازمان و فساد در درون آن اعلام کردند و بنا بر این جنبش بنظر میرسید که این سازمان فعالیت خود را بر مبنای کار سیاسی در میان خلق و بسیج مسلحانه توده‌ها برای رهایی کامل آنگولا بنا خواهد گذاشت. اما با اینکه در آغاز کوشش‌هایی در زمینه بسیج دهقانان، پرورش کادرهای سیاسی و نظامی و وحدت سایر بخش‌های جنبش بعمل آورد و هدف‌های واقعا ناسیونالیستی و ترقی‌خواهانه‌ای در برابر خود قرار داد، پس از کودتای ۲۵ آوریل ۱۹۶۴ در پرتغال، در کنار ادامه مبارزه در درون آنگولا، سیاست سازش با پرتغال را دنبال نمود. این سازمان نیز همانند سازمان دیگر متکی بر نیروی قبیله‌ای بود و پایه اصلی آن را اهالی قبیله "اومباندو" تشکیل میدادند. "اونیتا" در ابتدا توانسته بود با برخورداری از حمایت زامبیا از این کشور بمتابه پشت حبه استفاده نماید. پس از انفجار راه آهن "بنگوئلا" در نتیجه فشارو اعتراض دولت پرتغال، این امکان توسط دولت زامبیا سلب گردید. "اونیتا" در خارج از آنگولا بطور وسیع شناخته شده بود. این شناسائی بویژه مرهون فعالیت چند گروه مبارز آنگولایی خارج از کشور بود که توسط برخی روشنفکران مارکسیست تشکیل گردیده و رهبری میشد. "اونیتا" مدتها نیز با "سازمان آزاد بیخشن نامیبیا" (SWAPO) همکاری داشته و اردوگاه‌های آن مورد استفاده پارتنرهای سازمان آزاد بیخشن نامیبیا قرار گرفته است.

اوضاع آنگولا از سقوط فاشیسم در پرتغال تا قرارداد آلور

سقوط فاشیسم در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ در پرتغال يك جنبش نیرومند توده‌های خلق را با خود به‌همراه آورد و به مبارزه طبقاتی در آنگولا بیش‌ازپیش حدت بخشید. خصوصیت مبارزه در فاصله سقوط فاشیسم تا قرارداد "آلور" (ژانویه ۷۵) بطور اساسی عبارت بود از: ۱- ایجاد چندین سازمان متشکل از مهاجرین ارتجاعی استعمارگر- "گولون" های پرتغالی) و قتل‌عام مردم توسط ارتجاع استعماری بویژه در لواندا (در ماه‌های ژوئن و فوریه)، ۲- شکل‌گیری وسیع مبارزه توده‌های و تشکل توده‌های مردم در "کمیسیون‌های دفاع از خود" و "کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها"، و از این طریق ایجاد مرحله جدیدی در مبارزه با تجاوز استعمارگران. این رشد جنبش توده‌های در عین حال همراه بود با براه افتادن يك جنبش نیرومند کارگری در سراسر کشور و گسترش مبارزات اقتصادی و سیاسی در "لواندا"، "لویتو"، "نوا لیسبوا"، "بنگولا" و همچنین با رشد جنبش متوقف پرادانه دانشجویان. کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها در پایان این دوره در شهر لواندا آغاز به شکل‌گیری و تشکل نمودند. این کمیسیون‌ها منتخب مجامع عمومی توده‌های بودند که در هر لحظه می‌توانستند بوسیله توده‌ها عزل شوند. در لواندا همچنین ارگان هماهنگی کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها با شرکت نمایندگان منتخب کمیسیون‌ها تشکیل گردید که نقش مهمی در هماهنگی و هدایت مبارزات توده‌های بمحده داشت. علاوه بر این در کارخانه‌ها و دهکده‌های متعدد "کمیسیون‌های کارگری" و "جبهه‌های توده‌های دهکده" بوجود آمد. این جنبش‌های توده‌ای بطور قسمی توسط کمیته‌های انقلابی که غالباً مستقل و یا دارای پیوندهای ناچیزی با "امپلا" بودند سازماندهی و رهبری میشد. این کمیته‌ها با هدایت مبارزات توده‌های ابتکار سازماندهی و توسعه جنبش دفاع از خود در محله‌ها و ایجاد مجامع عمومی وسیع توده‌ای و رهبری "کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها" (از طریق ارگان هماهنگی) بمحده گرفتند. و این نقش‌ها تا انحلال ارگان هماهنگی در سپتامبر ۱۹۷۵ بطور فعال ایفا نمودند. فعالیت این کمیته‌ها تا ترتیب مجامع زحمتکشان، ایجاد "کمیسیون‌های زحمتکشان" در کارخانه‌ها و دامن زدن به هدایت مبارزات کارگری و ایجاد کارزار وسیع ترویج اندیشه‌های دموکراسی توده‌ای و مارکسیسم لنینیسم در کشور گسترش یافت. این کمیته‌ها در روند انجام وظائف گوناگون فوق‌مساله لزوم ایجاد يك جناح مارکسیست لنینیستی در درون "امپلا" را نیز مطرح نمودند. در این دوره بجز تعداد بسیار کمی از کمیته‌های مخفی "امپلا" (که عمدتاً به کار تبلیغ برای سازمان و افشای استعمار پرتغال مشغول بودند) سازمانهای "افلا" و "امپلا" بطورکسی در

خارج از کشور بودند. "افلا" با اینکه آشکارا اسلحه را بر زمین ننهاد، اما در مذاکرات میان اسپینولا و موبوتو در جزیره "سال" که هدف آن یافتن يك استقلال نواستعمار به سود امپریالیسم آمریکا بود شرت‌جست. "اونیتا" نیز با امضای يك قرارداد صلح جداگانه با دولت پرتغال در ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۴ مبادرت ورزید و این در شرایطی بود که دولت پرتغال و در رأس آن اسپینولا همچنان در موضع عدم قبول استقلال آنگولا و دفاع از تزه‌های "فدراتیوی" (که بموجب این تزه‌ها آنگولا می‌بايست در چارچوب يك فدراسیون با پرتغال از "خود مختاری" برخوردار باشد) پافشاری می‌نمود. امضای قرارداد صلح با پرتغال به سازمان "اونیتا" امکان داد از تسهیلات فعالیت‌علنی و تبلیغاتی برخوردار گردد، در حالیکه مبارزه سایر واحد های آزاد ییخس و مبارزه توده‌های مردم همچنان مورد سرکوب خونین استعمارگران پرتغالی قرار داشت.

اوضاع آنگولا از قرارداد آلور تا آغاز جنگ داخلی

الف - بسط مبارزات توده‌ای و سیاست سرکوب "امپلا" علیه انقلابیون آنگولا

در ژانویه ۱۹۷۵ قراردادی میان دولت پرتغال و سه سازمان رهائی‌بخش پرتغال در "آلور" (Alvor در Algarve) به امضا رسید که بموجب آن حکومت استعمار آنگولا جای خود را به دولت انتقالی متشکل از سه سازمان رهائی‌بخش میداد. بدین ترتیب، سه سازمان آزاد ییخس آنگولا علاوه بر حضور در درون کشور به تشکیل يك دولت سه‌گانه اقدام میکنند. لکن این دولت به ندرت قادر میشود وظیفه خود را به سود زحمتکشان انجام دهد. دولت انتقالی از همان آغاز به يك سلسله اقدامات ضد خلقی متوسل میگردد که عبارتند از منوعیت دست‌یابی توده‌ها به اطلاعات، سرکوب سازمان‌های توده‌ای بویژه کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها و کمیسیون‌های زحمتکشان، تصویب قانون ضد اعتصابی و قانونی نظامی کردن بنادر و راه‌آهن و برخی قوانین دیگر بمنظور ایجاد شرایط و محیط ضد مکرانیک در مدارس خصوصیت این دوره عبارت بود از حملات "افلا" علیه سازمانهای توده‌ای و سرکوب مبارزات توده‌ای. در عوض توده‌های خلق رهبری ارگان‌های هماهنگی کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها و سازمان‌های توده‌ای و کارگری نظیر "جبهه‌های دهکده‌ها" و "اجتماع عمومی کمیسیون‌های زحمتکشان" به مبارزه علیه اختناق و سرکوب و افشای اقدامات دولت، بویژه سازمانهای "افلا" و "اونیتا" ادامه میدادند. مهم‌ترین مبارزات این دوره عبارت بود از "نخستین هفته مبارزه

برای قدرت تود های که در آخر ژانویه ۱۹۷۵ توسط " ارکان هماهنگی " و کمیته های انقلابی سازماندهی شد که نقطه اوج آن " نخستین مجمع تود های بزرگ لوآندا " بود که در آن حدود چهل هزار نفر شرکت داشتند. این روز مهم تأثیر بزرگی در رشد جنبش در سراسر کشور بجای گذاشت. بهمین جهت، سازمانهای " افلا " و " اونیتا " کوشش کردند با برگزاری تظاهرات دیگری با آن مقابله کنند. اما این کوشش‌ها تنها با شکست مواجه گردید بلکه با اعتباری این دو سازمان را در میان تود ها نیز سبب شده. از جمله مبارزات و حوادث پراهمیت دیگر در این دوره می توان از تظاهرات کارگری اول ماه مه در " گابلا "، " کاتویلا "، " لوسو " و غیره نام برد. در لوآندا، در روز ۲۲ مه، تظاهرات علیه " افلا " و اقدامات سرکوب گرانه آن برپا گردید. همچنین در ۲۵ ژوئیه، تظاهرات وسیع دیگری در " بنگولا " سازمان داده شد. کمیته این مبارزات توسط سازمان های تود های و کارگری که غالباً در آنها بخش های انقلابی " امپلا " نیز شرکت می جستند سازماندهی و رهبری میگردد. بدین ترتیب، دولت انتقالی مورد حمله آتش انقلابی تود ها قرار گرفت، تود هائی که علیه اعمال ضد دموکراتیک و ضد تود های این دولت به مبارزه برمی خاستند. این دولت که در واقع وارث سنن استثمار گرانه و فساد درونی دولت پرتغال بود ضعیفاً نمی توانست مدتی طولانی دوام آورد. " امپلا " اگرچه برخلاف " افلا " به سرکوب شدیدی مبارزات تود های و حتی به مخالفت ظاهری با آن هم متوسل نمی گردید و غالباً نیز به نیال این مبارزات روان بود، با استثنای یک مورد یعنی تظاهرات ۲۲ مه (که آنهم متوجه سازمان رقیب یعنی " افلا " بود) هیچگاه به پشتیبانی صریح از جنبش تود های برنخاست و گهگاه نیز که در صحنه ظاهر میشد این هدف را تعقیب می نمود که شاید بتواند از آن سود جوید و یا حتی آنرا در جهت خواسته های خود منحرف سازد. بعنوان مثال در مبارزه بزرگ " نخستین هفته مبارزه برای قدرت تود های " " امپلا " نه فقط نقشی نداشت بلکه تا آخرین لحظه نیز از پشتیبانی از آن خودداری می ورزید. با پیروزی بزرگ این مبارزه، در ششمین روز این هفته، یعنی زمانی که تظاهرات در محله های لوآندا و در سراسر کشور بصورت یک بسیج عظیم تود های همه گیر می شود، ناکهان " امپلا " در صحنه ظاهر میشود و از هواداران و اعضای خود دعوت میکند کدر " نخستین مجمع بزرگ تود های لوآندا " که فردای آن روز برگزار میگردد و آخرین برنامه این هفته مبارزه بود شرکت کنند. در مورد مساله سرکوب مبارزه مردم توسط " افلا " نیز " امپلا " که در تمام این مدت همواره مواضعی سازشکارانه داشت، سرانجام نیز بطور تمام و کمال به موضع تسلیم درمی غلنت. نمونه های آنرا می توان در امضای قرارداد های سازشکارانه در پشتیبانی از خلع سلاح تود ها، علیرغم مخالفت بسیاری از اعضای پایه " نیروهای مسلح تود های آزاد بیخش آنگولا " در ایجاد شرایط تسلیم برای کمیسیونهای تود های " مشاهده نمود. بعبارت دیگر، می توان گفت که صرف نظر از چند کمیته، تنها

یک بخش از " امپلا " از مبارزات تود های، مبارزات در کارخانه ها، محلات و روستاهای کشور پشتیبانی می نمود. این بخش عبارت بود از " بخش سمت دهی سیاسی " " امپلا " و بویژه کمیته های سمت دهی سیاسی " در " گابلا "، " لوبیتو "، " لوسو " و " لوآندا ". بخش سمت دهی سیاسی، مسائلی مربوط به دورنمای مبارزه در راه دموکراسی تود های، تدوین استراتژی جنگ تود های علیه تجاوز امپریالیستی (بر اساس اصل انکا" به نیروی خود)، دفاع بی چون و چرا از استقلال ملی، برانگیختن مبارزات تود های و پشتیبانی از آن و بالاخره مبارزه در راه دموکراتیزه کردن و تجدید ساختمان " امپلا " (از طریق تضمین اصل آزادی انتخاب از پایه تا راس و شکوفائی آزادانه مبارزه" ایدئولوژیک نقش مهمی ایفا نمود. جنبش تجدید ساختمان " امپلا " اگر چه بطور صوری از جانب کمیته مرکزی " امپلا " مورد پشتیبانی قرار گرفت، لکن همواره در آن اختلال گردید و هیچگاه به تحقق نیویست. کمیته های سمت دهی سیاسی نقش مهمی در زمینه بسیج و رهبری مبارزات خلق، تهیه و بخش ارگان های مطبوعاتی (در پیوند فشرده با ناراضی ها و مبارزات تود های، در زمینه پرورش گروه های سیاسی کارگری و تود های، ایفانمود. علاوه بر این، این کمیته ها بهمراه چند سلول کوچک کارگری در لوبیتو، بنگولا و برخی روشنفکران " لوسو "، " نوا لیبویا " و " گابلا " توانستند به گسترش مبارزه از لوآندا به سراسر کشور بطور قابل ملاحظه ای کمک کنند.

در درون " نیروهای مسلح تود های آزاد بیخش آنگولا " (FAPLA) نیز، یک جریان انقلابی سربرآورد که برای تبدیل این نیروها به یک ارتش تود های واقعی و برای تسلیم تود ها و ایجاد میلیسهای مسلح واقعا تود های مبارزه نمود (طرح مورد نظر این جریان مبتنی بود بر دموکراتیزه کردن نیروهای مسلح برپایه کمیته های مبارزین، کمیته های که اعضای آن آزادانه انتخاب شده باشند، سیاسی کردن سربازان برپایه " مارکسیسم - لنینیسم و شرکت دادن آنها در تولید ...)

این بخش های انقلابی با مخالفت رهبری " امپلا " و بخش های وسیع دیگری از سازمان که می کوشیدند موضع متردد و ضد دموکراتیک خود را تحمیل نمایند، روبرو شدند در طول این دوره تردید و تزلزل " امپلا "، سمپاتی تود ها نسبت به آن نه تنها حفظ گردید، بلکه حتی افزایش یافت، و این بویژه در شمال کشور و در لوآندا صادق بود. این افزایش سمپاتی از یکسو ناشی بود از آکسیون های سرکوب گرانه ضد تود های " افلا " و " اونیتا " که دیگر کاملاً افشا شده بودند، و از سوی دیگر نتیجه فعالیت واقعا تود های بخش های انقلابی و مترقی درون سازمان بود. در عین حال، این امر بدان علت بود که رهبری " امپلا " همیشه توانسته بطرز ماهرانه ای به مانور ببرد از بد و بسیاری از مبادی زرات تود های را که در آغاز با یکتود نبوده، علیرغم تمایل باطنی خود بطرز مزورانه ای در وقت مناسب مورد پشتیبانی قرار دهد.

در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۵، در نتیجه مبارزه کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها و کمیسیون‌های دفاع از خود، توده‌های خلق لواندا با پشتیبانی اعضای پایه نیروهای مسلح توده‌های موفق‌گردیدند پس از یک مقابله شدیدی با نیروهای "افلا"، آنها را سرانجام از شهر بیرون راندند.

با بسط روزافزون مبارزات توده‌های، مباحثه ایدئولوژیک شدیدی بویژه در فاصله ماههای ژوئیه تا اکتبر ۷۵ در درون "امپلا" و در مناطق تحت کنترل آن درگیر می‌شود. "امپلا" بموازات تشدید این مبارزه و رشد جنبش توده‌های فعالیت سرکوبگرانه خود را علیه انقلابیون بطور سیستماتیک آغاز می‌کند. این سرکوب هم متوجه عناصر متشکل در سازمان و هم متوجه کسانی است که بطور مستقل به‌سییم و سازماندهی توده‌های اقدام می‌کنند. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، جنبش توده‌های نفوذ کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها، ارگان‌های هماهنگی کمیته‌های زحمتکشان، کمیته‌های انقلابی و کمیته‌های سازماندهی سیاسی در میان توده‌ها هر روز دامنه بیشتری می‌یافت، مواضع و خواست این حرکت توده‌های و ارگان‌های رهبری می‌کنند آن عبارت بود از: الف - ایجاد مجلس‌های توده‌های و برپا کردن یک جنگ طولانی علیه تجار و زگران بیگانه (که از همان آستانه اعلام استقلال آنگولا مقاصد استیلاجویانه خود را آشکار ساخته بودند). ب - تقویت سازمان‌های خلقی و کارگری که باید بطور آزادانه انتخاب شوند و قابل عزل باشند (بجای انتصاب و کنترل و عزل آنان از جانب "امپلا"). ج - ایجاد اشکالی از سازمان قدرت توده‌های تراز نوین که دارای قدرت واقعی باشند نظیر: شورای نمایندگان کارگران و مردم، کمیته‌های منطقه‌ای زحمتکشان، اجتماع منطقه‌ای و غیره. د - تأمین احتیاجات و پاسخگویی به مسائل توده‌های خلق، سازماندهی آذوقه، اشغال زمین‌ها توسط دهقانان.

رهبری "امپلا" با برخورداری از حمایت بخش‌های وسیعی از سازمان، اکثریت خود - بورژوازی و برخی از بخش‌های فاسد کارگری (که در آن زمان بتازگی یک آریستوکراسی کارگری آفریقائی جدید الولاده را بوجود آورده بودند) به مخالفت کامل با این شسی برمی‌خیزد.

رهبری "امپلا" مانع ایجاد مجلس‌های توده‌های میگرد و آن مجلس‌هایی را هم که موجود بودند خلع سلاح می‌نماید (بویژه در لواندا، گابلا، لوانگو و بنگوئا) و بجای آنها یک سازمان دفاع توده‌های را بوجود می‌آورد (سازمانی که هرگز بیش از ۸۰ نفر را در برنگرفت و هرگز اسلحه در اختیارش نگذارد).

رهبری "امپلا" مانع ایجاد اشکال عالیتر سازمان قدرت توده‌های میگرد و کنترل بسیار فشرده‌ای را بر روی سازمان‌های توده‌های موجود اعمال می‌نماید، کمیته تبلیغات را ممنوع و نابود میسازد، مبارزین انقلابی، فعالین اصلی سازمان‌های توده‌های و بسیاری از مبارزین مترقی و دموکرات را مورد تعقیب و ارباب قرار میدهد، از دستیابی کمیسیون‌های

توده‌های به ارگان‌های اطلاعات مانع بعمل می‌آورد، ارگان هماهنگی کمیسیون‌های توده‌های لواندا و سازمان‌های توده‌های سایر شهرها را تحت‌فترت و سرکوب قرار میدهد و نسبت به مساله آذوقه رسانی و سایر مسائل شخص‌زندگی توده‌ها کاملاً بی‌اعتنا می‌ماند.

از طرف دیگر، رهبری "امپلا" از فساد کامل حاکم بر خرده بورژوازی که از جای خالی بیش از صد هزار "کولون" (مهاجر استعمارگر) بورژوازی و خرده بورژوازی استعمارگر برای نیل به مقامات استفاده می‌کرد، پشتیبانی می‌نمود.

در این فاصله، "امپلا" همچنین یک دستگاه "امنیتی" گسترده و محکم برای حفظ خود و ایجاد اختناق سیاسی موجود فراهم می‌آورد که در آن بسیاری از عناصر حزب "کمونست" پرتغال که از لیسبون به آنگولا رفته بودند شرکت داشتند. این عناصر توسط "سینا والس" (Cita VALES) رهبر سابق اتحادیه دانشجویان "کمونست" پرتغال که به آنگولا مهاجرت کرده بود رهبری میشد.

در راس این ماشین سرکوبگر عنصری قرار داده شد که عوام فریبی کاذبانه چپ او بسیاری از افراد را چه در آنگولا و چه در خارج از آن فریفته بود، عنصری که بالاخره چهره واقعی خود را، چهره یک سوسیال فاشیست آراسته، یک نوکر سوسیال - امپریالیسم و قهرمان سرکوب انقلابیون و توده‌ها آشکار ساخت: این فرد "نیو آلسوس" (Nito ALVES) نام داشت.

در این زمان، "امپلا" کارزار سرکوب وحشیانه خود را علیه انقلابیون آغاز نمود. در هفتاد و نواز مبارزین کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها تحت پیگرد قرار گرفته، مرعوب شده و یا به زندان افکند شدند. حتی برخی از عناصر انقلابی "امپلا" نیز زندانی شدند. مبارزینی که از حیثیت عظیمی در میان سازمان‌های توده‌های خلقی برخوردار بودند زندانی و شکنجه شدند و مبارزین دیگری نیز وارد به فرار به سایر نقاط کشور و یا تبعید شدند. بموازات این اقدامات، "امپلا" بر اساس یک سیاست عوام‌فریبانه و در عین حال سرکوبگرانه، ارگان هماهنگی کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها را در لواندا معلق نمود. این معلق کردن ارگان هماهنگی سازمان‌های خلقی توده‌های برای "امپلا" شرایط لازم را جهت کنترل اکید کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها فراهم آورد. کمیته کسانی که در جریان پرتالیک توانسته بودند تمایلات فرمیستی درون جنبش را افشا نمایند، از این ارگان‌ها اخراج شدند و بجای آنان عناصر مورد اعتماد "امپلا" نشان شدند. وظیفه این عناصر این بود که سیاست بورژوازی و سوسیال فاشیستی باصطلاح "بخش سازماندهی توده‌های" را بر سر سازمان‌های توده‌های تحمیل نمایند. "بخش سازماندهی توده‌های" "امپلا" و "اون تا" (مرکز سند یگائی "امپلا" - با "اوتینا" اشتباه نشود) همچنین قوانینی در مورد جنبش کارگری تحمیل نمودند و کمیسیون‌های زحمتکشان نیز بزیر کنترل سوسیال فاشیستی درآوردند. روزنامه‌های خلقی مثل "قدرت توده‌های" و "آنگولا" ممنوع شدند. راديو و مطبوعات

شمول سانسور کردید. همچنین، "اجتماع علم کمیسیون‌های زحمتکشان" در بنکولا و "ارگان هماهنگی کمیسیونهای زحمتکشان" در لوبیتو و در کاتومبلا غیرقانونی شدند.

ب- تشدید اختلاف میان سه سازمان آزاد بیخشن، فعالیت‌های گسترده و دوا بر قدرت بویژه سوسیال امپریالیسم شوروی و برانگیختن جنگ داخلی.

پس از امضای قرارداد "آلور"، علیرغم اظهار خوشنودی هر سه سازمان از ایجاد دولت ائتلافی مشترک و علیرغم تأکیدی که در ابتدا از طرف هر سه سازمان در صورت اهمیت حفظ وحدت و ایجاد یک دولت متحد مطرح میگردد (۱)، دبری نیافتید که اختلاف میان سازمانهای نامبرده بیش از پیش تشدید گردد. این اختلاف بسرعت آنچنان گسترش یافت که در موارد متعددی به شکل برخورد های مسلحانه و قتل و کشتار نیروهای یکدیگر و یورش به نیروهای خلق انعکاس می‌یافت. تکامل این تصادم در فاصله کوتاهی به فاجعه بزرگ جنگ داخلی آنکولا و بالاخره به استقرار سلطه نواستعماری سوسیال امپریالیسم شوروی منتهی میگردد. علل اساسی اختلافات میان سه سازمان را باید در: ۱- اختلافات و تعصبات قومی و قبیله‌ای، ۲- جدائی و هراس این سازمانها از جنبش واقعی توده‌ها و ۳- رقابت و مدخله دوا بر قدرت در امور داخلی آنکولا و تلاش آنها در وابسته کردن این سازمانها به خود جستجو نمود.

پانوجه به اینکه سازمانهای نامبرده (بویژه "افلا") دارای ترکیب و کاراکتر قومی و قبیله‌ای بودند و غالباً به اهالی قوم و منطقه خاصی اتکا داشتند، تعصبات قومی و قبیله‌ای همواره یکی از زمینه‌های پراکندگی و تصادم میان این سازمانها را تشکیل می‌داد. این تصادمات در دوره‌های مختلف مبارزه آزاد بیخشن بویژه از طرف "افلا" دامن زده میشد که علاوه بر حفظ شدیدی بندهای قومی و قبیله‌ای، دارای وابستگی‌های مستقیم و غیرمستقیم با دولت زئیر و امپریالیسم آمریکا بود. رشد مبارزات توده‌ای، خارج شدن کنترل این مبارزات از دست سازمانهای نامبرده و در نتیجه وحشت این سازمانها از بیخشن توده‌ها و در عین حال تمایل "امپلا" برای استفاده از این مبارزات علیه و سازمان دیگر از یکطرف، تصادم میان این سازمانها را تشدید کرد و از طرف دیگر گرایش توسل به قدرتهای بیگانه را در میان آنها تشدید نمود. در چنین شرایطی، دوا بر قدرت آمریکا و شوروی و بویژه سوسیال امپریالیسم که از مدتی قبل در انتظار یک فرصت مناسب زمینه‌چینی و توطئه میکردند، مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، به اتکالی سازمان‌هایی که زمانی مبارزه آزاد بیخشن علیه استعمارگران راهدایت کرده بودند، وارد صحنه شده و یک جنگ داخلی فاجعه آمیز را به خلق آنکولا تحمیل نمودند.

(۱) "عناصر اساسی موفقیت مبارزه رهایی بخش ما سرانجام تحصیل کردید و ما دیگر هرگز اجازه نخواهیم داد که اختلافات غیر اساسی به توسط دشمنان ما به جدال‌های و خیم تبدیل شوند." (سخنرانی آگوستینو نتو، رهبر "امپلا"، بناسیت امضای قرارداد آلور، ژانویه ۱۹۷۰).

مدخله دوا بر قدرت و عمومی شدن جنگ

سوسیال امپریالیسم شوروی که در تمام دوران جنگ آزاد بیخشن "پشتیبانی" آن از مبارزه رهایی بخش خلق آنکولا علیه استعمارگران به کمک ناچیز به یکی از سازمانهای آزاد بیخشن ("امپلا") محدود میگردد، بیکاره پس از قرارداد "آلور" با استفاده از زمینه مساعد موجود (تمایل رهبری "امپلا" برای کسب کامل قدرت، نیازمندی شدیدی آن برای اتکا به ابر قدرت شوروی برای مقابله با "افلا" از یکطرف و جنبش توده‌ای از طرف دیگر و همچنین امکان بسیج علیه "افلا" که با تحریک دولت زئیر به عملیات سرکوبگرانه اقدام نموده بود) سیل اسلحه و کارشناس نظامی و مزدوران کوبائی را به آنکولا و سرانبر نمود و بموازات آن در آنکولا و خارج از آن به تبلیغ وسیع علیه وحدت سه سازمان (که تا آن زمان مورد تأیید کامل "امپلا" قرار داشت) پرداخت. دستگاهها و جریانات وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی و عمان آن در درون "امپلا" و همچنین رهبری "امپلا" که در آن زمان برای اجرای مقاصد خرد تنه‌انگیز خود را مینواستند در ابر قدرت شوروی بیاید، ناگهان آغاز یک کارزار شدیدی وحدت سه سازمان را بمشابه سازش با ارتجاع تبلیغ کرده (۱) و کوشیدند زمینه تدارک و توجیه جنگ داخلی را فراهم آورند. سوسیال امپریالیسم شوروی پس از عمومی شدن جنگ در سراسر کشور برای توجیه اقدامات جنایتکارانه خود در دامن زدن جنگ داخلی تجاوز نژاد پرستان آفریقای جنوبی را به خاک آنکولا بهانه فرار داده و جنبش وانمود ساخت که کوبا شرکت آشکار وی در جنگ داخلی بخاطر ناع از خلق آنکولا در برابر تجاوزگران فاشیست آفریقای جنوبی بوده است. در حالیکه واقعیت انکارناپذیر نشان میدهد که هجوم سلاحها و مزدوران روسی و کوبائی به سرزمین آنکولا و اقدام آن به قتل عام مردم مدتها قبل از تجاوز آفریقای جنوبی (اواسط اکتبر) انبرلم گرفته است. در ژانویه ۱۹۷۰، همزمان با امضای قرارداد آلور (یعنی درست در زمانی که وحدت سه سازمان و اهمیت آن برای استقلال آنکولا مورد تأیید و پشتیبانی هر سه سازمان و کلیه نیروهای مترقی جهان بود) بیش از صد کارشناس نظامی روسی و مدتی پس از آن (در مارس ۷۰) مقام برهنگتفی اسلحه (۱) وحدت سه سازمان نه تنها در زمان امضای قرارداد آلور (ژانویه ۱۹۷۰) مورد تأیید هر سه سازمان بود و از طرف هر سه سازمان منطبق با منافع خلق آنکولا ارزیابی میگردد، حتی در آغاز جنگ داخلی نیز همچنان در ظاهر مورد پشتیبانی "امپلا" بود. در آغاز جنگ (ژوئن ۱۹۷۰) در نتیجه کوشش سازمان وحدت آفریقا (OUA) سه سازمان بار دیگر گرد هم آمده و با امضای موافقتنامه "ناکرو" بر روی وحدت سه سازمان و اهمیت آن تأکید نمودند. (در این موقع قریب سه ماه از جدائی "امپلا" و "افلا" و آغاز جنگ میان آنها میگذشت.

بد نیال آنها وارد خاک آنگولا کردید. یک ماه پس از امضای قرارداد آتش‌بس "ناکورو" یعنی در زوئیه، جنگ داخلی توسط شوروی دامن زده میشود و در سپتامبر یک هنگ از مزدوران کوبانی در شمال آنگولا در نبرد "کاکسینو" (CAXITO) شرکت میکنند. در همین زمان، کشتی‌های روسی مجهز به سلاح‌های گوناگون بطرف آنگولا سرازیر میگردد. از ۲۵ سپتامبر تا ۲۳ اکتبر، پنج کشتی حامل اسلحه به همراه ۲۴۰۰ مزدور روسی وارد آنگولا میشوند. قبل از حمله فاشیستهای آفریقای جنوبی در مدت کمتر از یک هفته (۱۲ تا ۱۸ اکتبر) بیش از ۷۵۰ سرباز مزدور کوبانی در خاک آنگولا پیاده میشوند و جنگ بویژه در نواحی شمالی و مرکزی هر روز بیشتر دامنه میگیرد. سوسیال فاشیستهای روسی و مزدوران کوبانی آنها در تمام این مدت نه نیروهای متجاوز آفریقای جنوبی، بلکه خلق آنگولا را قتل‌عام میکنند و بروی اجساد مردم پایه‌های سلطه خود را مستحکم می‌سازند. نه تنها در این مدت، بلکه حتی پس از تجاوز آفریقای جنوبی، آماج حملات نابودکننده سوسیال امپریالیستهای شوروی و مزدوران کوبانی نه نیروهای متجاوز آفریقای جنوبی، بلکه بطور عمده مردم آنگولا و نیروهای دو سازمان "افلا" و "اونیتا" بودند.

از اواسط اکتبر، با ورود نیروهای دولت ارتجاعی زئیر و سلاح‌های آمریکایی در صحنه جنگ، مدخله ابرقدرت شوروی شکل مستقیم تر و علنی تر ی بخود میگیرد. سرزمین آنگولا بطور آشکار توسط ارتش‌های بیگانه اشغال میشود و به صحنه جنگ آشکار دوا بر قدرت برای تقسیم این کشور تبدیل میگردد (از اواسط اکتبر تا اواسط نوامبر قریب پنج هزار نفر از مزدوران آفریقای جنوبی با کمک بیش از ۱۰۰ تانک آمریکایی در جنگ علیه خلق آنگولا شرکت داشتند). گوا اینکه ارتش زئیر از قبل "اوئیو" را در اشغال خود داشت و آفریقای جنوبی در "گونن" مستقر شده بود، لکن از این هنگام است که مدخله مزدوران بیگانه در شمال و در جنوب کشور و ورود یک هنگ بزرگ ارتش آفریقای جنوبی (که در فاصله چند روز بخش‌های وسیعی از جنوب مرکز کشور را تصرف میکند) محرز میگردد، و باز در همین زمان است که خصلت فاسد و بورژوازی فرماندهان ارتش "امپلا" و ناتوانی این سازمان در بسیج و تسلیم توده و به همراه آن دلایل ضرورت تکیه ایمن سازمان بر ارتش‌های بیگانه بیش از پیش آشکار میگردد (۱). از این تاریخ به بعد سبیل مهمات روسی در ابعاد غیرقابل تصویری بسوی آنگولا سرازیر میشود و روزانه بیش از ۱۰ هواپیمای آنتونوف روسی (هر کدام با بیش از ۸۰ تن مهمات) و ده ها کشتی حامل سلاح‌های پیشرفته وارد آنگولا میگردد. (روسها در جریان جنگ در مجموع بیش

(۱) یکی از تبلیغات توجیه آمیز "امپلا" عوامل و جریانات وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی این بود که گویا علت اتکای این سازمان به "کمک" های شوروی این بود که این سازمان از طرف نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم آمریکا و ارتش متجاوز نژادپرستان آفریقای جنوبی موزد حمله قرار گرفته. درحالیکه این ادعا بطوریکه دیدیم پاسا

از ۲۰۰ ملیون دلار اسلحه به آنگولا ارسال داشتند و آمریکا قریب ۸۰ ملیون دلار در اختیار متحدین خود قرارداد (۱). بموازات ارسال اسلحه، هزاران نفر از واحد‌های

نادرست و بی پایه‌است. اما اگر هم چنین می‌بود (بطوریکه در ارتباط با سایرتجارب انقلابی در صغحات بعد خواهیم دید، قاعدتا، یک سازمان متکی به توده و نماینده مصالح و خواست توده قبل از هرچیز به بسیج و تسلیم توده‌ها می‌پردازد و در برابر تجاوز بیگانه به اتکای خلق به جنگ توده‌ای دست میزند. درحالیکه خرد بورژوازی ناتوان "امپلا" برای انجام مقاصد خود و کسب قدرت و برای مقابله با حملات "افلا" از همان ابتدا راه حل را در اتکای به ارتش بیگانه جستجوی نمود و این بدان علت بود که "امپلا" به حکم مقاصد و خصلت خود به ارتشی احتیاج داشت که بجای او و بجای خلقی که توانائی بسیج و مسلح کردن آنها نداشت جنگند و برای این منظور می‌بایست بجای بسیج خلق به سرکوب مبارزه توده‌ها بپردازد و مقاومت آنها را علیه مدخله نیروهای بیگانه درهم شکند.

(۱) مقایسه کوچکی میان کمیت و کیفیت "کمک" نظامی شوروی به آنگولا قبل و بعد از جنگ داخلی کوبانی بارز مقاصد امپریالیستی این ابرقدرت است. خبرنگار انگلیسی "بازیل اوبدین سن" در کتاب خود موسوم به "خلق آنگولا در قلب توفان"، در سال ۷۲ می‌نویسد: "حتی در سال ۱۹۷۰، هر کسی که برای بازدید از آنگولا به این کشور وارد میشد می‌توانست مشاهده کند که رمان‌سلاحهای اتوماتیکی که بدست "امپلا" میرسید تعداد زیادی تفنگ "اشماپسر" آلمانی بود که روسها در جنگ دوم از ارتش هیتلری به غنیمت گرفته بودند. این سلاح‌ها که در زمان خود بسیار عالی بودند، اکنون دیگر کهنه شده و سلاح‌های جدیدی که سبک تر از آنها و برد بیشتری دارند جای آنها را گرفته‌اند. پرتغالی‌ها از بهترین سلاح‌های اتوماتیکو، که از طرف "ناتو" به آنها داده میشود استفاده میکنند. برد این سلاح‌ها ۶۰۰ متر است درحالیکه برد سلاح‌های کهنه‌ای که در اختیار "امپلا" است ۲۰۰ متر بیشتر نیست."

لکن در جریان جنگ داخلی، شوروی سبیل مدرن‌ترین سلاح‌ها را به آنگولا سرازیر نمود: بیش از ۴۰۰ تانک "ت-۵۴"، تانکهای زمینی "آبی-۷۶"، راکت-اندازه‌های ۱۲۲ میلیمتر، میسایل‌های سام-۷، انواع هلیکوپتر و هواپیماهای میک ۲۱، دراختیار "امپلا" ولی در واقع در اختیار متخصصین روسی و کوبانی قرار دادند.

رفقای چینی این حقه بازی شرم‌آور سوسیال امپریالیستها را چنین افشا کردند: "چرا شوروی سلاح‌های مدرن در اختیار خلق آنگولا زمانی که این خلق واقعا علیه قوای استعمارگر پرتغال می‌جنگید، یعنی قبل از اعلام استقلال آنگولا، قرار داد و چرا اکنون این کار را انجام میدهد، اکنون که سیاه‌ها علیه سیاه‌ها می‌جنگند؟" (خبر-

گزاری "چین‌نو"، ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶).

مزدور کوبائی بمثابه "ژاندارم سوسیال امپریالیسم برای استقرار سلطه" ابرقدرت شوروی وارد صحنه جنگ شدند .

مدخله "شرم آور سوسیال امپریالیسم در آنگولا تحت پوشش يك باصطلاح کمک بی-شائبه، در واقع چیزی نیست جز يك تجدید استعمار خلق آنگولا توسط توسعه طلبان روس، این نخستین مدخله "سلحانه" وسیع سوسیال امپریالیسم است که در فاصله های این چنین دور از مرزهای شوری صورت گرفته واز همه لحاظ با مدل تجاوز امپریالیسم آمریکا یگانه است و بخوبی ماهیت توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم را، که امروز در کنار آمریکا مهاجم ترین دشمن خلقهای جهان است، نشان میدهد .

سلح های پیشرفته ای که شوروی به آنگولا فرستاد هرگز به دست خلق آنگولا نرسید و در دسترس نیروهای مسلح توده ای آزاد بیخشن قرار نگرفت. خلق آنگولا مطابق خواسته های بورژوازی "امپلا" و سوسیال امپریالیست ها، در حاشیه مبارز جای داده شد، از نیمه نوامبر بعد، تعداد مزدوران کوبائی به ۱۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. این ارتش اشغالگر ستاد فرماندهی خاص خود را داشت که از "نیروهای مسلح توده ای آزاد بیخشن آنگولا" مستقل بوده و تنها نیرویی بود که سلح های پیشرفته شوروی را مورد استفاده قرار میداد .

در طول جنگ، "نیروهای مسلح توده ای آزاد بیخشن آنگولا" (که سلحهای سبک در اختیار داشتند) بمثابه "گوشت دم توپ در صفوف پیشاپیش مقاومت قرار گرفته بودند و در پشت سر آنان نیروهای اشغالگر کوبائی که به بهترین سلحها مجهز بودند بسه انگل کردن دشمن اکتفا میکردند و در همان حال نیز بر روی سربازان نیروهای آزادی-بخش که در برابر پیشروی نوکران امپریالیسم آمریکا ناگزیر به عقب نشینی می شدند شلیک میکردند .

"کمک روسها مانع شکست "امپلا" در فاصله ماههای نوامبر تا ژانویه گردید . این کمک باعث گردید که در موزمبیک ناحیه های "کوانزای" جنوبی و شمالی، لوآندا و مالانگه حفظ گردد . لکن تا پایان ماه ژانویه هنوز نیروهای سوسیال امپریالیستی هیچگونه پیشروی قابل اهمیتی نکرده بودند .

در آغاز ژانویه، یک سفیر روسی به نام "دوبرنین" با کیسینگر در آمریکا ملاقات کرد. از ۲۱ تا ۲۴ ژانویه، کیسینگر در راس یک هیات نمایندگی به بهانه "مد آکره" پیرامون "تجدید سلحهای استراتژیکی" به شوروی سفر کرد. در این مذاکرات مساله "آنگولا مورد بحث قرار گرفت و در این زمینه طرفین به پیشرفتهائی نائل آمدند .

کمی بعد، در حوالی اواخر ژانویه و آغاز فوریه، نیروهای ژئیر و آفریقای جنوبی شروع به عقب نشینی نموده و مناطق شمالی را در برابر پیشروی قوای کوبائی رها کردند. (۱)

(۱) در تمام مدتی که نیروی آفریقای جنوبی به مناطق مرزی جنوب آنگولا عقب نشینی

پس از آن، در اوایل فوریه نیروهای "امپلا" و واحد های کوبائی حمله "وسیع خود را متوجه مرکز آنگولا و علیه اونیتیبا متمرکز ساختند .

بد نیال این مذاکرات، کشورهای آفریقائی متحد آمریکا و نیز کشورهای عضو بازار مشترک اروپا (پس از اجلاس "سپه" این کشورها با حضور کیسینگر در بروکسل) "امپلا" را به رسمیت شناختند . در همان تاریخ، آقای "مارک موران"، مشاور امور بین المللی یکی از ستانورهای آمریکائی، برای انجام مذاکرات به لوآندا وارد شد . چند روز بعد، کمیابانی "کابیندا گلف اوبلی" اعلام نمود که فعالیتهای خود را از سر میگیرد و "امپلا" نیز بیان داشت که مونوپول ها را مورد حمله قرار نخواهد داد .

بدین ترتیب، در مسکو، برژنف و کیسینگر بر سر تقسیم آنگولا به توافق رسیدند . نوکران آمریکا عقب نشین شدند و نوکران شوروی پیشروی کردند . شوروی بر طبق این توافق می بایست در ستگاه دولتی را تحت کنترل خود بگیرد و آمریکا همچنان آزادانه با استثمار خلق آنگولا ادامه دهد .

طبیعی است که شکست نوکران امپریالیسم آمریکا و شکست تهاجم ارتش های ژئیر و آفریقای جنوبی پیروزی هائی برای خلق آنگولا محسوب نمی شوند . برعکس، ببری از يك در (در اصلی) به بیرون رانده شده است (گو اینکه هنوز دشمن از در خارج نشده) و ببر خطرناک دیگری که سرشار از انرژی است، از در عقب وارد شده است.

برای خلق آنگولا، این جنگ چیزی جز مرگ و قربانی و محرومیت به همراه نداشته است. سرزمین آنگولا کانون يك نزاع بزرگ میان دو ابرقدرت در جنوب آفریقا گردید که نتیجه آن تقسیم راهزنانانه این سرزمین میان آنها بود .

"امپلا" خود و منافع خلق آنگولا را بطور کامل به شوروی فروخت، پهلوانان جریان سوسیال فاشیست درون "امپلا" ("تیتو آلوس" و "زه وان دونن") در طی سفر خود به شوروی برای شرکت در بیست و پنجمین کنگره "حزب کمونیست" شوروی بر این خود-فروشی صحنه گذاردند . روسها هم اکنون علاوه بر دو هزار متخصص نظامی (یعنی متخصصین اداره جاسوسی شوروی: "ک.گ.ب")، در درون دولت جای خود را اشغال کرده اند و به چپاول و استثمار خلق آنگولا مشغول اند .

روسها در قبال "کمک" داوطلبانه خود جبران خسارت اقتصادی دریافت میکنند. در گزارش وزارت هماهنگی اقتصادی به تاریخ اول دسامبر (گزارشی که منتشر نشده است) چنین میخوانیم: "از آنجا که آبهای سرزمین ما تا ۲۰۰ مایل گسترش دارد و

→ کرده بودند (اواخر ژانویه تا اواخر مارس) هیچگونه حمله ای از طرف قوای "امپلا" و واحد های کوبائی علیه آنان انجام نگرفت. این واقعیت در عین حال که مشخص کننده "آماج اصلی حمله" "امپلا" و نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیسم است، تاثیرات و نتایج فوری و سریع توافقی های دو ابرقدرت را بر سر تقسیم آنگولا نشان میدهد .

کشور ما در حال حاضر نه امکان کنترل آنها را دارد و نه امکان استفاده از آنها را، لذا ما می‌توانیم نسبت به ناوگان شوروی که در آبهای آنگولا به صید ماهی مشغول است یک مالیات بر صید تحمیل نماییم." همین گزارش، کمی بعد، در رابطه با صنایع معدنی چنین میگوید: "تربیدی نیست که شوروی از آن بهره‌برداری کند که ما در این زمینه مناسب‌تر است." گزارش مزبور بخش‌های صنعتی زیر را به روسها واگذار می‌کند: صنایع معدنی، صنایع کشتی‌سازی، ماهیگیری، بانکها و امکان بهره‌برداری از سایر بخشها را نیز باز می‌گذارد.

استثمار آنگولا توسط سوسیال‌امریالیسم سرعت آغاز گردید. بمجرب اینک "اوتیسز" دوباره به تصرف نیروهای آنگولائی درآمد، دولت آنگولا به انستیتیوی قهوه آنگولا دستور داد که مقدار ... تن قهوه موجود را شبانه و مخفیانه با یک کشتی کوبائی از بندر لواندا به مقصد شوروی بارگیری نماید. بنا به قیمت‌های بازار بین‌المللی، هر عروب قهوه (هر عروب از ۱۲ تا ۱۵ کیلوگرم وزن دارد) بین ۶۷ تا ۷۲ اسکودس ارزش دارد. هر عروب قهوه آنگولا به روسها به مبلغ ۱۸۰ اسکودس فروخته شد. روسها این ... تن قهوه را به قیمت ۶۰ میلیون اسکودس بجای ۱۵۸ میلیون اسکودس خریدند و بدین ترتیب براحقی ۱۰۰ میلیون اسکودس از خلق آنگولا دزدیدند.

چنانکه دیدیم، جنگ به‌جمله خود ستمگر نوینی را یعنی سوسیال‌امریالیسم را بر خلق آنگولا تحمیل نمود. اگرچه نوکران امپریالیسم آمریکا از این جنگ مغلوب بیسرون آمده‌اند، اما نمی‌توان نادیده گرفت که ساختمان اقتصادی آنگولا در عین حال به امپریالیسم آمریکا وابسته است و این امپریالیسم دارای منافع اقتصادی مهمی در کشور است و منافع که بهیچ وجه مورد سوال قرار نگرفته‌اند.

بدین سان، در او بر قدرت آمریکا و شوروی با تحمیل یک جنگ ویران‌کننده به خلق آنگولا که طی آن بیش از ۱۵۰ هزار نفر کشته و بیش از یک میلیون نفر بی‌خانمان گردیدند راه استقرار سلطه، نواستعماری خود را هموار ساختند.

هم‌اکنون با وجود گذشت زمانی کوتاه، سلطه، نواستعماری ابرقدرت شوروی نتایج شوم خود را بصورت فقر و سیه‌روزی توده‌ها و سرکوب و حسیانه، نیروهای انقلابی آشکار ساخته است. در سند "سازمان کمونیستی آنگولا"، در ارتباط با شرایط کونی آنگولا چنین می‌خوانیم:

"خصوصیت اوضاع اجتماعی و سیاسی آنگولا در حال حاضر عبارتست از افزایش فقر توده‌ها و سرکوب و حسیانه، علیه انقلابیون و سازمان‌های توده‌ای.

"نزاع‌هایی که میان "نیروهای مسلح توده‌ای آزاد بیخشن آنگولا" و کوبائی‌ها از طرفی و میان کوبائی‌ها و خلق آنگولا از طرف دیگر درگیاست، به زیان خلق تمام شده و باعث سرکشتگی هرچه بیشتر خلق میگردد.

"فرار کولون‌ها و خالی ماندن پست‌هایی که در اشغال آنها بود باعث گردید که خرده بورژوازی اداری آفریقائی، که تحصیل کرده و مطیع است، بطرز وسیعی این پست‌های خالی را در بخش خصوصی و دولتی به اشغال خود درآورد و از آنجا که با هیچ مانعی روبرو نیست، در فساد و ارتشای کامل غوطه‌ور گردد. بموازات آن، بخشی از طبقه کارگر به مقامات ریاست‌اکتیب‌ها و مراقبین نایل گردید و یک آریستوکراسی کارگر را تشکیل داد است که در راس بسیاری از کمیسیون‌های زحمت‌کشان و کمیته‌های مراقبت قرار دارد. این ارگان‌ها توسط "امپلا" بمنظور کنترل جنبش کارگری ایجاد شده‌اند.

"سازمان‌های زحمتکشان و سازمان‌های خلقی، که تحت کنترل اکید "بخش سازمان توده‌های" قرار دارند، اکنون از هیچگونه حمایت توده‌ای برخوردار نیستند و قادر نمی‌باشند که توده‌ها را بسیج نمایند.

"در عین حال، سرکوب‌شدیدی علیه کلیه کسانی که جرات اعتراض علیه این اعمال خود سرانه و بویژه جرات اعتراض علیه ستمگری "امپلا" و یا علیه حضور کوبائی‌ها را به خود راه می‌دهند و یا حتی ادعای عدم تعلق حزبی را دارند، اعمال میگردد.

"سرکوب، فساد بورژوازی، فقر و رفتار خودکامانه "امپلا" خلق را شدیداً تحت فشار قرار داده و میروند تا یک نارضایتی وسیع توده‌ای را بوجود آورد.

"در زمینه سیستم روابط اطلاعاتی، بورژوازی سعی میکند تا ایدئولوژی ارتجاعی خود را (که یک پوشش خلقی گرایانه دارد) رواج دهد و برای رویزونیسم تبلیغ نماید. ایدئولوژی بورژوازی میکوشد در میان توده‌های خلق ریشه بندد و از مطبوعات بورژوازی که تحت کنترل "امپلا" قرار دارند، همزمان با تبلیغات کشورهای سوسیالیستی به فحاشی و بدگویی و افترا علیه جمهوری توده‌های چین و جمهوری توده‌های چین و جمهوری توده‌های آلبانی می‌پردازد.

"لکن رویزونیسم‌ها فراموش میکنند که این رفتار سوسیالیستی، که این ایدئولوژی لوزی بورژوازی و رویزونیستی، نطفه، انهدام خود را در درون خود حمل میکند. سیاست سوسیالیستی و سیاست‌های آن باعث بوجود آمدن تضاد‌های آشتی‌ناپذیر می‌گردد و مبارزه طبقاتی را دامن می‌زند. اگر این حقیقتی است که در لحظه حاضر این سیاست همچنان حاکم است، این نیز حقیقتی است که باید از خلال یک پراتیک انقلابی بطرز قطعی، محو و نابود گردد.

"سوسیال‌امریالیسم و امپریالیسم حیوانات وحشی زخمی را نه‌اندند که روزگارشان بسر آمده است. خلق آنگولا خواهد توانست راه مبارزه علیه دشمنانش را که از مسکو تا واشنگتن به کار استثمار او مشغولند فراگیرد."

موضع جمهوری تودهای چین در قبال اوضاع آنگولا

در پایان این بررسی لازم میدانیم به موضع جمهوری تودهای چین در قبال اوضاع و اتفاقات آنگولا و جنگ داخلی و ابرقدرت در این کشور، هرچند بطور کوتاه، اشاره کنیم، بویژه اینکه تلاش مزورانه ابرقدرت شوروی برای انحراف افکار عمومی از توجه به ماهیت تجاوزگرانه و استثمارگری مدخله خود، با حمله به موضع اصولی جمهوری تودهای چین و مسقطه در درگگون نشان دادن آن همراه بود و حتی موفق گردید با کشاندن بخشی از نیروهای متزلزل و بینابینی (گرچه برای مدتی کوتاه) بدنبال خود برداشته این کارزار ضد چینی بیغزاید.

اساس کارزار تحریک آمیز سوسیال امپریالیسم شوروی و نیروهای وابسته به آن علیه جمهوری تودهای چین بر روی مسائل زیر استوار بود: ۱- کمک جمهوری تودهای چین به "افلا"، ۲- پشتیبانی چین از وحدت سه سازمان و ۳- عدم کمک به "امپلا" در جریان جنگ داخلی.

۱- در مورد کمک به "افلا": جمهوری تودهای چین از نخستین کشورهای است که با آغاز مبارزه رهائی بخش آنگولا پشتیبانی همه جانبه خود را از این مبارزه ضد استعماری اعلام و بلافاصله با کمک "امپلا" به آن تحقق بخشید. کمکهای جمهوری تودهای چین بر اساس اصل عدم مداخله در مسائل داخلی جنبش و پشتیبانی بدون قید و شرط از مبارزات آزاد بیخشن در آنگولا استوار بود. این موضع اصولی طلب میکرد که کمکهای مزبور بدون استثنا به کلیه سازمانهایی که در این مبارزه شرکت دارند داده شود. این موضع جمهوری تودهای چین و کمکهای آن بتمام سازمانها در تمام دوران مبارزه مورد تأیید کلیه نیروهای مترقی در آفریقا و سراسر جهان و همچنین مورد تأیید و استقبال هر سه سازمان آنگولا قرار داشت. "لوجو لارا" عضو بوروی سیاسی "امپلا" در مصیحا به جا جریده "الجزایری" المجاهد" در ۷ ژوئن ۱۹۷۵ (در آغاز جنگ داخلی) در مورد کمکهای جمهوری تودهای چین به آنگولا چنین میگوید:

"چین یکی از نخستین کشورهای بود که از مبارزه رهائی بخش آنگولا پشتیبانی نمود و این پشتیبانی را اتفاقاً از طریق "امپلا" تحقق بخشید. روابط ما با چین به یک سال پیش و حتی به چند سال پیش برنمیگردد، بلکه تقریباً به آغاز مبارزه مسلحانه برمیگردد... چین پشتیبانی خود را از

ما در زمینه تربیت نظامی چندین واحد سازمان ما در عمل نشان داد: است. چین همچنین در زمینه مادی از هر نظر به ما کمک نمود است."

وی سپس در تأیید موضع اصولی جمهوری تودهای چین در کمک به هر سه سازمان و در افزایش تبلیغات ضد چینی در این زمینه خاطر نشان میسازد که:

"میخواهند از کمک چین به "افلا"، کمک که "امپلا" نیز دریافت میکند، سؤ استفاده نمایند."

پس از قرارداد آلور تلاش سوسیال امپریالیسم شوروی برای درگگون نشان دادن موضع اصولی چین در کمک به آنگولا با این ادعای افترا آمیز همراه بود که گویا در حواله پس از قرارداد آلور و در جریان تصادمات میان سه سازمان، "افلا" و "اونیتا" همچنان از کمکهای چین برخوردار بوده اند. هدف این ادعای افترا آمیز ساخته و پرداخته روبریونیسم جهانی از یکطرف بی اعتبار ساختن جمهوری تودهای چین و از طرف دیگر توجیه توطئه های مداخله جویانه سوسیال امپریالیسم شوروی بود. جمهوری تودهای چین بارها این اتهامات بی پایه و تماما ساختگی را که نه با موضع اصولی وی انطباق دارد و نه با فاکتها و واقعیات، با صراحت و روشنی کامل رد کرده است. با توجه به اینکه کمکهای جمهوری تودهای چین به هر سه سازمان آنگولا بظهور انجام و پیشبرد مبارزه آزاییخشن بوده است، بنا بر این با امضای قرارداد آلور و تشکیل دولت انتقالی دیگر موجهی برای ادامه کمک به سازمانهای نامبرده وجود نداشته است و بهمین جهت با امضای قرارداد آلور و بویژه با توجه به دامن گرفتن اختلاف میان سه سازمان، کمکهای خود را به هر سه سازمان قطع نمود. "هوان هوا" نماینده وقت چین در سازمان ملل (وزیر خارجه کنونی) در رابطه با کمکهای چین به جنبش مقاومت آنگولا و قطع این کمک، در ۳۱ مارس ۱۹۷۷ در جلسه شورای امنیت سازمان ملل چین اظهار داشت:

"چین همواره از خلق آنگولا در مبارزه بخاطر رهائی ملی از یوغ استعمار پرتغال پشتیبانی کرده و به هر سه سازمان آزاییخشن کمک، از جمله کمک نظامی، نموده است. آنچه به اختلاف میان سه سازمان مربوط میشود، ما همواره به آنان خاطر نشان کرده ایم که باید منافع مشترک خود یعنی امر رهائی ملی را بر همه چیز مقدم شمرند، در راه وحدت بکوشند و مشترکاً علیه دشمن مبارزه کنند. بویژه باید به واقعیت زیر اشاره نمود: پس از اینکه جنبش آزاد بیخشن ملی آنگولا در ژانویه ۱۹۷۵ در امضای قرارداد آلور با پرتغال درباره تحقق استقلال آنگولا به وحدت رسید، چین به سه سازمان آزاد بیخشن کمک نظامی دیگری نمود (خبرنامه پکن، شماره ۱، سال ۱۹۷۶).

۲ - پشتیبانی از وحدت سه سازمان : چین با حرکت از منافع خلق آنگولا و با آگاهی به توطئه های مداخله جویانه و ابرقدرت و بویژه هموسیال امپریالیسم شوروی برای نفوذ و استقرار سلطه و استعماری خود در آنگولا به امر ضرورت وحدت میان سه سازمان برای دفاع از استقلال کسب شده بیش از پیش تاکید می نمود و همواره سازمان های مزبور را به حفظ وحدت و لزوم هشجاری در برابر توطئه های دو ابرقدرت دعوت میکرد . پس از امضای قرارداد آلور، رفیق چوئن لای در ارتباط با اهمیت و لزوم حفظ وحدت چنین اظهار داشت :

"طبیعتا قرارداد امضاء شده فقط روی کاغذ موجودیت دارد و باید مبارزه پیگیری را جهت اجرای کلیه مفاد آن به پیش برد . نیروهای استعمار کهن هرگز به میل خود صحنه تاریخ را ترک نخواهند کرد و نیروهای رنگارنگ استعمار نوین نیز بیکار نخواهند نشست و در اولین فرصت به عملیات خرابکارانه دست خواهند زد و اغتشاش بوجود خواهند آورد . بدین خاطر، مبارزه خلق آنگولا جهت تصرف استقلال ملی کامل همچنان طولانی و پراز فراز و نشیب خواهد بود . لکن ما ایمان داریم که خلق آنگولا که در کوره نبرد مسلحانه آید به یه شده و از پشتیبانی کسورها و خلقهای آفریقا و خلقهای سراسر جهان برخوردار است، چنانچه وحدت خود را تحکیم بخشد، همواره در برابر بحالت نیروهای خارجی هشیار بماند، کوشش خود را دوچند ان نماید و در پیکار مصر باشسد، سرانجام پیروزی نهائی را به چنگ خواهد آورد . " (" خبرنامه پکن "، شماره ۶، سال ۱۹۷۵) (تاکید روی کلمات از ما است) .

این موضع درست و اصولی حزب کمونیست چین در تکیه بر لزوم حفظ وحدت میان سه سازمان و حفظ دستاورد های گرانبهای جنبش مقاومت ملی نه تنها از پشتیبانی همه نیروهای ترقی خواه برخوردار گردید، بلکه هر سه سازمان جنبش آزاد بیخش آنگولا نیز علیرغم اختلافات میان خود و تحریکات دو ابرقدرت به انطباق آن با منافع خلق آنگولا اعتراف داشتند (۱) . " لوجو لارا، عضو بوروی سیاسی " امپلا، در مصاحبه ای که

(۱) مساله وحدت و هماهنگی مبارزات در تمام دوران مبارزه آزاد بیخش (علیرغم وجود اختلاف و تضاد میان سازمان های مزبور) مورد تاکید و تصریح هر سه سازمان قرار داشته است و در مرحله مختلف این پروسه کوشش های عملی معینی نیز در این زمینه انجام گرفته است که از آن جمله میتوان موافقت نامه میان " امپلا " و " افلا " در ۸ ژوئن ۱۹۷۲ را ذکر نمود که طبق آن دو سازمان تصمیم گرفتند مشترکا یک " شورای عالی برای آزادی آنگولا " (به ریاست " افلا " و معاونت " امپلا ")، یک " ستاد فرماندهی مشترک " و یک " شورای سیاسی " مشترک برای فعالیتهای سیاسی، تبلیغاتی و دیپلماتیک تشکیل دهند .

قبلا بدان اشاره کردید، در تائید این موضع جمهوری تود های چین چنین میگوید :

" ما بسیار خوشحالیم که می بینیم چین نسبت به پیشرفت وحدت عمل میان سه جنبش رهائی بخش آنگولا علاقه وافر نشان میدهد . چین حتی اظهار داشته که حاضر است هر آنچه را که در توان دارد بیکار اندازد تا این وحدت عمل واقعا عملی گردد . باتوجه به اینکه چین با هر سه سازمان جنبش رابطه دارد، ما فکر میکنیم که این موضع، موضع بسیار مثبتی است . "

حفظ وحدت پس از برانداختن سلطه استعماری پرتغال بدون تردید با منافع خلق آنگولا انطباق کامل داشت. نه فقط در آنگولا بلکه بطور کلی پس از پایان دوران مبارزه رهائی بخش ملی، حفظ وحدت نیروهای سهیم در این مبارزه سیاستی است که بخاطر انطباق آن با منافع کوتاه مدت و درازمدت خلق همواره از جانب کمونیست ها در جنبش های آزاد بیخش کشورهای مختلف چین، ویتنام، لاوس، ... دنبال و در راه آن مبارزه شده است. مبارزه رهائی بخش ملی، مبارزه پیدائشی است که اقتضای طبقات مختلف جامعه (پرولتاریا، خرده بورژوازی، بخش هایی از بورژوازی، زمینداران و غیره) را در برمیگیرد و نیروهای سیاسی گوناگون در انجمام و پیروزی آن نینفع بوده و در آن شرکت می جویند . گسترش صفوف این مبارزه ملی یکی از شرایط پیروزی آن و پایان دادن به سلطه بیگانه است. پس از پایان پیروزی این مبارزه، وحدت و ائتلاف نیروهای شرکت کننده در آن، شرط ضرور حفظ استقلال و ساختمان کشور است. در واقع پس از کسب استقلال دو راه در برابر نیروهای سیاسی مختلف قرار دارد : پسا امن زدن به اختلافات (که بنا بر ماهیت و ترکیب جنبش در صفوف آن موجود است) و گنجاندن خلق به یک جنگ داخلی و یا وحدت و ائتلاف نیروها و پیشبرد مبارزه طبقاتی در جریان ساختمان کشور و ترمیم ویرانی های جنگ " کمونیست ها و نیروهای که از منافع واقعی خلق حرکت میکنند طبعاً بجای تحمل یک جنگ داخلی خانمان برانداز بسه خلقی که تازه یک جنگ طولانی علیه استعمار و امپریالیسم را پشت سر گذارده است، همه قدرت خود را در راه حفظ وحدت و تحکیم آن بکار می برند . آنها میگویند (همچنانکه تجارب چین و ویتنام و لاوس و ... نشان میدهد) چنین وحدتی را از طریق بسیج توده ها به سایر نیروها تحمل کنند تا بتوانند بدون گنجاندن خلق به یک جنگ داخلی و بدون بخطر انداختن استقلال تازه بدست آمده، مبارزه طبقاتی را در جریان ساختمان کشور به انگلی توده های خلق و با سازمان دادن مبارزات توده های و کسک به ایجاد ارگان های قدرت توده های (کمیسیون های توده های، اتحاد بهای مختلف زحمت کسان) به پیش برده، با جلب نیروهای بنیابینی و انفراد نیروهای راست و سازنشکار به تدریج در راه بسط و تحکیم قدرت سیاسی خود گام برمی دارند . تجربه لاوس نموده برجسته ای از نتایج این سیاست را نشان میدهد .

شک نیست که سایر نیروهای شرکت کننده در مبارزه ملی (بویژه اگر به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم به برخی قدرتهای امپریالیستی وابسته باشند) به آسانی بوحث و اثتلاف تن در نمی دهند و چه بسا با اخلال در آن امر تحقق آنرا دشوار و غیرممکن سازند. در چنین شرائطی، وظیفه کونیستها و نیروهای واقعا خلقی در مبارزه بخاطر وحدت سخت تر و بفرنج تر میگردد. بسیج توده ها بر روی شعار ضرورت وحدت و اثتلاف نیروها و افشای مقاصد نیروهائی که از آن سرباز میزند در عین حال در خدمت آماده کردن خلق برای مقابله با یک جنگ داخلی و تدارک سیاسی برای آغاز مبارزه مسلحانه توده ای است. برزمینه این بسیج توده است که میتوان در صورت شکست همه تلاش های ممکن جهت تحقق اثتلاف و تحمیل یک جنگ داخلی از طرف سایر نیروها به خلق، توده ها را علیه آنان به مبارزه کشاند و از طریق جنگ توده های نیروی دشمن را درهم شکست. مبارزه حزب کونیست چین علیه گومیندان پس از پیروزی بر ژاپن نمونه این تجربه پیروزمند تاریخی است. حزب کونیست چین در آستانه پیروزی بر فاشیست های ژاپنی با ارزیابی از ماهیت گومیندان و خطر براه افتادن جنگ داخلی (توسط چانگ کائیشک و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا) تمام مساعی خود را در راه بسیج خلق بخاطر ایجاد دولت اثتلافی و جلوگیری از جنگ داخلی و براین مبنا ارتقای آگاهی و هوشیاری توده ها نسبت به امکان تحمیل یک جنگ داخلی و آمادگی در برابر آن بکار برد. این کوشش حتی تا آغاز جنگ داخلی (قبل از عمومی شدن آن) همچنان ادامه داشت. رفیق مائوتسه درون در توضیح شرائط چین پس از جنگ مقاومت ضد ژاپنی و تشریح سیاست حزب کونیست چین در شرائط نامبرده می نویسد:

"در مورد سیمه های چانگ کائیک برای برآوردن اختن جنگ داخلی سیاست حزب ما پیوسته روشن بوده است: مقابله مصلحانه با جنگ داخلی، مخالفت با جنگ داخلی، جلوگیری از جنگ داخلی. در آینده نیز باید با تمام قوا و با برد باری فراوان خلق را در کوشش های پیش برای جلوگیری از جنگ داخلی راهنمایی کنیم. معذک باید کاملا آگاه بود که خطر جنگ داخلی فوق العاده شدید است، زیرا که سیاست چانگ کائیشک از هم آگسوس محرز شده است. سیاست چانگ کائیشک جنگ داخلی است، سیاست ما، سیاست خلق مخالف جنگ داخلی است (۰۰۰) پیش از هفتمین کنگره و در جریان این کنگره و پس از آن ما به اندازۀ کافی کوشیدیم توجه خلق را به خطر جنگ داخلی جلب کنیم تا آنکه تمام خلق، اعضای حزب ما و ارتش ما قبلا از لفظ روانی برای مقابله با آن آماده باشند. این نکته بسیار مهمی است. میان داشتن چنین آمادگی و نداشتن آن تفاوت بزرگی موجود است (۰۰۰) کمیته مرکزی حزب بارها خطر جنگ داخلی را نشان داده است تا تمام

خلق، تمام رفقای حزبی و ارتش تحت رهبری حزب در حالت آماده باش قرارگیرند". (مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد چهارم فارسی، صفحات ۱۸ و ۱۷).

و باز در جای دیگر مائوتسه دون خاطر نشان میسازد که:

"حقوقی را که خلق به جنگ آورده هرگز نباید مفت و مجانی از دست داد. بلکه باید با نیز از آنها دفاع نمود. ما جنگ داخلی نمی خواهیم، معذک هرگاه چانگ کائیشک در تحمیل آن به خلق چین مطلقا اصرار ورزد، ما مجبور می شویم سلاح به دست بگیریم و با آن به مبارزه برخیزیم، تا آنکه از خود دفاع کنیم، تا آنکه زندگی، اموال، حقوق و سعادت مردم مناطق آزاد شده را حفظ و حراست نماییم. این جنگ داخلی خواهد بود که او به ما تحمیل میکند". (همانجا، صفحه ۲۱).

حزب کونیست چین بموازات افزایش توطئه های گومیندان در برانگیختن جنگ داخلی که با حمله به نیروها و مناطق تحت نفوذ حزب همراه بود، مبارزه بخاطر افشای این سیاست و بسیج خلق علیه آن را تشدید می نمود:

"از سال گذشته، حزب کونیست چین بارها توجه خلق را به این نکته معطوف داشت که چانگ کائیشک به سیمه عظیمی مشغول است تا بعضی پایان یافتن جنگ مقاومت به برانگیختن جنگ داخلی به مقیاس ملی دست بزند. حزب کونیست چین مانند خلق چین و همه کسانی که در جهان به صلح در چین علاقمندند عقیده دارد که جنگ داخلی جدید مصیبتی است ولی حزب کونیست چین بر آن است که هنوز میتوان از جنگ داخلی جلوگیری کرد و باید جلوگیری کرد". (مائوتسه دون، همانجا، ص ۶۰).

مبارزه حزب کونیست چین علیه جنگ داخلی بالاخره به عقب نشینی موقت گومیندان منتهی گردید. چانگ کائیشک در مذاکرات "چون کینگ" اصول صلح و وحدت را پذیرفت و اعلام کرد که "باید از جنگ داخلی پرهیز شود و هر دو حزب در محیط صلح بسرای ساختمان چین نو با یکدیگر همکاری کنند". معذک حزب کونیست چین بدو در چارشدن به توهم درباره ماهیت چانگ کائیشک و با این اعتقاد که "موافقت نامه حاصله فقط بر روی کاغذ است" (مائوتسه دون) و اقدامات حکومت چانگ کائیشک (حمله به مناطق آزاد شده) نفی آشکار آنرا نشان میداد، به مبارزه خود در راه به اجرا درآمدن مفاد موافقت نامه و بسط آن به سایر زمینه های مورد اختلاف و در عین حال آمادگی خلق برای مقابله با جنگ احتمالی بطور پیگیر ادامه داده و بهمین جهت توانست پس از قطعی شدن و عمومی شدن جنگ، نیروهای گومیندان را به انکای توده های وسیع خلق از طریق مبارزه

سلحانه توده‌های درهم شکند و حکومت چانگانکیشک را سرنگون سازد . طبیعی است چنین سیاستی که لازمه آن علاوه بر حرکت از منافع والای خلقی ، داشتن روشن بینی انقلابی و دیدگاه عمیقاً مارکسیستی است . نمیتوانست توسط سازمان نظیر "امپلا" اعمال گردد . هدف از یادآوری این حقایق تنها نشان دادن فاصله عمیقی است که سیاست "امپلا" را از یک سیاست مبتنی بر منافع توده جدا میکند .

در حواشی پس از قرارداد آئور ، جمهوری توده‌های چین با حرکت از منافع بلاواسطه خلق آنکولا و با روشن بینی انقلابی لزوم حفظ وحدت سه سازمان و بویژه لزوم هشجاری در برابر توطئه‌ها و تحریکات دوا بر قدرت را نشان داد و همه مساعی خود را در جهت تادیق آن بکار برد . دیری نپایید که نتایج شوم نادیده گرفتن این هشدارها آشکار گردید . دخالت‌های پوشیده‌ه آمریکا و شوروی و اعمال آنها ، با تهاجم وسیع نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران کوبائی آن بصورت یک جنگ داخلی وسیع آشکار گردید . در طول این جنگ داخلی که هیچ چیز نبود جز نزاع وحشیانه و دوا بر قدرت برای تقسیم راهزنانه آنکولا میان خود ، قربانیان بی‌شماری که بمراتب بیش از مجموع کشته شدگان ۱۵ سال جنگ ضد استعماری است ، بخاطر منافع آزمندانه و دوا بر قدرت بخاک و خون کشید شدند و آنکولا در آستانه رهایی از استعمارگران پرتغالی ، به نوستعماره سوسیال امپریالیسم شوروی و به میدان چپا و لغارت دوا بر قدرت تبدیل گردید .

۳ - عدم کمک به "امپلا" در جریان جنگ داخلی : با توجه به ماهیت جنگ داخلی در آنکولا روشن است که هرگونه کمکی به هریک از طرفین چیزی جز شرکت غیر مستقیم در این جنگ و درگون نشان دادن ماهیت آن نمی‌توانست باشد . به همین جهت جمهوری توده‌های چین بمثابة پشتیبان واقعی خلق آنکولا از یکطرف کمک خود را به هر سه سازمان قطع نمود و از طرف دیگر به افشای پیگیری ماهیت جنگ داخلی و "حکومیت و طرد کامل مدخلات خارجی در آنکولا" دست زد . جمهوری توده‌های چین در جریان جنگ داخلی در آنکولا از یکطرف "مداخله و تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی" و از طرف دیگر "تجاوز رژیم فاشیستی آفریقای جنوبی را بشدت محکوم" میکرد (خبرنامه یکن ، شماره ۱۵ ، سال ۱۹۷۶) . چنین توده‌های بجای شرکت در جنگ داخلی دوا بر قدرت (از طریق غیرمستقیم کمک به یکی از طرفین جنگ) بر روی این سیاست اصولی تکیه میکرد که :

"نیروهای نظامی شوروی و واحدهای مزدور خارجی آن باید فوراً و بطور کامل از خاک آنکولا خارج شوند (... و همه کشورهای استقلال و حاکمیت ملی آنکولا را محترم شمرند و آفریقای جنوبی را که با استفاده از کشور نامیبیا به تحریک و تجاوز علیه آنکولا (... مشغول است محکوم سازند) . (سخنرانی نماینده چین در سازمان ملل ، خبرنامه یکن ، شماره ۱۵ ، سال ۱۹۷۶) .

خلاصه کیم

تجربه مبارزه رهایی بخش آنکولا دخالت دوا بر قدرت و بویژه دوا بر قدرت شوروی در آن ما را به نتایج اساسی زیرین میرساند :

(۱) در سراسر طول مبارزه رهایی بخش ملی علیه استعمار پرتغال و امپریالیسم جهانی ، خلق آنکولا با دلوا و فی و از خودگذشتگی تمام پیچار سلحانه خود را بمپیش برده و در صفوف مقدم مبارزه ضد استعماری خلقهای آفریقا قرار گرفته است و سرانجام بدنبال سقوط فاشیسم در پرتغال ، موفق به سرنگون ساختن حاکمیت استعماری پرتغال در آنکولا گردید و با اضاغی قرارداد آئور دولت سه گانه ملی خود را (متشکل از سه سازمان رهایی بخش : "امپلا" ، "افلا" و "اوتینا") در میهن مستقر ساخت . همچنین مبارزه قهرمانانه و پیگیری خلق آنکولا از آن جهت که ضربات اساسی به پایه و بنیاد امپراتوری استعماری فرسوده پرتغال وارد آورد ، نقش بسیار مهمی در تسریع پروسه اضمحلال فاشیسم در پرتغال و رشد آگاهی نیروهای مترقی و انقلابی پرتغال ایفا نمود .

(۲) خلق آنکولا ، علیرغم اینکه به یک مبارزه سلحانه طولانی دست یازید ، اما از داشتن سازمان نماینده واقعی خواست‌های اساسی خود محروم بود . سه سازمان رهایی بخش آنکولا به سبب ماهیت و خاستگاه طبقاتی بورژوازی / خرده بورژوازی خود ، نمی‌توانستند و نتوانستند نماینده خواست‌های واقعی و منافع اساسی توده‌های زحمتکش خلق گردند ، بلکه همواره از مبارزه توده‌ها بمثابة وسیله‌ای برای نیل بمقاصد و اهداف بورژوازی خود استفاده نمودند . این سازمان‌ها نه تنها در هیچ یک از مراحل انقلاب ملی در پیشاپیش توده‌ها قرار نگرفته و آنها را بطرز واقعی رهبری ننمودند ، بلکه در همه حال به سرکوب سیاسی ، ایدئولوژیک ، تشکیلاتی و حتی نظامی توده‌های خلق و انقلابیون راستین متشکل در و یا خارج از صفوف خود می‌پرداختند و با تمام قوا از تشکل انقلابی توده‌های خلق و بویژه پرولتاریای آنکولا جلوگیری بعمل آوردند . دانسته جدائی این سازمان‌ها از منافع والای توده‌ها و منافع ملی بورژوازی و خرده بورژوازی آنها تا به حدی بود که حتی (در مورد سازمانی نظیر "افلا") تا حد دستی با استعمارگران فاشیست پرتغالی و امپریالیسم آمریکا و اعمال بومی آن (رژیم ارتجاعی رژیم و دولت نژاد پرست و فاشیست آفریقای جنوبی) و غلظیدن به منجلب سازش با دشمنان خلق پیشرفته است . همین ماهیت بورژوازی و خرده بورژوازی این سازمان‌ها و دوری آنها از منافع والای انقلاب و پیوند هایشان با دوا بر قدرت و اعمال آنها باعث گردید که بجای تحقق بخشیدن به امر وحدت و حفظ و تحکیم استقلال کشور به مهربه‌های سیاست نترققا فکانه دوا بر قدرت برای برانگیختن جنگ داخلی تبدیل گردند و سازمانی نظیر

"امپلا" عملاً بمثابة يك مهره سوسیال امپریالیسم شوروی در خدمت استقرار سلطهٔ نسو- استعماری این ابرقدرت و از بین بردن دستاوردهای بزرگ پیکار طولانی و خونین خلق آنگولا قرار گیرد .

۳) علیرغم تبلیغات عوام فریبانه و گوشخراش سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم جهانی و دنباله روی برخی نیروهای بینابینی و خرده بورژوازی از این تبلیغات، سازمان "امپلا" سازمانی عمیقاً بورژوازی و خرده بورژوازی بوده و با سازمان نمایندهٔ واقعی پرولتاریا و توده های خلق، با حزب طبقهٔ کارگر و یا جبههٔ متحد انقلابی توده های تحت رهبری حزب طبقهٔ کارگر (نظیر آنچه در چین و در سه کشور هند و چین دیده ایم) از زمین تا آسمان تفاوت دارد . "اصالت" نسبی "امپلا" نسبت به دو سازمان دیگر و برخی جوانب مترقی در ترکیب سیاسی و تشکیلاتی آن و همچنین ایدئولوژی و تبلیغات بظاهر "چپ" در آن نمیتواند ماهیت طبقاتی واقعی آن را از دیده بپوشاند . بررسی جوانب مختلف سیاست و عملکرد این سازمان همانطور که دیدیم بروشنی و وضوح تمام این- حقیقت را مبرهن میسازد . مسئولیت "امپلا" در شکست جنبش رهایی بخش آنگولا و خیانت آن به تمامی مصالح خلق و انقلاب بویژه زمانی آشکار میشود که نقش این سازمان بمثابة ابزار نفوذ و هجوم و سلطهٔ سوسیال امپریالیسم شوروی به آنگولا و برانگیختن جنگ داخلی افشا میگردد .

۴) تجربهٔ آنگولا نشان میدهد که امروز دیگر سوسیال امپریالیسم به نفوذ و رخنه و متد های اقتصادی/ سیاسی بسنده نمیکند ، بلکه بیش از پیش به مد اخلهٔ مستقیم نظامی در کشورها از طریق براه انداختن کودتا و یا گسیل ارتش و مزدوروری آورده است . سیاست و عملکرد سوسیال امپریالیسم و مزدوران کوبائی آن ۱۸۰ درجه مقابل "انترنا- سینیالیسم" قرار داشته و چیزی نیست جز توسعه طلبی و جنگ افزوری آشکار و قبحخانهٔ امپریالیستی . رهبران جنایتکار کرملین به بهانهٔ "انترناسیونالیسم" آنگولا را به اشغال نظامی خود در آورده و آنرا با امپریالیسم آمریکا میان خود تقسیم کرده اند ، ثروت های آنرا به تاراج می برند و مردم آنرا شدیدا مورد استثمار ، سرکوب و ستم وحشیانهٔ امپریا- لیستی قرار میدهند . آنگولا از سلطهٔ استعمار پرتغال و امپریالیسم آمریکا رها شده و - گویانکه این ابرقدرت هنوز از منافع و نفوذ وسیع اقتصادی در آنگولا برخوردار است - ولی در همان آستانهٔ رهایی، سلطهٔ امپریالیست متجاوز و خطرناک دیگری بر آن حاکم گردید . ببری از یک در خارج شده و کرگی از در دیگر وارد شده است . تجربهٔ آنگولا با روشنی تمام نشان داد که در زمان ما هرگونه امید واهی به سوسیال امپریالیسم شوروی و توهم در مورد باصطلاح " بشر دوستی " و "انترناسیونالیسم پرولتری" این امپریالیسم نوحاخسته منزلهٔ گشودن در چپه ای است برای نفوذ و رخنهٔ این ابرقدرت به درون جنبش و فراهم آوردن زمینهٔ سلطهٔ نواستعماری آن . مارکسیست لنینیست ها ، انقلابیون و

خلق های انقلابی جهان باید با تمام قوا به افشا و طرد این دشمن غدار و خطرناک انقلاب و خلق بپردازند و صفوف خود را از تزلزل و توهم در این زمینه بکلی و تماماً پاک سازند .

۵) تجربهٔ آنگولا بار دیگر نشان داد که انقلاب تنها هنگامی میتواند پیروز گردد که تحت رهبری طبقهٔ کارگر و حزب واقعی آن قرار داشته باشد . خلق آنگولا بخاطر محروم ماندن از وجود و رهبری چنین حزبی ، علیرغم تیر مسلحانهٔ طولانی و دلآوری ها و قربا- نی های بیشمار ، نتوانست ثمرات و دستاوردهای این مبارزات رهایی بخش را حفظ و تحکیم نموده و تکامل دهد . مارکسیست لنینیست ها و نیروهای اصیل انقلابی آنگولا، به دلیل اشتباهات متعدد نظری و عملی و داشتن توهم و پنداره های ماورای طبقاتی نسبت به ماهیت بورژوازی و خرده بورژوازی رهبری "امپلا" و ایدئولوژی و ترکیب طبقاتی این سازمان ، بجای توجه به ضرورت مبارزهٔ مستقل مارکسیست لنینیست ها و مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست، به نادرستی (و با امید عبث تغییر سازمان از درون) سیا- ست خود را بر روی مبارزه در چارچوب این سازمان استوار کردند و در نتیجه نتوانستند نقش تاریخی خود را در امر رهبری پرولتاریا و خلق و به ثمر رساندن انقلاب ملی و دو- کراتیک ایفا نمایند . مارکسیست لنینیست های آنگولا از این نتیجهٔ منفی بدون تردید درس های لازم را فرامیگیرند . هم اکنون عناصر و نطفه های تشکیلی انقلابی پرولتاریا که در جریان مبارزات طبقاتی پس از اعلام استقلال آغاز شده بود ، در حال شکل گیری و تکامل است . فعالیت انقلابی مستقل توده ها و تشکیلات آنان در ارگان های متعدد قدرت توده ای در ماه های پس از اعلام استقلال و جریان تشکیلی روزافزون عناصر انقلابی پرولتری و پیدایش سازمان های مارکسیستی نظیر "سازمان کمونیستی آنگولا" نشانه های این آغاز و شکست گیری است . خلق آنگولا و پیکارگران انقلابی آن از شکست های خود درس میگیرند و با فشرده ساختن صفوف مبارزهٔ خود در راه بیرون راندن کلبهٔ دشمنان داخلی و خارجی و ایجاد آنگولای مستقل و شکوفان مضمعانه به پیش میروند . سوسیال امپریالیسم شوروی سرزنش شایستهٔ بهتر از امپریالیسم آمریکا نخواهد داشت .

* * *

(این مقاله با استفاده از اسناد و مقالات مختلفی، بویژه یکی از اسناد " سازمان کمونیستی آنگولا " ، تهیه شده است) .

* *

آنگولا پس از جنگ داخلی

از پایان جنگ داخلی آنگولا و آغاز سلطه سوسیال امپریالیسم در این کشور مدت زیادی نمی‌گذرد، اما در همین مدت کوتاه، میزان استثمار و چپاول این ابرقدرت امپریالیستی و مقاصد و ماهیت واقعی "کمک‌های" آن را بطور انکار ناپذیر نشان می‌دهد. واقعیات و ارقام زیر بیانگر روشن نتایج شوم سلطه امپریالیسم شوروی و ابعاد غارتگری و چپاول آن است.

سوسیال امپریالیسم شوروی علاوه بر غارت ثروتهای طبیعی و منابع الماس آنگولا، قهوه این کشور را به بهائی ۳۸٪ پائین تر از نرخ جهانی آن خریداری میکند.

طبق قرارداد همکاری میان شوروی و آنگولا برای صید ماهی، از بابت هر سه تن ماهی صید شده در آبهای منطقه‌ای آنگولا توسط شوروی، فقط یک تن آن باید بصورت "مالیات" به آنگولا برسد، معینا شوروی تمامی ماهی صید شده را بطور غیرقانونی برای خود نگه میدارد، بطوریکه پایختت (لواندا) با کمبود ماهی روبرو است.

اشغال ممتد آنگولا توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران کوبائی اش غلبت اصلی مشکلاتی است که امروز گریبانگیر خلق آنگولا است. از زمان اشغال آنگولا توسط سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران جیره خوار آنان، تولید داخلی کشور بطور سرسام‌آوری فروکش کرده است. رشد روزافزون قیمت‌ها و بویژه قیمت محصولات اولیه مورد احتیاج، ورشکستگی صنایع داخلی، ناپایی اجناس مصرفی رایج در بازار، کمبود مواد غذایی، غلات، سبزیجات... همه و همه بیان اوضاع ناپسامان اقتصاد کشوری است که تحت سلطه استعمارگران کرملین قرار دارد.

در زمینه نظامی، آنگولا به یک پایگاه نظامی شوروی در آفریقای مرکزی مبدل شده است. برخلاف وعده‌های سوسیال امپریالیسم مبنی بر تخلیه آنگولا از نیروهای نظامی، تعداد نفرات تشون اشغالگر شوروی/کوبائی فزونی یافته است. امروز ۴۰۰۰ مزدور در منطقه نظامی مرکزی و غربی، ۲۰۰۰ در هر یک از مناطق شمالی، شرقی و جنوبی، ۳۰۰ در منطقه "کابیندا" و بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر لواندا مستقر اند. بعلاوه نزدیک به ۴۰۰ "مشاور" و "متخصص" روسی و دیگر عمال خارج، در خدمت آنان در مناطق مختلف آنگولا مشغول به کار اند. (یعنی رویهم قریب به ۲۰۰۰۰ سرباز و کارشناس نظامی روس و کوبائی و غیره).

(مستخرج از "خبرنامه یکن"، شماره ۳۷، سال ۱۹۷۷)



آموزش مارکسیسم

"سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد شود، یعنی مورد مطالعه قرار گیرد."

(انگلس)

"انجام امر آزادی جهان رسالت تاریخی پرو - لتاریای نوین است. شناخت شرایط تاریخی و همراه با آن شناخت ماهیت این مبارزه رهائی - بخش و آگاه نمودن طبقات استثمارشونده - که امروز رسالت شرکت در این مبارزه را دارند - به شرایط و طبیعت عملشان، وظیفه بیان تئوریک جنبش پرولتری، یعنی وظیفه سوسیالیسم علمی است."

(انگلس)

سوسیالیسم علمی از دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریایی

سراغاز: درباره سوسیالیسم علمی

الف - سوسیالیسم علمی چیست؟

سوسیالیسم علمی یعنی بررسی و تحلیل روند تاریخی شرایط زیربنایی و روبنائی ای که ضرورتا موجب پیدایش، بورژوازی و پرولتاریا و آنتاگونیسم آنها شده است. کشف ابزارحل این تضاد و تصادم آنتاگونیستی در وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ای که از این طریق بوجود آمده است.

ب - سوسیالیسم علمی بمنابۀ سیستم اندیشه ها و آموزش های مارکس و انگلس از کجا سرچشمه گرفته است؟

سوسیالیسم علمی از یکطرف ادامه و تکامل جریانات فکری قرن ۱۸ و ۱۹ در زمینه فلسفه، اقتصاد و تئوری های انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم است و از طرف دیگر محصول ضروری مبارزه طبقاتی در دوران سرمایه داری (در عصر پرولتاریا) است. بعبارت دیگر، سوسیالیسم علمی یا دگرترین مارکس و انگلس:

- ۱ - محصول انتقاد ریشه ای بر سیستم های فلسفی، اقتصادی و سوسیالیستی گذشته دور و بویژه اوایل دوران تکوین سیستم سرمایه داری (قرن ۱۸ و ۱۹) و
- ۲ - مولود واقعیت های اجتماعی نوبنی است (یعنی تضاد های طبقاتی و مبارزات طبقاتی) که طی قرن ۱۸ و ۱۹ (یعنی در زمان پیدایش پرولتاریا و رشد مبارزاتش علیه سرمایه) در اروپا بوجود آمد.

ج - سوسیالیسم علمی شامل چیست؟

سوسیالیسم علمی یا آموزش مارکسیسم تشکیل شده است از:

- ۱ - بینش علمی تاریخ یا ماتریالیسم تاریخی، یعنی بررسی تکامل جوامع طبقاتی و بطور مشخص: تئوری شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری و تئوری شیوه تولید سرمایه داری (از لحاظ ساخت اقتصادی، ایدئولوژیک و قضائی/سیاسی).
- ۲ - تئوری انقلاب پرولتاریایی: تئوری دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم.
- ۳ - فلسفه پرولتاریایی یا ماتریالیسم دیالکتیک.

ما از این شماره بتدریج ابتدا بررسی تئوری انقلاب پرولتاریایی می بردیم.

* * *

که "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر"، با توجه به احتیاجات کمونیست و گرایش روزافزون جوانان مسلمان به کمونیسم، و با حرکت از تجارب کارآموزتشی در دین گروه، تصمیم گرفته است بخشی از نشریه ارگان را به آموزش مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون و اصول و مبانی سوسیالیسم علمی اختصاص دهد. این اقدام بویژه در شرایطی که جریانات مختلف التقاطی، شبه مارکسیستی، تروتسکیستی و رویزیو-نستی، بویژه در دستۀ ضد انقلاب، کمینته مرکزی، تئوری های غیرمارکسیستی و ضد-مارکسیستی خود را به نام مارکسیسم اشاعه و رواج میدهند، ضرورت بیشتری می یابد.

خطوط کلی و اساسی سوسیالیسم علمی از دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریایی به شرح زیر است :

۱- تضاد های گوناگون و مبارزات طبقاتی در عصر سرمایه داری بطور اجتناب ناپذیر انهدام سیستم استثمار انسان از انسان ، حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم را موجب میگردند .

۲- این انهدام هنگامی صورت می پذیرد که پرولتاریا در جریان رشد آگاهی و مبارزاتش و در جریان تشدید بیش از پیش تضاد های درونی جامعه ، بوسیله حزب طبقاتی (حزب کمونیست) و با اتخاذ یک مشی صحیح (تاکتیک و استراتژی پرولتری) ، بطور قهرآمیز (با توسل به قهر مسلحانه توده ای) دستگاه حکومتی بورژوازی را متلاشی نماید و دیکتاتوری انقلابی خود را برقرار سازد .

۳- در دوران امپریالیسم و در کشورهای نیمه مستعمره (و یا وابسته) پیروزی سوسیالیسم و ارتجاع و انجام انقلاب دیموکراتیک نوین و گذار به مرحله سوسیالیستی تنها تحت رهبری پرولتاریا و حزب سیاسی آن میسر می باشد .

۴- در طول دوران گذار (ساختمان سوسیالیسم) پرولتاریا ، دیکتاتوری انقلابی خود را بر بورژوازی ، بر حلقه مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب در زیر بنا و در رو بنا تا محو کامل طبقات اعمال میکند .

تئوری انقلاب پرولتاریایی توسط مارکس و انگلس در قرن ۱۹ میلادی تدوین گردید و سپس توسط لنین - استالین و مائوتسه دون در ارتباط با تجارت انقلابی روسیه و چین ، تجربه ساختمان سوسیالیسم در این کشورها و تجربه تاریخی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و خلقهای جهان تکامل یافته است . این تئوری بمثابة راهنمای مبارزه در دوران ساز پرولتاریا تا ساختمان کمونیسم ، همچنان در جریان پراتیک پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم تکامل خواهد یافت .

مبحث اول :

تعریف و چگونگی پیدایش تئوری انقلاب پرولتاریایی

- ۱) تعریف تئوری انقلاب پرولتاریایی .
 - ۲) چگونگی تکوین تئوری انقلاب پرولتاریایی .
- الف - اوضاع طبقه کارگر اروپا در نیمه اول قرن ۱۹ (دوره انقلاب صنعتی تا ۱۸۳۰ و دوره ۱۸۴۸ - ۱۸۳۰) .
- ب - چگونه مارکس و انگلس این تئوری را پایه ریزی نمودند ؟
- ۱- آغاز فعالیت سیاسی مارکس و انگلس شرکت آنان در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر اروپا .
 - ۲- جمع بندی مارکس و انگلس از پراتیک و پیکار طبقاتی پرولتاریا ، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی با مکاتب و جریانات غیر پرولتری .

۱- تعریف

سوسیالیسم علمی همانطور که گفتیم شامل بنیاد علمی تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) و تئوری انقلاب پرولتاریایی و ماتریالیسم دیالکتیک می باشد . در اینجا ما سوسیالیسم علمی را از لحاظ مسائل اجتماعی / سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار میدهم . بعبارت دیگر ، تئوری انقلاب پرولتاریایی در دوران سرمایه داری و امپریالیسم که بخش لاینفکی از سوسیالیسم علمی را تشکیل میدهد مورد نظر ما می باشد .

تئوری انقلاب پرولتاریایی " کشف تضاد فی این یا آن مغز نبوغ آمیز " (انگلس ، تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم) نبوده بلکه بیان علمی جنبش و حرکت طبقه کارگر از بد و ظهور تا ارتقای آن (از طبقه ای محکوم) به طبقه ای حاکم در جامعه و محو کامل طبقات و برقراری نظام کمونیستی در پهنه گیتی است .

۲- پیدایش و تکوین

همانطور که در بالا اشاره کردیم، تئوری انقلاب پرولتاریائی "محصول ضروری مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی که در مرحله معینی از تاریخ بوجود آمده‌اند" (انگلس - همانجا) میباشد. بنابراین، طبق تعریف فوق، این تئوری نه در هر شرایط و موقعیت اقتصادی - اجتماعی، بلکه "در مرحله معینی از تاریخ" یعنی در مرحله ظهور پرولتاریا (همزمان و پس از انقلاب صنعتی و پیدایش کارگران صنعتی) و در شرایط مبارزه پرولتاریا با بورژوازی بوجود آمده است. تئوری انقلاب پرولتاریائی (و بطور کلی مارکسیسم) از آنجا که بیان علمی و تئوریک موقه‌بیت، رسالت و جنبش پرولتاریا در عصر سرمایه‌داری و امپریالیسم است نمیتوانست در شرایط ماقبل سرمایه‌داری، یعنی در شرایطی که پرولتاریا و مبارزات طبقاتی وی علیه سرمایه هنوز شکل نگرفته بود پدید آید.

تکوین تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتاریائی، در شرایط عینی و ذهنی زیر انبساط پذیرفت:

- ۱ - تفوق شیوه تولید سرمایه‌داری بر قوت الیسم و رشد مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته اروپائی.
- ۲ - ظهور پرولتاریای صنعتی و گسترش مبارزات طبقاتی او (در جریان انقلاب - صنعتی و پس از آن در اروپا در اواخر قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹).
- ۳ - رشد عامل ذهنی در درون پرولتاریا و بویژه شروع فعالیت هسته‌های مخفی سیاسی کارگری (تشکیل گروهها و جریانات مستقل کارگری که تحت تاثیر تئوریهای سوسیالیسم اتوپییک و کمونیسم تخیلی قرار داشتند).

بنابراین مارکسیسم مانند هر اندیشه و تئوری دیگر، محصول شرایط مادی زیست و مبارزه طبقاتی میباشد. اما تئوری انقلاب پرولتاریائی (و بطور کلی مارکسیسم) بطور "خود بخودی" و بدون دخالت و نقش عناصر آگاه بوجود نیامده است. مارکس و انگلس به‌مثابه عناصر آگاه و پیشرو پرولتاریا:

— با شرکت مستقیم در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل ساختن آن
 — با رهبری و هدایت این مبارزات و جمع‌بندی از مبارزات و قیامهای کارگری و توده‌ای
 — با جمع‌بندی از تئوریهای سوسیالیستی اتوپییک و جهان بینی‌های غیرپرولتاری و تخیلی و رد دیالکتیکی آنها،
 — با مطالعه، بررسی و تحقیق در مسایل اقتصادی - سیاسی و اجتماعی و فلسفی دوران ماقبل سرمایه‌داری و زمان خود،

موفق میگردد تئوری انقلاب پرولتاریائی را تدوین نمایند.

در زیر بطور مشخص به بررسی نکات بالا میپردازیم و نشان میدهم در چه شرایط و چگونه مارکس و انگلس این تئوری را بوجود آوردند.

الف - اوضاع طبقه کارگر اروپا (اروپای غربی) در نیمه اول قرن ۱۹

در این جا سعی میکنیم در خطوط اساسی، اوضاع و شرایط جنبش کارگری اروپا (انگلیس، فرانسه و آلمان) را که مستقیماً در تکوین سوسیالیسم علمی نقش ایفا نمودند شرح دهیم. از لحاظ رشد کمی و کیفی، جنبش کارگری اروپا را میتوان به دو دوره تقسیم نمود.

۱ - دوره انقلاب صنعتی (نیمه دوم قرن ۱۸) تا ۱۸۳۰

در این دوره جنبش کارگری اروپای صنعتی (جنبش پرولتاری یعنی مدرن آن) در حالت نطفه‌ای قرار داشت و در همه جا (بخصوص در فرانسه) "تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا هنوز در مرحله اولیه رشد خود قرار داشت" (انگلس) و جنبش مستقل کارگری ضعیف بود. از آنجائیکه پرولتاریای صنعتی در حال تکوین بود و با خود بقایای مناسبات ماقبل انقلاب صنعتی (مناسبات پادشاهی مانوفاکتور و مناسبات شاگرد - استادی پیشه‌وری...) را حمل مینمود، هنوز نمیتوانست بطور مستقل (مستقل از بورژوازی) عمل نماید. فقط در پایان قرن ۱۸ و بویژه در طی نیمه اول قرن ۱۹ بود که طبقه کارگر به مبارزه مستقل خود علیه بورژوازی بصورت یک طبقه "مخرد" آغاز نهاد. در این دوره ایدئولوژیها و سازمانهای مخفی سیاسی مربوط به این طبقه در حال نضج، تشکیل یافتند. کارگران به برخی مقاومتها و ایجاد اختلافتی مصادرت میوزیدند. گرایشات حاکم بر این سازمانهای مخفی کارگری ملغمه‌ای بود از

نئوریهای سوسیالیسم اوتویک و کمونیسم تخیلی .

۲ - دوره ۱۸۴۸ - ۱۸۳۰ .

در این دوره است که نتایج اقتصادی - اجتماعی انقلاب صنعتی بیش از پیش در اروپا نمایان میشود . رشد شهرها - توسعه صنعت و تجارت - تمرکز و فزونی کمپروچ لئاریا - فقر دائمی و پرولتاریز سوسیالیسم پیشرو . . . و غیر آن تغییرات حاصله از انقلاب صنعتی بود که باعث تقویت و رشد جنبش کارگری گردیدند . در این دوره ما شاهد رشد و گسترش جنبش مطالباتی - اقتصادی کارگری (ترید یونیسم) و مبارزات و قیام های کارگری میباشیم .

* جنبش کارگری در انگلیس (" چارتریسم ")

همانطور که انگلیس قبل از سایر کشورها به راه تکامل سرمایه داری گام نهاد ، جنبش طبقه کارگر این کشور نیز زود تر از کشورهای دیگر آغاز و رشد یافت . انگلیس کشوری بود که در آنجا " آنتاگونیسم بین پرولتاریا و بورژوازی بیش از کشورهای دیگر رشد یافته " بود . (انگلس - آثار نظامی)

در آن زمان مساله اصلی زندگی سیاسی انگلیس مکرانیک شدن شیوه انتخابات بود زیرا به موجب قوانین وقت فقط نمایندگان ملاکان (اشرافیت متکی بر زمین) و متعولان به پارلمان راه مییافتند و بورژوازی اقلیت پارلمان را تشکیل میداد . وجود این قوانین یکی از بقایای فئودالیسم در زندگی سیاسی کشور بود که مانع پیشرفت بورژوازی میگردید . در سالهای ۱۸۱۵ و ۱۸۱۹ قوانینی از مجلس (که سخنگوی منافع فئودالیهای انگلیس بود) گذشت که جلوی رونق رفته بزرگ صنایع بافندگی انگلیس را گرفت و بسود فئودالها و به زیان بورژوازی (و استثمار هرچه بیشتر پرولتاریا) میانجامید . در این شرایط بورژوازی برای تغییر قوانین انتخاباتی به مبارزه سیاسی با فئودالها پرداخت و سازمانهای سیاسی خود را بوجود آورد .

در همین زمان طبقه کارگر انگلیس به صحنه مبارزه سیاسی وارد میگشت . جنبش کارگری انگلیس از اواخر قرن ۱۸ شروع شده بود که در آغاز به صورت شکستن و نابودی ماشینها پدیدار شد . کارگران از این طریق به ضولانی بودن ساعات کار (۱۴ تا ۱۶ ساعت) و رواج کار زنان و کودکان و ناچیز بودن دستمزدها و اخذ جریمه و باج اعتراض میگردیدند . علت روی آوردن کارگران به این شیوه مبارزه آن بود که کارگران دارای منشا پیشه وری و دهقانی بودند . در آن زمان آنها به ضرورت استقرار ماشین در تولید آگاه نبودند و ماشین را مسئول فلاکت و وضع ناهنجار خود میدانستند . این جنبش نام لود یسم بخود گرفت (ما خود از نام کارگری موسوم به لود " که گویا برای نخستین بار برای رهایی از شر استثمار ماشین خود را نابود ساخت ") .

جنبش کارگری انگلیس چنان گسترش یافت که دولت به گذراندن قانونی اقدام کرد - در که بموجب آن کسانی که به ماشینها آسیب میرسانند به حبسهای طولانی محکوم میشوند . چند سال بعد (۱۸۱۳) قانون دیگری به تصویب رسید که این مجازات را ناعدمرگ تشدید نمود .

در آغاز قرن ۱۹ کارگران در مبارزه برای اصلاح شیوه انتخابات نقش فعالتری ایفا نمودند . بویژه کارگرانی که در مراکز صنعتی بزرگ نظیر لندن منجمتربیرمنگام سوزیستند . دولت انگلیس از ترس گسترش بیشتر جنبش و بمنظور برآوردن خواست بورژوازی بزرگ در سال ۱۸۳۲ قانون گذراند که بموجب آن به کسانی که دارای درآمد قابل توجه ای بودند حق رای داده میشد . کارگران از این تغییر شیوه انتخابات چیزی به دست نیاوردند و در نتیجه با سلب امید از بورژوازی به تشکل سازمانهای ویژه خود پرداختند که بدنبال آن " انجمن کارگران لندن " تشکیل یافت (۱۸۳۶) . ۴۰۰ هزار سال بعد ، این انجمن برنامه ای جهت اصلاح قانون انتخابات بنام " منشور خلق " ارائه داد . به همین جهت ، این جنبش نام " چارتریسم " (" چارت " به معنی منشور) به خود گرفت . جنبش چارتریستی پس از انتشار منشور رشد بیسابقه ای در انگلیس یافت . علاوه بر تظاهرات و میتینگهای متعدد (در گلاسکو و منچستر با شرکت ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر در مه ۱۸۲۸) انجمن شاخه های خود را در هر مانوفاکتور ، فابریک ، کارگاه روستا و غیره بوجود آورد . در اولین کنگره " حزب " چارتریستی " در لندن ، در فوریه ۱۸۳۹ ، کوانسیونی جهت رهبری جنبش چارتریستی برگزیده شد . این کوانسیون برای استقرار حق رای عمومی و مخفی ، تقسیم مساوی نواحی ، الغای کلیه شروط نمایندگی ، تجدید انتخابات سالانه پارلمان . . . به مبارزه پرداخت . جناح پیگیر بورژوازی که تا آن زمان با چارتریست ها همکاری مینمود با مشاهده جنبه توده های جنبش ، از انجمن و همچنین از مبارزه برای اصلاحات بورژوازی - دمکراتیک کاره گیری کرد . از آن پس چارتریسم به صورت جنبشی صرفا کارگری درآمد . انجمن ملی چارتریستها در ژوئیه ۱۸۴۰ تشکیل شد که دارای مشخصات ویژه جنبش طبقه کارگر بود . این سازمان دارای اساسنامه و کمیته اجرایی دائمی بود که اعضای آن مقرری منظم دریافت میداشتند . انجمن منشور تازه ای که اینک حاوی یک رشته مطالبات اجتماعی بود تنظیم و تدوین نمود . این منشور به ویژه به افشای شرایط دشوار زندگی کارگران ، جنبه برده وار کار و استبداد سیاسی میرد اذیت . انجمن توده های کارگر را در راه مطالبات اقتصادی سیاسی بسیج نمود و در نتیجه موجب از اعتصابات در سالهای ۴۰ سراسر کشور را فرا گرفت . در سال ۴۷ پارلمان مجبور شد قانونی به تصویب برساند که بنا بر آن ساعت کار در ده ساعت تثبیت گردید . همانطور که بعداً خواهیم دید جنبش چارتریستی نقش مهمی در پیدایش افکار سوسیالیستی در اروپا و بویژه در انگلیس و تاثیر بزرگی بر روی ماکس وانگلس داشت .

علاوه بر این در این دوره جنبش‌سند یگایی (تود یونیونیسیم) نیز در انگلیس که در آن اوج نقش‌بزمایی داشت، گسترش یافت. این جنبش کارگری - سند یگایی (که بقول انگلیسی‌مبیاست با جنبش سیاسی چارلیستی امتزاج مییافت تا مجموعاً یک جنبش سوسیالیستی را تشکیل دهد) (۱) به "آونیسیم" معروف بود.

* جنبش کارگری در فرانسه

در این دوران، جنبش کارگری فرانسه از لحاظ سیاسی پیشرفته‌ترین جنبش کارگری اروپا بود. ("پرولتاریای آلمان ثورسین پرولتاریای اروپاست همانطور که پرولتاریای انگلیس بهترین سند یگالیست و پرولتاریای فرانسه سیاستمدار پرولتاریای اروپا بشمار می‌آید" انگلس - "نوشته‌های نظامی") کارگران فرانسه که در جریان انقلاب کبیر مکتب رزمندگی را در مقابل‌ه علیه ستم و استبداد طرد کرده بودند، فعالانه در مبارزه علیه نظام موجود شرکت داشتند.

در فرانسه از اواخر قرن ۱۸ تا اواسط قرن ۱۹ (دوران مورد نظر ما) مبارزات، خیزش‌ها و قیام‌های کارگری متعددی روی داد. این مبارزات در کشوری رخ دیدار که از لحاظ اقتصادی (رشد سرمایه‌داری) و سیاسی، کشوری عقب‌مانده بود. در دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک ۱۷۸۹، پلیمین‌ها که نطفه‌های کم و بیش‌رشد یافته طبقه کارگر را تشکیل می‌دادند همراه با بخش‌راد یگال بورژوازی قدرت سیاسی را برای مدت کوتاهی یعنی در دوره سوم انقلاب کبیر (ژوئن ۱۹۷۳ تا ژوئیه ۱۷۹۴) در دست گرفتند. اما از آنجائیکه شرایط مادی لازم برای محو حاکمیت سیاسی بورژوازی فراهم نشده بود پیروزی پرولتاریا می‌توانست فقط موقتی باشد. (مارکس "انتقاد اخلاقی و اخلاقی انقلابی")

در دوران انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۴) پلیمین‌های متشکّل شده، چپ‌ترین جناح مجلس را تشکیل می‌دادند و به "آنرازه" (خشمگین) ملقب شده بودند. جنبش آنان از سال ۱۷۸۹ شروع شده بود و "مجلس اجتماعی" نام تنکلیات آنان بود. یکی از مهمترین ایدئولوژی‌های "مجلس اجتماعی" کلود فوشه بود. او پیشنهاد میکرد که زمین‌ها را بطور مساوی بین دهقانان تقسیم کنند، مالکیت بزرگ محدود شود و تمام بورژواها را بکار کردن وادار سازند. رهبران دیگر گروه آنرازه‌ها، مبارزین نامی چون: "واله"، "دولیبویه"، "لوگر"، "رو" و... بودند. (رجوع شود به "خانواده مقدس" صفحه ۱۴۵)

اولین جوانم‌های افکار کمونیستی در همین دوره توسط "بابوف" (پایه گذار "انجمن مخفی مساوات طلبان") ظاهر میشود که در سال ۱۷۹۷ توسط ضد انقلاب سرکوب میگردد. در دوران‌های بعد نیز پرولتاریا چندین بار بپاخاست. در انقلاب ۱۸۳۰، کارکراسان

یکبار دیگر برای تصرف قدرت سیاسی قیام کردند ولی این بار نیز بعلل مختلف (که مهترین آنها بر اساس جمع‌بندی‌های مارکس و انگلس از قیام‌های نافرجام پرولتاریای فرانسه، ضعف طبقه کارگر و عدم وجود سازمان رهبری کننده بود) شوه انقلاب را بورژوازی رسود.

یکسال بعد دوباره پرولتاریا علیه نظام موجود به اعتراض و شورش بر میخیزد و این بار قیام کارگری از شهر لیون آغاز میشود (۱۸۳۱). قیام ۱۸۳۱ لیون نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری، نه تنها فرانسه بلکه سراسر جهان بشمار می‌آید. پس از این قیام جنبش کارگری هم از لحاظ کیفی و رزمندگی و هم از لحاظ کمی جهشی رو بجلومی - میکند. در قیام لیون کارگران دیگر مانند دوران انقلاب ۱۸۳۰ فقط نقش عاملین اصلی را ایفا نمی‌کردند بلکه همچنین در مقابل بورژوازی به تنهایی می‌رزمیدند و ابتکار عمل را برای بسر انجام رساندن انقلاب در دست داشتند. این قیام و قیام‌های بعدی پرولتاریا (قیام مجدد در لیون در سال ۱۸۳۳، با درخواست اضافه دست - مزد و قیام‌های دوران انقلاب ۴۸ - ۵۰ و ۵۰۰) نقش مهمی در تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی بازی کردند.

از سالهای ۱۸۴۰ بی‌عد پرولتاریای فرانسه، ارگانهای سیاسی - تشکیلاتی مخفی خود را بوجود آورد. هسته‌ها و کلوب‌های مخفی با گرایشات "کمونیسم تخیلی" بوجود آمد. نشریات مختلف انقلابی - سوسیالیستی و کمونیستی انتشار یافت. "زحمتکشان مساوات طلب" یکی از این جوامع مخفی بود که در سال ۱۸۴۰ بوسیله کمونیستهای فرانسوی بوجود آمد. اعضا این انجمن خود را با بویست میخواندند. این جامعه اساساً از کارگران تشکیل میشد. "بشر دوستان" نام یکی دیگر از این اجتماعات با بویستی بود. برخی از این جوامع تحت تاثیر یک انقلابی ماتریالیستی فرانسوی بنام "تئودور دزاق" قرار داشتند. (ما در بخش‌های بعدی با بررسی فعالیت مارکس - انگلس در دوران جنبش کارگری فرانسه، نقش این هسته‌های کمونیستی کارگری را در تکوین تئوری انقلاب پرولتاریائی نشان خواهیم داد.)

* جنبش کارگری در آلمان

آلمان در سال‌های ۱۸۴۰ (قبل از وقوع انقلاب بورژوازی) به چندین دولت مستقل تقسیم شده بود. در آنجا هیچ دولت متمرکزی که بتواند پایه تکامل سرمایه‌داری باشد وجود نداشت و روابط بازرگانی میان دولت‌های گوناگون آن، با مانع‌های گمرکی مواجه بود. در چنین شرایطی مشکلات متعددی بر سر تکامل سرمایه‌داری در این کشور قرار داشت و رشد شهرها و صنایع به کندی انجام میگرفت. مثلاً در دهه ۱۸۴۰، ۱۲۰ شهر بزرگ آلمان رویهم جمعیتی کمتر از پاریس را در بر میگرفت. انقلاب

صنعتی در آلمان در نیمه قرن نوزدهم تازه مراحل اولیه خود را طی میکرد .

بورژوازی جیون آلمان با اینکه با مساله انجام انقلاب بورژوازی روبرو بود برای کسب قدرت نیازمند ایجاد یک دولت متمرکز بود ، همعهدا ترجیح میداد که بجای طرح مساله تغییر رژیم سیاسی تنها بیک رشته اصلاحات دست زند . ظهور طبقه کارگر آلمان در بتر از طبقه کارگر انگلیس و فرانسه بود . طبقه کارگر آلمان مبارزه خود را در نیمه قرن ۱۹ آغاز کرد و از اینزمان در صد تشکیل سازمان های خاصو اعلام خول-ستهای خود بر آمد ، این سازمانها به علت فقدان دمکراسی در آلمان ، در آغاز توسط کارگران پناهنده و مهاجر در خارج از کشور (سوئیس ، انگلیس و فرانسه) تشکیل شدند . " این سازمانها کوشیدند جنبش کارگری آلمان را از خارج هدایت کنند ولی رابطه آنها با کارگران ایالات مختلف آلمان ضعیف بود . " در بین این اتحادیه ها معروفترین آنان " جامعه داد خواهان " در پاریس بود که گرایش نزد یک به باپوویسم (کمونیستی تخیلی) داشت .

در داخل کشور ، کارگران برای حقوق خود آشکارا به مبارزه میبرد اختند . قیام کارگران در ناحیه سیلیزیا در پیشرفته ترین منطقه صنعتی آلمان در سال ۱۸۴۴ یکی از مهمترین خیزش های کارگری در اروپا در سالهای قبل از انقلاب ۱۸۴۸ بحساب میآید .

نتیجه گیری

پس از ۱۸۳۰ ، طبقه کارگر اروپا نقش بیش از پیش مهمی در صحنه تاریخ ایفا مینماید . پرولتاریا سازمانهای مستقل خود را بوجود میآورد . او دیگر با " دشمن دشمن " خود سروکار ندارد بلکه مستقیما با دشمن خود یعنی بورژوازی میجنگد و " تصادمات بین افراد در اگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوازی از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را بخود میگیرد " . (مانیفست ص ۷۰ فارسی) پرولتاریا بر ضد بورژوازی دست به اعتصاب میزند . مبارزه او به مطالبات اقتصادی محدود نمیگردد ، بلکه در خواستهای سیاسی را نیز شامل میشود . (جنبش چارتیستی در انگلستان) . علاوه بر این مبارزات کارگری در برخی موارد به اشکال قهرآمیز و بصورت قیام ، تجلی میابد (قیام کارگران سیلیزیا در آلمان) . این رشد و تکامل مبارزات کارگران و تاثیر و نفوذ عناصر آگاه پرولتری بالاخره به ایجاد هسته ها و جمعیت های مخفی سیاسی با گرایشات کوم-نیستی برای هدایت- رهبری و سازماندهی مبارزات کارگری منتهی میگردد . در چنین شرایط عینی و ذهنی و در پیروسه تکامل این مبارزه است که تئوری انقلاب پرولتاریایی توسط مارکس و انگلس تدوین میگردد .

ب- چگونه مارکس و انگلس تئوری انقلاب پرولتاریایی را پایه گذاری کردند؟

مارکس و انگلس بنامه عناصر آگاه و پیشرو جنبش پرولتاریا ، تئوری انقلاب پرولتاریایی را در جریان شرکت در مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، رهبری و هدایت این مبارزات و همراه با آن تحقیق ، بررسی و مطالعه وضعیت طبقه کارگر (شرایط و پیدایی ، رویش و رسالت آن از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی ...) ، جمع بندی از مبارزات کارگری و دستاوردهای آن و بالاخره در جریان مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک با کلیه نظرگاههای تخیلی و غیر پرولتری پایه گذاری و تدوین نمودند (۲) .

۱- آغاز فعالیت سیاسی مارکس و انگلس در مبارزه طبقه کارگر

مارکس فعالیت سیاسی خود را با مبارزه علیه رژیم بوروکراسی - فئودال پروس و برای دفاع از آزادبهای تحدید شده بوسیله استبداد سلطنتی پروس آغاز نمود (۱۸۴۲-۱۸۴۳) . مارکس در آن موقع پیرو نظرات جناح چپ مکتب هگل بود . در این زمان مارکس به انتقاد برخی دیگر از هگلی های چپ و عناصری از بورژوازی لیبرال و رادیکال روزنامه بنام راینیشه تسایتونگ (روزنامه راین) در آلمان انتشار میدادند . این روزنامه مخالف رژیم یک سال و ادنی بیشتر اجازه انتشار نیافت . دوره روزنامه نگاری مارکس معروف به " دوره راینیشه تسایتونگ " نقش مهمی در تحول نظریات مارکس داشت . این تحول را میتوان در نکات ذیل خلاصه نمود :

- در این دوره بود که مارکس وارد صحنه مبارزه سیاسی میگردد .

- در باره اوضاع و احوال دهقانان تانکار دره موزل ، مساله مالکیت ارض و هم-چنین یک سلسله " مسایل مادی " دیگر مقالاتی از طرف مارکس در این روزنامه انتشار یافت . این " فعالیتها ، مارکس را متقاعد ساخت که وی باندازه کافی با اقتصاد سیاسی آشنا نیست و باید مجدداً به مطالعه این موضوع " بپردازد . (لنین - مارکس انگلس و مارکسیسم)

- همکاری هگلی های چپ با دمکرات - بورژواها دیری نپایید . بورژوازی در مقابل ممنوع شدن روزنامه توسط دولت پروس عکس العملی از خود نشان نداد . قبل از آن نیز عناصر بورژوا - لیبرال که در تهیه روزنامه همکاری میکردند ، مواضع قاطعی در برابر فشار سانسور دولت نداشتند . مارکس به این نتیجه میرسد که امر رهائی آلمان " به دست مردم رنجبر " امکان دارد . (سال ۴۳) در این دوره بود که مارکس با گرایش انقلابی - دمکراتیک تسویه حساب میکند و با مطالعه آثار تئوریک های کوم-نیست فرانسوی و آلمانی از جمله " تئودور درامی " ، " وایت لینگ " ، " شتاین " و " هس " به

کونینسم کرایش میباید .

— بالاخره جدایی از هگلیم و گرایش به ماتریالیسم فویر باخ در این دوره صورت میپذیرد .

لنین در ارتباط با تاثیر " دوره راینیشه تسایتونگ " بر روی مارکس-لنینیسم :

" در این جاست (منظور سالهای ۴۲-۴۳) که مارکس سردبیر روزنامه راینیشه تسایتونگ بود ، که میبینیم مارکس از ایدالیم به ماتریالیسم و از دمکراتیسم انقلابی به کونینسم میگراید . " (لنین - کارل مارکس - جلد ۲۱ ص ۷۰)

در پائیز ۱۸۴۳ مارکس به پاریس عزیمت میکند و در آنجا با جنبش کارگری فرانسه و جوامع کونینستی کارگری پاریس مستقیماً در ارتباط قرار میگیرد . در این زمان جوامع هسته های کونینستی مختلفی در پاریس (و سایر شهرهای کارگری فرانسه) تشکیل یافته بود که عمدتاً کارگران کارگاههای پیشه‌وری - شارگردان و پیشه‌وران - را دربر میگرفت . این جوامع به تبلیغ وسیع افکار کونینستی در بین پرولتاریای پاریس مسابدرت میوزیدند (۳) .

مارکس با رهبران این جوامع تماس حاصل کرد و در جلسات کارگری شرکت نمود ، او بنا " جامعه کونینستی اخوت " که روزنامه‌ای به این نام منتشر مینمود ارتباط برقرار کرد . این روزنامه دو جریان کونینستی آن دوره را متشکل کرده بود : " کونینست های ماتریالیست " و هواداران فلورا نویستان . این دو جریان فکری کونینستی - کارگری را مارکس - انگلس جمع‌بندی و سنز نمودند . رهبران آیننده جنبش کارگری بین‌المللی - مارکس و انگلس - شدیداً تحت تاثیر این جوامع ، فعالیت آنها و اصالت مبارزه کارگران کونینست‌عضوین تشکلات قرار گرفتند .

" شما ماند در یک جلسه کارگران فرانسه شرکت کنید تا به جهد و کوشش خاص دور جوانی و خصایل والای این انسانها که بعلت کار طاقت فرسا از پا افکند شده اند بی برید . . . تاریخ در میان این " وحشی های " جامعه متدن ما نطقه عملی رهایی انسانها را بوجود میاورد . . . " (نامه‌ای به فویرباخ - اوت ۱۸۴۴ - مارکس) .

در همین ارتباط در " دستنویسهای اقتصادی و فلسفی " بسال ۱۸۴۴ مارکس مینویسد :

" هنگامیکه کارگران کونینست جلسه میگزارند قبل از هر چیز هدف آنان منالسه مکتب تبلیغ و غیره است . اما در عین حال آنان احتیاج جدیدی را از آن خود مینند . احتیاج به تجمع - و آن چیزی که بنظر میرسد یک وسیله است و بیسک هدف تبدیل میگردد . نتایج درخشان این جنبش‌عملی را میتوان موقعی

مشاهده نمود که کارگران سوسیالیست فرانسه دور هم جمع میشوند . . . برادری و انسانیت در نزد آنان یک جمله توخالی نیست بلکه یک حقیقت است و در چهره های ضمخت و بی حس‌ناشی از کار آنان تمام اصالت بشریت میدرخشد . "

در آوریل - مه ۱۸۴۴ مارکس با " جامعه داد خواهان " که پیشه‌وران کونینست آلمانی (تبعیدی سیاسی) در فرانسه را متشکل کرده بود تماس برقرار میکند . گزارش پلیس فرانسه (اول فوریه ۱۸۴۵) از " حضور فعال " مارکس در جلسات مختلف شعبه پار-یسی جامعه سخن میزند . جوامع مخفی انقلابی آلمانی در فرانسه به‌وزات جوامع مخفی فرانسوی (جمهوریخواهی) رشد میکردند و با یکدیگر در تماس بودند .

جماعه داد خواهان " در سال ۱۸۳۶ تاسیس شد و بسرعت به یک جامعه مخفی بسا گرایش نفوس - باوویستی تبدیل گردید . این جامعه طبق بر آورد آرنولد روز (*) هزار نفر عضو داشت و در ارتباط نزدیک با " جامعه موسی " بود . از سال ۳۹-۴۱ مرکز اصلی " جامعه موسی " به لندن انتقال یافت . آثار " ویلهلم ویلینگک " که بقول انگلس " اولین تظاهر تئوریک و مستقل پرولتاریای آلمان " است (" چند کلمه در باره تاریخ جامعه . . . ") و تاثیر بزرگی در تکوین تئوری انقلاب پرولتاریائی داشت (دستنویس - های ۴۴-۴۵) بیان خواستها و تمایلات ایدئولوژیک پیشه‌وری " پرولتریزه " شده ای بود که " جامعه داد خواهان " سازمان پیشفراول آنها را تشکیل میداد .

فعالیت اجتماعی انگلس نیز از اوایل سالهای ۱۸۴۰ بعنوان یک هگلی انقلابی بی‌کفاز آغاز میگردد . او در آن زمان در آلمان در روزنامه ها و مجلاتی که مارکس در آنها شرکت داشت و همچنین در " روزنامه رن " که به مدیریت مارکس اداره میشد بنوشتن مقالات اجتماعی میپرداخت . در سال ۴۲-۱۸ انگلس برای کار در تجارتخانه‌ای کسه پدرش یکی از شرکا آن بود به منچستر میروید . در این مسافرت و در مدت اقامت در بزرگترین شهر کارگری و مرکز صنایع انگلس او به نیرو و قدرت پرولتاریا آگاه میشود .

" کار انگلس تنها نشستن در دفتر کاخانه نبود بلکه به کوی های کتبی که کارگران در آن میزیستند رفت و آمد میکرد و فقر و ادبار آنانرا بچشم میدید . معین او بمشاهدات شخصی خوباکتفا نمیکرد بلکه در عین حال تمام آنچه را که پیش از او در باره وضع طبقه کارگر انگلستان نوشته شده بود مطالعه میکرد و همچنین تمام اسناد رسمی را که امکان دسترسی به آنها وجود داشت بدقت مطالعه میکرد . حاصل این مطالعات و مشامعات تالیف کتاب " وضع طبقه زحمتکش در انگلستان " بود که در سال ۱۸۴۵ انتشار یافت . . . انگلس از رفتن به انگلستان سوسیالیست شد . در منچستر با رهبران جنبش کارگری آلمان - انگلستان ارتباط برقرار کرد و به نوشتن مقالات در نشریات سوسیالیستی انگلستان

(*) هگلی چپ که با مارکس - رنکارش " سالنامه‌های فرانسوی آلمانی " (۱۸۴۳) همکاری کرد .

پرداخت. (لنین - انگلس " کلیات آثار - جلد ۹ ص ۲۹ تا ۲۴)

در انگلستان انگلس با جنبش چارتیستی و رهبران آن تماس برقرار کرد. (مارکس نیز برای اولین بار در ژوئیه - مه ۱۸۴۵ هنگام اولین اقامتش در انگلستان با " چپ چارتیستی " (هارنی و جونز) تماس برقرار کرد .

در بین سالهای ۴۲-۴۵ مارکس و بویژه انگلس مقالات بسیار زیادی در باره جنبش کارگری اروپا (بریزه انگلستان) نوشتند . همکاری نزدیک مارکس و انگلس از اواخر ۴۴ (سپتامبر ۴۴) آغاز میشود . از این پس مارکس و انگلس به اتفاق هم و تا آخر عمر به فعالیت عملی در درون جنبش کارگری اروپا (سازماندهی و رهبری آن) و تدوین تئوری سوسیالیسم علمی میپرداختند .

در آلمان انگلس از شرایط مساعد مبارزاتی که شورش های کارگران سیلیزی در آن کشور بوجود آورده بود ، استفاده میکند و امر تبلیغ و آرتیاسیون و سازماندهی در بین پرولتاریا را توسعه میدهد . در نوامبر - اکتبر ۴۴ " در همه جا " به ابتکار انگلس و گروه های کونیستی محلی که در ارتباط با مارکس و انگلس بودند " اجتماعات برای بهبود شرایط کارگران " تشکیل میشود . (نامه انگلس به مارکس - ۱۸۴۴) .

انگلس در مجامع مختلف کارگری و اتحادیه های فرهنگی توده های و انجمن های آموزش کارگران به سخنرانی و مبارزه علیه نفوذ افکار واندیشه های غیر کونیستی (علیه روز و دیگران که از مارکس - انگلس بر سر مسایل انقلاب و سوسیالیسم جدا شده بودند) میپرداختند .

در سال ۱۸۴۵ مارکس و انگلس در بلژیک (بروکسل) مسکن گزیدند و در آنجا به سازماندهی جنبش کونیستی و کار در شعبه " جامعه داخواهان " و تکمیل نتایج خویش میپرداختند . انگلس در سالهای ۴۵-۴۷ به پاریس میروید و برای بسط و غلبه نظریات خود و مارکس در بین کارگران آلمانی مقیم پاریس (در شعبه پاریس جامعه داخواهان) مبارزه میکند . در نتیجه فعالیت و مبارزه انگلس با سوسیالیست های اتمیک و خرده بورژوا (هواداران پروپون وینلینگ) بود که در " جامعه " انشعاب صورت میگیرد و رهبری آن بدست " شعبه انگلس " که بیشتر تحت تاثیر نظرات مارکس و انگلس قرار داشت می افتد . این جامعه بعد از نام " اتحادیه کونیستها " خود میگیرد . در بلژیک در اوایل سال ۴۶ مارکس و انگلس " کمیته مکاتبات کونیستی " را بمنظور جمع کردن نیروهای سوسیالیست و کونیست اروپا در یک شبکه بین المللی ، بوجود آوردند . این کمیته ارتباط وسیعی با محافل مختلف کونیستی - کارگری و مشخصا با محافل زیر برقرار نمود .

- انگلستان ، جناح چپ چارتیسم .

- آلمان ، " اتحادیه کارگری آلمان ، کارگران سیلیزی ، کیپل ، وستفالی ، البرفولد ،

گسن
(از فرانسه پرودن و اتیش کابه حاضر به همکاری نشدند) .

این کمیته در واقع اولین کوشش بسیار مهم مارکس و انگلس برای تشکیل انترناسیونال کارگر بود که هنوز در مرحله ایجاد اولین تماس ها قرار داشت . در بلژیک مارکس و انگلس با فعالین کونیست آلمانی که برای سازماندهی جنبش کارگری و کونیستی اروپا از شهر به شهر دیگر میرفتند در تماس مداوم بودند . در آن زمان و تا مدت چند سال مارکس و انگلس مقالات آموزشی مختلفی برای فعالین و کارگران مینوشتند . به تجزیه و تحلیل وقایع انقلابی هر کشور برای کارگران سایر کشورها میپرداختند و از آنها جمع بندی علمی و تئوریک برای فعالیت جنبش کارگری بین المللی بعمل میآوردند . (تعد اداین نوشته ها و مقالات تحلیلی از شرایط و مبارزات کارگری بسیار است . رجوع شود به " حزب طبقاتی " ص ۹۸) .

اواخر اوت ۴۷ اتحادیه کارگران آلمانی در بلژیک بوسیله مارکس و انگلس برای روشن گری کارگران تشکیل شد (۴۴) و نیروهای پرولتری انقلابی در آن شرکت داشتند . در اوایل سال ۴۷ اولین کنگره " جامعه داخواهان " در لندن با حضور انگلس تشکیل میشود . در این کنگره جامعه داخواهان با رها کردن کونیسم تخیلی بسوی پذیرش کونیسم علمی روی میآورد و " اتحادیه کونیستها " (یا " جامعه کونیستها ") نام میگیرد . در کنگره دوم که در آخر نوامبر ۱۸۴۷ تشکیل گردید مارکس و انگلس هر دو شرکت داشتند و از طرف کنگره ماموریت یافتند یک برنامه حزبی که حاوی تجزیه و تحلیل نظری و دستورهای علمی مشروح باشد برای انتشار تنظیم نمایند و به این طریق ، بیانیه حزب کونیست بوجود آمد .

" ضنا (در بلژیک) این موقعیت نصیب او شد که اتحادیه کارگری آلمان را در بروکسل تاسیس کند و به این ترتیب مارکس وارد آرتیاسیون علمی شد . از زمانی که او و رفقای سیاسی در ۱۸۴۷ بعضویت سازمان عدالت طلبان - که سازمانی مخفی بود و از مدت ها قبل فعالیت داشت - در آمدند این موضوع برای او با اهمیت تر شد . اکنون دیگر تمام ضوابط در گروگن شده بودند و ارتباط های بیکه تا کنون کما بیش توطئه گرانه بودند اینک بیک سازمان ساده تبلیغات کونیستی - که صرفا بر حسب ضرورت مخفی بود - مبدل شدند . و این اولین تشکیلات حزب سوسیال دمکرات آلمان بود . شعبه های سازمان در تمام نقاط کوه اتحادیه های کارگری آلمانی یافت میشد وجود داشت و تقریبا در تمام اتحادیه های کارگری انگلستان بلژیک فرانسه سوئیس و بسیاری اتحادیه های آلمان سهم بسزایی داشت . البته سازمان ما اولین سازمانی بود که خصلت انترناسیونال

مجموعه جنبش کارگری را برجسته ساخت و آنرا علا نیز اجرا کرد . انگلیسی-ها ، بلژیکی ها ، مجارها ، لهستانی ها و غریبه در آن عضویت داشتند .
 (آثار مارکس و انگلس ، ترجمه فارسی مانتفشارات سیاهک ، ص ۲۸)
 در همین زمان پس از دیدار دوم مارکس و انگلس در بلژیک و شروع فعالیت مشترک آنها در زمینه علمی - سازماندهی جنبش کارگری و کمونیستی بطور سیستماتیک و همه - جانبه) - و تئوریک - (تکوین تئوری کمونیسم علمی که با کمونیسم تخیلی فرقه های مخفی انقلابی آن دوره در زبندی کامل مینویسد) انگلس مینویسد :

" هر دو ما (منظور مارکس و انگلس) با تمام آنچه که در وجود خود داشتیم به جنبش سیاسی گام نهاده با جهان فرهنگی بوئژه در استانهای غربی آلمان روابط معینی برقرار نموده و با پرولتاریای متشکل پیوند های عمیقی داشتیم ."
 (انگلس - تاریخ اتحادیه کمونیستها " انقلاب و ضد انقلاب آلمان " ص ۱۰۹)

با شروع فعالیت " اتحادیه کمونیستها " بمثابة اولین تشکیلات کمونیستی بین‌المللی که تئوری مارکسیسم را راهنمای عمل خود قرار داده بود تاریخ جنبش کارگری جهانی با فعالیت و مبارزه مارکس - انگلس عین می شود .

۲ - جمع بندی مارکس و انگلس از براتیک و پیکار طبقاتی پرولتاریا - مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی با مکتب و جریان‌های غیر پرولتاری .

در این دوره (یعنی تا سال ۴۸ و تالیف " مانیفست حزب کمونیست ") مارکس و انگلس براتیک جنبش کارگری و تجربه مبارزات کارگران اروپا را مورد بررسی قرار داده و بطور خلاقی جمع بندی نمودند . در این بررسی و ترا زبندی ، مراحل مختلف رشد جنبش کارگری (از تخریب ماشین آلات تا شکل کارگران بصورت یک طبقه) ترسیم میگردد . (رجوع شود به " بیانیه حزب کمونیست " صفحات ۶۹ تا ۷۲ بخش " بورژواها و پرولتارها ") . در این اثر مارکس و انگلس مساله تشکیک آگاه و مستقل کارگران ، مقاومت آنان در برابر سرمایه بصورت ائتلاف های اقتصادی ، تلفیق مبارزات اقتصادی - مبارزات سیاسی ، اتحاد سیاسی کارگران بشکل حزب کمونیست و بمنظور تصرف قدرت سیاسی و رهائی تمامی زحمتکشان را بطور علمی تشریح میکنند . مارکس و انگلس عمدتاً از تجربه جنبش پیشرفته کارگری پرولتاری حرکت میکنند ، تجربه ای که بیان واقعی حرکت پرولتاریای تحت ستم سرمایه داری میباشد . مارکس و انگلس تجربه جنبش چارتیستی و جنبش های کارگری پیشرفته اروپا (قیام سلیزی در سال ۴۴ و قیام کارگری در لیون ۵۰) را که در آن مساله مبارزه سیاسی کلرگان با رژیم سرمایه داری و طبقه بورژوازی و قهر انقلابی پرولتاریا بعنوان دو رکن مهم تئوری انقلاب پرولتاری طرح میگردد ، تئوری -

نمودند . این تئوری در جریان ، انقلابات اروپا (۴۸ - ۵۰) ، کمون پاریس و سایر تجربیات جنبش کارگری بوسیله مارکس و انگلس تکامل یافت .

مارکس و انگلس همزمان با جمع بندی از براتیک و تجربه جنبش کارگری اروپا و تئوری - نمودن آن نظریات مختلف سیاسی ایدئولوژیک دوران خود (سوسیالیسم وگسو - نیسم ماقبل مارکسیسم) را درباره انقلابات اجتماعی مورد مطالعه و بررسی قرار دادند . مارکس و انگلس از سال ۴۳ بعد به مطالعه کامل مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی (سوسیالیسم ارتجاعی و محافظه کار - سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی - نظرات بابویستی و دزاسی) و هنگام اقامت در فرانسه به مطالعه نظریات گوناگون کمونیسم تخیلی " جوامع مخفی " (نظرات جوامع بابویستی ، بوئوناروتسی ، و نظرات ویلتینگ ، تئوریسینهای چپ چارتیستی ، فلسورا - ترستان) میپرداختند . مارکس و انگلس به رد دیاکتیکی این نظرات و مکاتب پرداختند . در عین حال نطفه های انقلابی و هسته های صحیح ترهای پیشینیان سوسیالیست و کمونیست خود را برای تکوین تئوری سوسیالیسم علمی مورد استفاده قرار دادند . آنها برای ایجاد " اتحادیه کمونیستها " و سپس در جریان مبارزه برای ایجاد و استحکام انترناسیونال اول مبارزه دشواری را علیه کبیبه نظریات اجتماعی - سیاسی اتویستی ها و هواداران آنان در فرقه های کارگری با موفقیت به پیش بردند .

بالاخره در همین زمان مارکس و انگلس با حرکت از داده های علم و فلسفه دوران خود (اقتصاد سیاسی کلاسیک ، علوم اجتماعی " سوسیالیستهای اتویستیک ، دیالکتیک - هلگ و ۱۰۰) به تحلیل علمی و انتقادی از جامعه سرمایه داری و شرایط عینی - طبقه کارگر مبادرت ورزیدند . تحلیل اقتصادی بوئژه پس از ۵۲ با نگارش کتاب سرمایه انجام پذیرفت . در دوره ۴۲ تا ۴۸ مهمترین آثار سیاسی - اقتصادی - فلسفی مارکس و انگلس بقرار زیرند :

- نوشته ها و مقالات در " روزنامه راین " .

- مساله یهود - مقدمه بر انتقاد فلسفه حقوق هلگ - دستنویسهای ۴۴ - مقالات روزنامه فوروزی - خانواده مقدس - لودویک فوئهاخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان (که بقول انگلس " اولین سند بیست که نطفه جهان بینی نوین را میگذارد ") - وضعیت طبقه کارگر انگلیس - ایدئولوژی آلمانی (" تسویه حساب کامل با فلسفه و جهان بینی گذشته ") - فقر فلسفه - مانیفست حزب کمونیست ،

پایه ریزی سوسیالیسم علمی و بطور مشخص تئوری انقلاب پرولتاریائی از طرف مارکس و انگلس در آغاز سال ۱۸۴۴ با مقالات مختلف " سالنامه های آلمانی - فرانسه " در پاریس آغاز میشود .

مقالات مارکس در باره مساله بهبود - مقدمه بر انتقاد فلسفه حقوق هگل " و نوشته های انگلس، " طرح ها، يك انتقاد به اقتصاد ملی "، " شرایط انگلستان " که در این مجله انتشار یافت نشان میدهد که مارکس و انگلس قبل از آشنایی با یکدیگر و بطور مستقل به استنتاجات نزدیک و مشابهی در زمینه ایدئولوژی کمونیسم و " کشف " طبقه کارگر بمثابه نیروی که حامل رسالت‌رہائی تمامی بشریت و پایه واقعی انقلاب کمونیستی است، رسیده و خود را به تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتاریائی نزدیک میسازند. مارکس در مقاله " مسالسه " بهبود " با نظرات هگلی و گذشته خود در باره امکان حل نابسامانیهای اجتماعی از طریق خود آگاهی انسان بریده و بسته پرولتاریا بمثابه تنها طبقه قادر است در دوران معاصر سیستم سرمایه‌داری راریشه کن سازد، و جامعه کمونیستی را بنا نهاد نزدیک میگردد. در همین مقاله مسالسه انقلاب و نابودی دولت استثمارگر و تعمیر بنیادی کل روابط مالکیت مطرح میشود. در سالنامه های آلمانی - فرانسه مارکس و انگلس رسالت طبقه کارگر را تشریح میکنند و نقش تئوری انقلابی و قهر را در مبارزه طبقاتی نشان میدهند :

"... سلاح انتقاد نمیتواند جایگزین انتقاد بوسیله اسلحه بشود. قهر مادی را باید بوسیله قهر مادی سرنگون کرد. ولی تئوری هم بجزری که توده گیر شود به قهر مادی مبدل میگردد. تئوری میتواند توده گیر بشود بحضرا این - که توده ها محل تظاهر آن گردند و توده ها زمانی محل تظاهر تئوری میشوند که تئوری را بیکال باشد. را بیکال بودن یعنی دست به ریشه مسایل بردن و برای انسان ریشه خود انسان است." (مقدمه بر انتقاد فلسفه حقوق هگل)

معهد آگدر مارکس و انگلس به کمونیسم علمی با " سالنامه های آلمانی - فرانسوی "، هنوز بطور کامل انجام نمیگردد. بمعنیه اولین پروسه شکل گیری نظرات مارکس و انگلس به کمونیسم علمی با تالیف " فقر فلسفه " و " مانیفست حزب کمونیست " که در سالهای ۴۷ و ۴۸ انتشار یافتند به انجام رسید. پروسه این شکل گیری کامل به کمونیسم علمی را بطور اجمالی بررسی میکنیم.

در اواخر اوت ۴۴ پس از ملاقات انگلس با مارکس در پاریس و شروع همکاری و مبارزه مشترک آنان اولین نتیجه کار مشترک آنان " خانواده مقدس "، در فوریه ۴۵، در فرانکفورت منتشر شد. این اثر به رد ریشه‌های نظریات ایدئالیستی (هگلی های جوان - برونو باوئر ۰۰۰) پرداخته نظرات ماتریالیستی - دیالکتیکی در برخورد طبیعت و جامعه را پایه‌ریزی کردند. مارکس و انگلس در این اثر ثابت کردند که محتوی اصلی تاریخ پیکار توده زحمتکش علیه استثمارگران و آنتاگونیسم میان کاروسرمایه نیروی محرکه اصلی تکامل تاریخ جامعه بورژوازی است.

" پس از پیروزی پرولتاریا هم پرولتاریا و هم جانب دیگر مشروط بر آن یعنی مالکیت خصوصی نابود میشوند." (همانجا)

برای مارکس و انگلس در آلمان کاملاً روشن بود که بدون از بین بردن روابط تولیدی سرمایه‌داری بوسیله پرولتاریا، آزادی انسانیت از بردگی سرمایه‌داری غیر ممکن است.

ایدئولوژی آلمان که در سال ۴۵-۴۶ بتنگریش درآمد، مرحله بعدی پایه‌گذاری تئوری انقلاب پرولتاریائی را تشکیل میدهد. این اثر بمفهوم نقطه پایان پروسه تیدیل سو-سیالیسم و کمونیسم ماقبل مارکسیسم به سوسیالیسم و کمونیسم علمی است. علاوه بر تکوین ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک در این اثر - در زمینه مبارزه طبقاتی بمثابه نیروی محرکه در جوامع طبقاتی - و انقلاب اجتماعی بطور عام و انقلاب سوسیالیستی بطور خاص نیز نظرات میسوطی از طرف مارکس و انگلس طرح شده اند. در این اثر دولت بمثابه دیکتاتوری اقتصادی، بمثابه ابزار سیاسی در دست طبقه حاکم برای محقق ساختن منافع مشترک خود تعریف میگردد. مارکس و انگلس مساله حاکمیت سیاسی طبقه کارگر را بعنوان دولت زینتی که گذار از جامعه طبقات به جامعه بدون طبقه راضمین میکند، طرح میکنند. جامعه کمونیستی تنها با گذار از روی انقلاب پرولتاریائی بنا میگردد.

در نیمه اول سال ۴۷ مارکس " فقر فلسفه " را نوشت. در این اثر مارکس " سوسیالیسم خرد، بورژوازی پرودن را مورد انتقاد قرار داده، اساس کمونیسم علمی را بطور همه جانبه تکامل میدهد. مارکس سرشت شیوه تولید سرمایه‌داری و قانونمندی هائیسرا که منجر به نابودی سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم میشود نشان میدهد و نتیجه میگیرد که چگونه تضاد های حاد آنتاگونیستی که در بطن جامعه سرمایه‌داری بوجود میآیند بطور اجتناب ناپذیری باعث درگونی انقلابی جامعه میگردد. در " فقر فلسفه " مارکس نشان میدهد که چگونه پرولتاریا بوجود میآید تکامل مییابد و متحد میشود، چگونه منافع طبقاتی خود را میشناسد و مبارزه‌اش خصلت سیاسی مییابد و به انقلاب همه‌گیر تبدیل میشود. با این اثر مارکس به فرمولبندی ایده دیکتاتوری پرولتاریا رسیده کاملاً نزدیک میشود.

کارهای بالا به انضمام " یادداشت‌های فلسفی - اقتصادی " (۴۴-۴۷) " بند های رابط همی در پروسه پایه‌ریزی مارکسیسم و ایجاد تئوری انقلاب پرولتاریائی بودند. مارکس و انگلس در این سالها با حرکت از تضاد های جامعه سرمایه‌داری با حرکت از قانونمندی بی‌تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری و نقش تاریخی پیکار طبقاتی پرولتاریا در برافراشتن جامعه نوین کمونیستی و در پرتو شرکت مستقیم و غیر مستقیم در مبارزات طبقاتی پرولتاریا و جنبش فکری پرولتاری و جمع بندی از جنبش کارگری و دستاوردهای

آن و مبارزه لاینقطه با نظرات کمونیسم تسخیلی سوسیالیسم انتویک و خرده بورژوازی و با ایجاد اولین تشکیلات کمونیستی بر اساس مارکسیسم انقلابی تئوری انقلاب پرولتاریا را پایه ریزی نمودند و از آن پس در جریان مبارزه فکری و عملی و در پرتوی انقلاب اجتماعی (انقلابات اروپا، کار تدوین سوما، ایجاد انترناسیونال اول، شرکت فعال در ایجاد سوسیال دموکراسی آلمان و احزاب کارگری اروپا...) آنرا بسط و گسترش دادند. در فوریه سال ۱۸۴۸، مارکس و انگلس نظریات خود را در مورد آموزش سوسیالیسم علمی بطور فوریبلندی شده در "مانیفست حزب کمونیست" بیان می‌آوردند.

"این اثر با روشنی و دقت، خشنودگی نامعمول و بیباکندگی به تشریح درک جهانی نوری یعنی ماتریالیسم پیگیر و آگاه که فکرمزندی اجتماعی را نیز در برمیگیرد می‌پردازد و دیاکتیک را به مثابه جامع ترین و زودترین آئین انکشاف و تئوری مبارزه طبقاتی و نقش جهانی - تاریخی و انقلابی پرولتاریا یعنی سازنده جامعه‌های نو، جامعه کمونیستی را تشریح میکند." (لنین: "کارل مارکس").

* * *

پایان داشت ها

(۱) "تنها اندیشه‌های که کارگران و "چارتیست" ها را با هم به تحریک میکشید و تشویق می نمود فکر انجام انقلاب از راه قانونی بود. چنین انقلابی بالفعل خود در تضاد بود و از لحاظ عملی غیرممکن. آنان (کارگران و چارتیست ها) با شکست روبرو شدند زیرا خواستار چنین انقلابی بودند" (انگلس: "بحران‌های انگلیس"، در آثار نظامی).

(۲) "مارکسیسم لنینیسم آن تئوری است که مارکس، انگلس، لنین و استالین بر پایه عمل ایجاد کرده اند، نتیجه عامی است که از واقعیت تاریخی و انقلابی بدست آورد هاند" (ماوتسه درون: "سبک کار حزبی را اصلاح کنیم"، آثار منتخب، جلد سوم، صفحه ۵۱). "مارکس در پرتوی جنبش انقلابی شرکت جست و تئوری انقلابی آفرید... مارکس در جریان مبارزه عملی به تحقیقات و پژوهش‌های دقیق پرداخت، تعمیم‌هایی بدست داد و سپس نتایج حاصل را در مبارزات عملی آزمایش کرد. اینست آنچه ما کار تئوریک می‌نامیم" (ماوتسه درون، همانجا، صفحه ۵۵).

(۳) در دوران تجمعات انقلابی مخفی پس از ممنوع شدن اجتماعات جمهوری خواهی (نظیر "جامعه حقوق بشر" و "جامعه دوستان خلق") بوسیله قوانین سال ۱۸۳۴ آغاز میشود. این اجتماعات جمهوری خواهی انقلابی در ۵ ژوئن ۱۸۳۴ قیامی را سازماندهی میکنند (بهره‌بری جامعه دوستان خلق). همچنین جوامع انقلابی دیگر، بنیادست تسبیح جنازه "لامارک" (یک جمهوری خواه مجلس شورا) تظاهراتی برپا میکنند که کارگران وسیما

در آن شرکت داشتند. این تظاهرات که به قیام کارگران تبدیل میشود، مورد سرکوب قرار میگیرد. عناصر بورژوا و "معتدل" کمک این نوع جوامع مخفی را ترک میکنند. در اولین "جامعه" ای که بوسیله بلانکی با بقایای "جامعه حقوق بشر" تشکیل شد (جامعه "خانواده ها": ۳۶ - ۱۸۳۳) هنوز گروه‌هایی یافت می‌شدند که به طبقات متوسط وابسته بودند. در "جامعه موسمی" (۳۹ - ۱۸۳۷) که بوسیله "بلانکی"، "باریس" و "مارتن برنار" تأسیس شده بود، نظامیان و دانشجویان بعنوان عناصر مشکوک و گمراهنداشتند و ترکیب آن کاملاً کارگری بود. در ۱۸۳۹ و ۱۸۳۷ "انجمنهای موسمی" و "خانواده‌ها" شورشی براه انداختند که بطور خونین سرکوب گردید و رهبران و سازماندهان آن یعنی "باریس"، "بلانکی" و دیگران دستگیر و از کشور اخراج شدند. از این دوره بعد، در تمام جوامع مخفی کمونیستی عضوگیری منحصر از میان کارگران و لایه‌های پائین طبقات بود و صورت می‌پذیرفت. در سال ۱۸۴۰، اشاعه وسیع افکار کمونیستی در میان پرولتاریای پاریس آغاز میشود. تظاهرات "بلویل" که توسط "دزاسی" و "بی‌یو" سازماندهی میشود، "اولین تظاهرات مستقل و عمومی حزب کمونیست است" (انگلس). در همان سال، "جامعه زحمتکشان مساوات طلب" با ترکیب کارگری تشکیل میشود که دارای برنامه "کومونیستی" است. باز در همین سال، اولین "اعتصاب عمومی" واقعی در پاریس برپا میشود که عاملین آن تحت تاثیر افکار کمونیستی قرار داشتند. از این سال بعد، در شهرهای مختلف فرانسه: لیون، روان،... جوامع کارگری کمونیستی یا "مساوات طلب" تشکیل میشود. جامعه "زحمتکشان مساوات طلب در برنامه خود مطالبات مشخص کارگری (مزد و غیره) را طرح میکرد و در کنار شعارهای عمومی "با بویستی" (یعنی جامعه مبتنی بر مساوات، دیکتاتوری توده‌ای) فعالیت خود را با جنبش توده‌ای (مانند اعتصاب ۱۸۴۰) پیوند میداد. "جامعه کمونیستی انقلابی" با ترکیب کاملاً کارگری یکی دیگر از اجتماعات کمونیستی بود که از "جامعه زحمتکشان مساوات طلب" جدا شد و بسود و با کونیستی‌های بنامی مانند "لاهورتیر"، "مای"، "ساواری"، "شاراسن"، "بی‌یو" و "دزاسی" تماس برقرار کرد و بود.

(۴) در این اتحادیه بود که مارکس در نیمه دوم دسامبر ۱۸۴۷ کنفرانس‌های متعدد در پاریس مسائل اقتصادی مربوط به کارگران (کار مزدوری، مزد و سرمایه)....) برگزار نمود. بعد ها سخنرانی‌های او برای کارگران تحت عنوان "کار مزدوری و سرمایه" چاپ میشود.

★★

پرسشنامه بحث اول

سوال اول : اختلاف بین مفاهیم زیر را بطور دقیق و فرمول بندی شده بیان دارید :
" سوسیالیسم علمی " ، " تئوری انقلاب پرولتاریائی " ، " مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائو تسه دون " ، " سوسیالیسم و کمونیسم " .

سوال دوم : مائوتسه دون میگوید : " مارکسیسم فقط میتوانست محصول جامعه سرمایه - داری باشد " (درباره پرانتیک ، منتخب آثار ، جلد اول ، ص ۵۸) . توضیح دهید چرا ؟

سوال سوم : مائوتسه دون میگوید : " ایده های صحیح انسان فقط از پرانتیک اجتماعی سرچشمه میگیرند ، یعنی از سه نوع پرانتیک اجتماعی : مبارزه تولیدی ، مبارزه طبقاتی و آزمون های علمی " (ایده های صحیح انسان از کجا سرچشمه میگیرند ، چهار رساله فلسفی ص ۱۳۰) . و در جای دیگری مینویسد : " تمام معلومات واقعی از تجربه مستقیم سرچشمه میگیرند ، ولی انسان نمیتواند همه چیز را خود مستقیماً تجربه کند ، در واقع قسمت عمده معلومات ما نتیجه تجربه غیرمستقیم است . مثلاً معلوماتی که از زمان های گذشته و کشورهای خارجی به ما رسیده اند . " (درباره پرانتیک ، منتخب آثار ، جلد اول ، ص ۵۹) . همچنین در اثر خود " درباره تضاد " خاطر نشان میسازد : " هنگامی که این سخن لنین " بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد در دستور روز قرار گیرد ، آفرینش و پختن تئوری انقلابی نقش عمده و تعیین کننده کسب میکند . . . " (درباره تضاد ، منتخب آثار ، جلد اول ، ص ۵۰۹) .
رابطه تئوری و پرانتیک را بر اساس احکام فوق توضیح دهید .

سوال چهارم : تفاوت بین " تئوری انقلابی " و " تئوری انقلاب " یک کشور را بیان دارید .

سوال پنجم : نقش مکاتب و اندیشه های فلسفی - اجتماعی - سیاسی ماقبل مارکس را در تکوین مارکسیسم (با توضیح و ارائه فاکت) تشریح کنید .

سوال ششم : مائوتسه دون در اثر خود " درباره پرانتیک " ، از صفحه ۶۲ تا ۶۷ (" بنابراین . . . پایان نیافته تلقی کرد ") پروسه تکامل شناخت را تشریح میکند . با استفاده از این نوشته ، قدم به قدم پروسه پیدایش تئوری انقلاب پرولتاریائی را (از سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۲) نشان دهید .

سوال هفتم : " سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد شود ، یعنی مورد مطالعه قرارگیرد " . (انگلس ، جنگ های دهانی در آلمان ، پیشگفتار ، ترجمه فارسی ، ص ۱۶) . توضیح دهید چرا و چگونه .

سوال هشتم : " چارتیسم " را تعریف و اهمیت تاریخی آنرا بیان دارید . چه جایی این جنبش در پروسه تکوین مارکسیسم ایفا نمود ؟ انقلاب صنعتی چه نقشی در تاریخ ایفا نمود ؟

سوال نهم : ویژگی های جنبش کارگری فرانسه در سالهای ۱۸۵۰ - ۱۸۳۰ چه بود ؟ قیام های کارگری مهم این دوره در اروپا را نام ببرید . این قیام ها چه تاثیراتی بر روی تکوین مارکسیسم داشتند ؟ مناسبات طبقاتی در آلمان در سالهای ۴۰ - ۱۸۰۰ چه بود ؟

سوال دهم : اهمیت مبارزه مارکس و انگلس با مکاتب سوسیالیسم اتوییک و کمونیسم تخیلی و غیره را شرح دهید و نقش این مبارزه را در تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیسم علمی توضیح دهید . فورمول " پرولتاریا بصورت حزب سیاسی متشکل میشود هنگامی که به شکل طبقه متشکل شود " از طرف چه کسی برای اولین بار بیان شده است ؟

سوال یازدهم : گفتار لنین در این مورد که : " انگلس میگوید متشکل ما (منظور مارکسیسم است) یک دم نیست بلکه راهنمای عمل است " (برخی مشخصات رشد تاریخی مارکسیسم ، جلد ۱۷ گلیات آتار لنین) و همچنین این نقل قول مائوتسه دون که : " اصول اساسی مارکسیسم هرگز نباید نقض گردند چه در غیر این صورت اشتباه امری اجتناب ناپذیر خواهد شد " را تفسیر کنید .

سوال دوازدهم : لنین چگونه مارکسیسم را تفسیر میکند ؟



کتابنامه - مبحث اول

(۱) تعریف سوسیالیسم علمی، پروسه، تکوین مارکسیسم :

- ۱- "اصول کونینسم" و "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، از انگلس، ترجمه فارسی، بویژه صفحات (۱ تا ۷۱، ۸۳، ۸۴ تا ۹۶ .
- ۲- "مارکس، انگلس و مارکسیسم"، از لنین، ترجمه فارسی، انتشارات مزدک (تحت عنوان: "مقدمه اقتصاد سیاسی و مارکسیسم") .
- ۳- "سه منبع و سه جز" مارکسیسم"، لنین، آثار منتخب یک جلدی، انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، ص ۲۶ .
- ۴- "مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس"، از لنین، آثار منتخب یک جلدی، ص ۲۹ .

(۲) شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، در نیمه اول قرن ۱۹ در اروپا :

- ۰- "اصول کونینسم" و "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، از انگلس، ترجمه فارسی، بویژه صفحات (۱ تا ۴۵ و ۶۴ تا ۶۹ .
- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان"، از انگلس، ترجمه فارسی، صفحات ۱۰ تا ۱۴ .
- ۶- "جنگهای دهقانی در آلمان"، از انگلس، ترجمه فارسی، صفحات ۶ تا ۱۲ ، ۲۰ تا ۲۸، ۵۹ تا ۶۲ . (در این دو کتاب اخیر مناسبات طبقاتی در آلمان و انقلاب ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸ بررسی میشود) .
- ۷- "مانیفست حزب کونینست"، از مارکس و انگلس، ترجمه فارسی، چاپ یکن، ۵۱ تا ۶۸ .
- ۸- "بورژوازی و ضد انقلاب"، از مارکس، ترجمه فارسی، انتشارات نبرد کارگر .

(۳) جنبش کارگری اروپا و فعالیت مارکس و انگلس :

- ۰- "مانیفست حزب کونینست" .
- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان"، همان صفحات بالا، بعلاوه صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۶ (در مورد تاکتیک و برنامه پرولتاریا در انقلاب) .
- ۹- "وضعیت طبقه زحمتکش در انگلیس"، از انگلس، صفحات ۲۶۷ تا ۲۹۷ .
- ۱۰- "صفت و رفتار توطئه چینان"، از مارکس و انگلس، انتشارات سیاهگل (برخی آثار مارکس و انگلس"، ص ۷۲) .
- ۱۱- "انجمن‌های پرولتاریائی"، انتشارات سیاهگل: برخی آثار مارکس و انگلس، صفحه ۷۶ .

(۴) درباره "اتحادیه کونینستها" و فعالیت کونینستی مارکس و انگلس :

- ۰- "مارکس، انگلس و مارکسیسم" .
 - ۰- "مانیفست حزب کونینست" .
 - ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان"، ص ۱۰۴ .
 - ۰- "برخی آثار مارکس و انگلس"، انتشارات سیاهگل، ص ۲۷ .
- (۵) درباره جنبش چسارتیستی :
- ۰- "وضعیت طبقه کارگر انگلیس"، ص ۲۶۷ تا ۲۹۷ .
 - ۰- "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، صفحات ۶۶ تا ۶۹، ۸۲، ۸۳ .
 - ۱۲- "کابینال" (سرمايه)، از کارل مارکس، کتاب اول، ترجمه فارسی، ص ۲۷۵ تا ۲۷۹ .
- (۶) درباره انقلاب ۵۰ - ۱۸۴۸ :
- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" .
 - ۰- "جنگهای دهقانی در آلمان"، پیشگفتار .
 - ۱۳- "مبارزه طبقاتی در فرانسه"، از مارکس .
 - ۱۴- "هجد هم برور لوئی بناپارت"، از مارکس، ترجمه فارسی .



فہرست نام ہا

| | | |
|-------------------|---------------|--|
| SAVARY | ساواری | اتحاد مخفی مساوات طلبیان |
| CHARASSIN | شاراسن | La Conjuratıon des Egaux |
| STEIN | شتین | Société (جامعہ) کمونستی Communiste Fraternité |
| Flora TRISTAN | فلورا ترستان | آون (آونیسیم) |
| Ludwig FEUERBACH | فوئرباخ | BABEUF |
| vorwaerts | فورورٹس | Babouvisme |
| FOUCHET Claude | فوشہ (کلود) | باربس |
| CORY | کری | بشر دوستان |
| LAHAUTIERE | لاہوتیر | بلانکی |
| LECLERC | لوکر | بلویل |
| MARTIN BERNARD | مارتن برنار | بوٹوناروتی |
| MAV | مای | پروڈن |
| Cercle Social | محفل اجتماعی | پیلوٹ ج. ج. |
| The Peoples Chart | منشور خلق | جونز |
| Les Saisons | موسمی (جامعہ) | چارتیسیم |
| VALET | والہ | داد خواہان (جامعہ) |
| MEITLING | میتلینگ | د زامی |
| HARNEY | ہارنی | دلیویہ |
| HESS | ہس | رو |
| | | روژ |
| | | زحمتکشان مساوات طلبیان |
| | | Travailleurs Egalitaires |

نشانی پستی ما:

P. R. S.

75 Karlsruhe

Postlagerkarte A078615

W. GERMANY

*Problems of
Revolution and
Socialism*

(3)

- THE PRINCIPAL TASKS OF THE COMMUNISTS IN IRAN.
- THE ECONOMIC CRISES OF THE IMPERIALISM AND THE INFLATION IN IRAN.
- ANGOLA AND HEGEMONISM OF THE TWO SUPERPOWER.
- SCIENTIFIC SOCIALISM AND THE THEORY OF THE PROLETARIAN REVOLUTION.

S E P T E M B E R 1 9 7 7

A POLITICAL AND THEORETICAL REVIEW OF :

The LEAGUE of STRUGGLE for the FOUNDATION
of the IRANIAN WORKING CLASS PARTY